



Manuscript of the National Library, Karachi, Pakistan

Manuscript of the National Library, Karachi, Pakistan

Manuscript of the National Library, Karachi, Pakistan

مَدَامُ بِنْتُ طَوِيلٍ بِأَمْرِ الْكَاتِبِ تَبَعًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انْفِصَالُ الدُّرُودِ

وَالْوَارِثُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَطْبَعَةُ عَالَمِ كَلْبِي فِي قَعْرِ الْكَوْثَرِ

فهرست مطالب کتاب

صفحه	مضمون
۱	ترجمه بفارسی و الی
۲	مطلب دوم تفسیر بفارسی و بیان لغت بجهان و اختلاف اقوال در آن
۳	مطلب دوم در حل ترکیب بجهان نقل نزول آیات شوره
۴	تفسیر بارود و حل ترکیب و اقوال مختلفه و لغت و معنای جهان
۵	مطلب سوم معنای فارسی و فائده لفظ عبید و تمثیل از قول شاعر و معنای عبید
۶	حدیث یا اشرف کلام در وجه منصوصیت لفظ الیاد و ایراد و جواب بدان و بیان اختلاف قرائت
۷	بیان معنای فارسی بارود و فائده لفظ عبید و تمثیل از قول شاعر و حدیث یا اشرف کلام و اعتراض بلفظ الیاد و جواب بدان و اختلاف قرائت
۸	مطلب چهارم شباهت محبت طلاق مسجد بر خانه اقم بانی و مراد از آن قصه
۹	اشکال از معارج حضرت ابراهیم که و کذا لکن نری ابراهیم الخ دلالت صریحی دارد بر سیر فرمودن حضرت ابراهیم ملکوت سموات وارضین نایه اسری و ال برار است بعضی آیات و جواب از فقره از نری
۱۰	ذکر عدم فضیلت معارج حضرت بر معارج ابراهیم
۱۰	جواب اشکال مذکور از حقیقت و ثبوت فضیلت معارج حضرت بر معارج حضرت ابراهیم و جمیع انبیاء
۱۰	جواب دیگر از اشکال مذکور
۱۱	اختلاف زمانه معارج از اهل سنت و ایضا اختلاف زمانه معارج از اهل شیعہ
۱۲	بیان صورت تطبیق از اختلافات مذکوره

۱۳	تفسیر اردو منال مسند الحکام المصنفه و ایراد و جواب از آن و اثبات فقیهات: حارج سرور کائنات به حارج حضرت ابراهیم و جواب دیگر از ایراد مذکور و تحکیم تاریخ معراج اهل سنت و ایضا از اهل شیعه و بیان الفاظ مهمه معجم بصیر و طریق جمع اختلافات تاریخ مشهور و غیره.
۱۸	بیان اجمالی قول عائشه در باب معراج منامی و ابطال آن اجمالاً
۱۹	تفسیر فارسی ثواب تلاوت سوره مبارکه مذکوره
۲۰	مبحث اول بیان شبهات منکرین معراج شبیه اول از مکاتباتش باین زودی در این مدت قلیل حرکت ممکن نیست —
۲۱	جواب اول از آن حرکت فلک عظم
۲۱	جواب دوم حرکت شمس
۲۲	جواب سیوم بهعارضه نزول ملک
۲۲	معنا نزول وحی و جواب از آن
۲۲	جواب دیگر از حضوری ابلیس و ملک الموت
۲۳	رفع شبهه آنکه جن از قسم جسم نیست و نقض آن
۲۳	جواب چهارم از شبهه اول آنچه در قرآن است معانی آوردن آصف ابن برخیا تحت ملقبی را
۲۳	جواب پنجم از شبهه مذکوره از یاد شوند
۲۳	جواب ششم بمسئله البصار
۲۴	بیان صورت قیاس در عربی و نتیجه
۲۵	نقل قول مسند
۲۶	جواب از شبهه ثانی

۲۶	ثبوت وجود فلک اعظم بر بنا حکما و سابقین
۲۸	دلیل بطلان خرق و التیام
۲۸	جواب از شبهه خرق و التیام فلک با ثبات معراج
۳۱	جواب دیگر از شبهه مذکوره
۳۲	جواب ثانی
۳۳	در بیان احوال و شبهات سمعیه و نقلیه
۳۳	شبهه اولی آنکه حدیث مشتمل بر بعض مطالب بعیده میباشد
۳۴	جواب از فخر رازی
۳۵	جواب دیگر از عدم ثبوت آنها
۳۶	جواب ثالث
۳۷	جواب از شبهه ثانیه
۳۷	وجه تسمیه براق براق
۳۷	بیان صنعت التفات
۳۸	بیان معراج مفضلاً
۴۹	استدلال بر فصول اذان که فصول اذان پیچیده اند علی الاشبه و خرق اقامت از اذان با استدلال
۵۲	امامت ملکه فرمودن حضرت و فرض شدن پنجاه نماز و از راه حضرت موسی سؤال تحقیق فرمودن حضرت و ماندن پنج نماز بمقابله پنجاه
۵۵	ایراد و جواب بر روایت مذکوره از جناب مصنف مدظله و حدیث صفائی از ابن عباس و حدیث بردن ابو جهمیل و سؤال از حالات و کیفیت و بنا بر بیت المقدس از انبواء ابو جهمیل
۵۶	ذکر حدیث شریک بخاری و ثابت بنانی

۵۷	تحقیق انسان که آیا مراد از روح است یا مجرد یا مجموع و اختلاف اقوال در آن وسیلن آنکه اسم آدم شدن قبل از ادخال روح و حدیث کنت نبیاً و احم بدین الما عالم
۵۷	اوله قائلین که روح را انسان گویند
۵۸	رد قول قائل بمعراج روحانی و اسامی لال از لفظ عید که مرکب از معراج و جد است
۵۹	ایراد و جواب از حدیثی که ذکر امامت فرمودن حضرت عباس بن ابی طالب است
۵۹	مبحث ثانی و در آن دو مطلب است
۵۹	مطلب اول در بیان اثبات معراج جسمانی و حالت بیداری از احادیث و تفسیر و ابطال اوله قائلین بمعراج منافی مطلب دوم در دفع باقی شبهات عقلیه و نقلیه قائلین بمعراج منافی
۶۰	مطلب اول در اثبات معراج جسمانی و ذکر اوله بر بودن معراج جسمانی در لفظ و ذکر نقص آیه سری
۶۱	اقامه برهان بر بودن لفظ عید حقیقت در جسم و روح و ابطال استدلال سرشید
۶۲	اثبات معراج در حالت بیداری و رد قول سرشید
۶۳	قول سرشید احمد و رد از مصنف
۶۴	قول سرشید و رد از مصنف بر معراج جسمانی
۶۵	امثله لفظ عید
۶۶	رد قول سرشید از معراج منافی و قول سید مثینی بر آیات شوره و انجم
۶۷	ذکر بعضی آیات شوره و انجم و رد قول سرشید
۶۹	قول سرشید و اعتراض بر آیه و لقد مرأه نوله اخری عند سدرة المنتهى و تفسیر آیات دیگر و رد بر سرشید و رد از مصنف مقله

۷۴	ذکر مزج مخفی علامه شدن ایدال لقوی
۷۷	ذکر تفسیر افتخار و نه علی یوی و ذکر رویت جناب حدیث از چشمه اولی الحشم طاهر
۷۸	سوال حضرت موسی از دیدن جناب حدیث و جوابش
۷۸	ذکر آیه و فارغ از محبت و طایفه
۷۹	عطر بر سر سید و استلال از افتخار وجه و ذکر رویت آیات کبری
۸۰	ذکر قول که سید و آیه و لقد را و تردیدش از مصنف
۸۰	ذکر آیه و علامه شدن ایدال لقوی و تفسیرش از سید و تردیدش از مصنف
۸۱	تفسیر بعض آیات نوره و انجم که دل بر حارج جسمانی میباشد
۸۳	ادله نقلیه از اخبار ائمه معصومین علیهم السلام
۱۲۳	ذکر اخبار وارده از اهل سنت
۱۲۳	دلیل با قول از بخاری
۱۲۳	مراد از کلام ذکر شوق صدر و شستن قلب که درین خبر مذکور است میباشد
۱۲۳	ذکر اخبار بخاری در باره ثبوت حارج جسمانی و در حالت بیداری
۱۳۱	ذکر اخبار مسلم در باره ثبوت حارج جسمانی در حالت بیداری
۱۳۷	ذکر اخبار نسائی در ثبوت حارج جسمانی در حالت بیداری
۱۳۹	ذکر خبر ابن ماجه در باره ثبوت حارج جسمانی در حالت بیداری
۱۳۹	بیان تردید بر سید از مصنف
۱۴۰	قدح حدیث شریک
۱۴۰	بیان عدم نزول وحی و حضور می ملکه قبل بعثت از فاضل دهلوی در روایت شریک
۱۴۳	قول سید
۱۴۳	روای مصنف

۱۴۷	شرح در اوردن منکرین و ابطال آن
۱۴۷	قول سرید
۱۴۸	ابطال از مصنف مدظلہ
۱۴۸	ابطال دلیل اول منکرین
۱۴۹	بیان تباد از حدیث معراج کہ بیداری میشود یا خواب
۱۴۹	عدم صحت سلب بکذا
۱۴۹	ذکر خواب حضرت یوسفؑ
۱۵۰	بیان خواب دو مجوس کہ در قرآن مذکور است
۱۵۰	ذکر خواب ملک مصر
۱۵۱	ذکر خواب حضرت ابراهیمؑ
۱۵۱	جواب سرید از این جوابها کہ در خواب تصریح نمودن یا اقامه قرینہ بر بودن خواب بوده باشد ضرورت است
۱۵۱	ذکر حدیث بینما انا نائم
۱۵۳	اثبات معراج جسمانی
۱۵۳	ابطال دلیل سوم
۱۵۳	نقل قول سرید
۱۵۴	جواب
۱۵۵	ذکر دلیل چهارم منکرین معراج جسمانی و پشتیبان معراج خیالی و ابطال آن
۱۶۰	ذکر بعض اسامی و القاب کہ قائلین معراج جسمانی میباشد از بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیره
۱۶۱	قول سرید زور و آن
۱۶۴	مشروط بودن نقل حدیث باللفظ یا بالمعنی

۱۶۵	قول در جواز نقل بالمعنی و مستطال و جواز
۱۶۶	اقسام نقل بالمعنی
۱۶۷	وسیل مانع از جواز نقل بالمعنی
۱۶۸	جواب از دلیل مذکور
۱۶۸	جواب از خبر
۱۷۰	شرط طراوی
۱۷۰	شرط بلوغ در راوی
۱۷۰	شرط عقل در راوی
۱۷۱	شرط اسلام در راوی
۱۷۱	شرط ایمان در راوی
۱۷۳	شرط عدالت در راوی
۱۷۳	معنا از عدالت راوی
۱۷۳	شرط ضبط در راوی
۱۷۴	ولد احوال بودن راوی
۱۷۵	در قبول کردن روایت از زن
۱۷۵	روایت احمد خلیل که میگوید که این احادیث الفاظ رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست
۱۷۶	قول سمرستید
۱۷۷	جواب از مصنف
۱۷۷	ذکر روایت سید شریف جرجانی که عالم ابله شقت و جماعت میباشند
۱۷۸	توضیح متواتر از جرجانی
۱۷۹	ذکر حدیث من کذب علی

۱۷۹	قول بعدم حصول ذرات متن
۱۷۹	قوت و ضعف متن حدیث از راوی است
۱۸۰	جواب قول شافعی در باب موطاء
۱۸۰	ذکر معنای متواتر
۱۸۰	در بیان مستفیض
۱۸۱	ذکر اشکال و جریان آن بر متواتر تیز
۱۸۲	در بیان خبر غریب شهر و غریب استند و غریب المتن که از اقسام خبر میباشد
۱۸۲	اطلاق غریب بر آنچه متن او شتمل بر لفظ باشد بر لفظ غامض که بعید الفهم باشد
۱۸۳	ذکر علمای تصنیف در غریب فرموده اند
۱۸۳	بیان خبر مفرد و تعریف ثناء و شهر و ذکر
۱۸۴	در خبر مقبول و معتبر و مستند و متصل و مرسل
۱۸۴	فرق در معنای خاص و عام
۱۸۵	در بیان معانی و مرفوع و موقوف که از اقسام خبر هستند
۱۸۶	در بیان مضموم معنی و مخرب و مقلوب و غیره که از اقسام خبر میباشد
۱۸۷	در قول سرسید که آنچه از نقل مخالف عقل باشد مردود است
۱۸۸	در بیان اینکه عقل حکم میکند یا مامت علی ابن ابیطالب علیه السلام
۱۸۹	در بیان اینکه عقل حکم نمیتواند که بکند در اکثر احکام شرعی
۱۹۱	شروع در بحث حسن و قبح اشیا
۱۹۲	بیان اختلافات معتزله و اشاعره و قول آمدی که از اکابرین اشاعره بود
۱۹۴	تحریر نزاع من جهت المعنی و حسن و قبح
۱۹۵	بیان نسبت در امتزاج
۱۹۵	لیل اشاعره

۱۹۷	اوله عقلیه بر بودن حسن و قبح عقلی دلیل از تجویز عقل با ظواهر معجزه و غیره
۱۹۸	ایرادات و جوابات
۱۹۹	دلیل دوم بر بودن حسن و قبح عقلی از حکم عقل بفتح صدور کذب از او تعالی
۲۰۰	دلیل سوم از وجوب نظر و معرفت خدا و اثبات نبوت و تصدیق پیغمبر
۲۰۱	دلیل چهارم و پنجم مبنی بر صدق و کذب قائلی که صدقش مستلزم قتل نفوس و برادری امثال باشد
۲۰۲	اوله شرعی بر بودن حسن و قبح عقلی دلیل اول از حکم فرمودن جناب احدیت بعدل و احسان و ممانعت فتنه و منکر
۲۰۳	دلیل دوم از حرمت فواحش
۲۰۴	اوله اشاعره بر بودن حسن و قبح شرعی و ابطال آن دلیل اول از افعال عباد
۲۰۵	جواب اجمالی و تفصیلی
۲۰۶	بیان انگاره اراده او تعالی عین علم است
۲۰۷	جواب ثانی بعنوان معارضه
۲۰۸	جواب ثالث بطور عمل
۲۰۹	دلیل ثانی اشاعره از بودن علم حسن و قبح از بداهت و نظائرت
۲۱۰	جواب از نبودن علم تمامی نظریات
۲۱۱	دلیل ثالث اشاعره از قول قائل لا کذب بین غدا
۲۱۲	جواب از عدم اجتماع صدق و کذب در شیء واحد یکیت واحد
۲۱۳	دلیل چهارم اشاعره از گریز مبنی از ظالمی که قصد قتل او داشته باشد و استفاد کردن
۲۱۴	ظالم و افکار شخص عالم از احوال ایشان
۲۱۵	جواب از توریه و غیره

۲۰۸	ایراد و جواب
✓	دلیل خامس اشاعره از علم و شستن او تعاضل از افعال لازم القدر و عباد و بعد وقوع آن و مجبور شدن بنده از وقوع فعل و عدم وقوع آن از خود
۲۰۹	جواب آن از نبودن علت علم به استیصال بنده با معرفت علم
//	دلیل ششم اشاعره آنکه حسن و قبح لذات افعال بیانات و تعضلات
۲۱۰	جواب آن از عدم صدورش از حکم بسبب قبح آن مستلزم عدم قابلیت و نیل باشد
✓	دلیل هفتم اشاعره از اجتماع صفات حسن و قبح و شایسته
✓	جواب آن از آن که قرب و بعد و ثواب و عقاب از لوازم اطاعت میباشد
۲۱۰	دلیل هشتم اشاعره از اختلاف کذب باختلاف اوضاع و جواب آن
✓	دلیل نهم اشاعره و جواب آن
۲۱۱	دلیل دهم اشاعره و جواب آن
✓	دلیل یازدهم اشاعره و جواب آن
✓	دلیل دوازدهم اشاعره و جواب آن
۲۱۲	دلیل سیزدهم اشاعره و جواب آن
✓	دلیل چهاردهم اشاعره آنکه اگر حسن و قبح ذاتی بوده باشد لازمی آید قیام عرض بر عرض
۲۱۳	جواب آن از نقص الزام بودن حسن و قبح شرعی
✓	جواب شانسی از صفات مذکور و امور تقدیریه میباشد و تعرض آن سلب تقدیر است
۲۱۴	جواب ثالث نقل فعل نقل حسن یا قبح نمیشود
//	جواب رابع از قول ماکل بوجوب قیام عرض بر عرض ایراد بدان در روش
۲۱۵	جواب خامس از حکم فنی
۲۱۶	قول مرتب از قانون فطرت و تعویض آن در روان
۲۱۷	قول مرتب از امتناع تبدل و تغییر آن عقلا و ایضا در مذهب اسلام
۲۱۸	جواب آن از آنکه مستبعد است قرائن مادی و ممال عقلی نمیباشد
✓	قول مرتب بعد از سلسله حدیث سفینه و شرح القم
✓	رد آن
۲۱۹	قول مرتب بدون خلعت قانون فطرت تشکیک برقی حدیث در مخرج یکصد و هشتاد و نه

۲۲۲	روا از مصنف
۲۲۳	قول سرسید شعر بر بودن معراج منامی
۲۲۴	روا آن
۲۲۵	قول سرسید دلیل دوم منکرین و کما جعلنا الشراکاء
۲۲۶	جواب از مصنف
۲۲۷	بعض احوالات اسلام بنی امیه
۲۲۸	قول مصنف در بیان بیائیکه در بدر نازل شده اند
۲۲۹	بیان تقدیم شدن خوابی حضرت بر ائمه خلیفه ثانی از کبر
۲۳۰	قول سرسید در تصریح دلیل دوم منکرین و قول مصنف
۲۳۱	قول سرسید در معنای روایار
۲۳۲	روا از مصنف و تحقیق معنای روایار
۲۳۳	رفع دخل مقدر
۲۳۴	قول فقر از می در معنای روایار
۲۳۵	قول صاحب کشف
۲۳۶	حکمت در اختیار لفظ روایار و روایت
۲۳۷	قول علامه الدین الزیاب
۲۳۸	در بیان قول علامه عبدالحق ابن عمر شافعی
۲۳۹	قول سرسید توجیه بحث
۲۴۰	بحث از مصنف
۲۴۱	قول سرسید دلیل عدم نبوت معنی روایار و روایت از کلام عرب
۲۴۲	روا از مصنف و نبوت آن
۲۴۳	قول سرسید ذکر قول علامه در حدیث ابن عباس و استلال ایشان از روایان
۲۴۴	روایت از مصنف از نقل
۲۴۵	تمام شد فهرست



پارہ پانزدہم سورہ بنی اسرائیل

قوله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله تعالى سبحان الذي أسرى بعبدي ليلا ولولا حملي لحطمتي

إلى المسجدا لقصة الذي بآركم لحوالنا لزيد من أيتنا الله

هو التجميع البصير

محمد بن فارس

مؤلف

منزلہ و مبارک است آن کسیکہ یہ کہنا بندہ خود اپنے خدا را در وقت شب از

مسجد الحرام تا مسجد اقصیٰ (یعنی بیت المقدس) کہ در شام است کہ مبارک گردانیدم

بیت المقدس

گرداگرد او را تا بنمایم اورا از آیات و نشانیهای خود بدین شکل دست کشا شنود و مژدہ

ترجمہ اردو

مترجم

قوله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي

سُبْحَانَ الَّذِي

منزلہ ہے وہ خدا کہ جس نے یہ کہانی اپنے بندہ محمد کو رات کے وقت میں مسجد الحرام

مطلب قبل
در ترجمہ

مطلب قبل
بیت المقدس

المصداقین و گاهی معنی استثنای آید چنانچه در قول تعالی قال اوسرطه خالم
 اقل لکم لو لا تسبحون ای لو لا تسبحون و معنی نوزینه آمد چنانچه در حدیث
 لا حرقه سبحات جهنم اے نور وجهه کما صرح به الرازی و در
 صورت علم مصدر بودن آن منقطع الاضافه خواهد شد. کما صرح بعضهم مقام ثانی
 در حل ترکیب است پس بدانکه لفظ سبحان منصوب است بفعل محذوف نه تروک التمام
 و بعد حذف فعل لفظ سبحان قائم مقام فعل محذوف شده و مفید تشبیه بلغ شده کما فی
 تفسیر حقائق التنزیل لا محذور این خود التفسیر و قریب همین مضامین در رازی و خازن مولف
 علامه الدین علی ابن محمد ابن ابراهیم بغدادی و در کشاف مولف جلال الدین سیوطی
 و غیره میباشند من تخیل تطول شرح عبارات آنرا کرده و بساحت تحقیق در شرح
 انشاء الله تعالی در محل مقام دیگر بیان کرده خواهد شد مقام ثالث در بیان اینکه
 سوره مذکوره یکی است یا عدلی یا در هر دو جا نازل شد و اینکه بعضی آیاتش یکی و بعضی
 دیگری است چنانچه از ابن جوزی نقل کرده اند که این سوره یکیه است یعنی در یک جا نازل شده
 است مگر بعضی آیاتش بقول جماعه مدینه فرموده چنانچه از ابن عباس مرویست که این
 سوره یکیه است لکن هشت آیت از آنکه مدینه میباشند و این از ابجد از قول تعالی
 وان کاد والیفقنواک ما قوله تعالی نصیبنا مدینه است و این قول یکیه
 است و بقول مقال قوله تعالی قل رب اخرجنی من کل صدق و قوله تعالی
 ان الذین اوتوا العلم من قبله و قوله تعالی ان ربک لسا ط بالانکس
 و قوله تعالی وان کاد والیفقنواک و قوله تعالی ولو کان ثبوت ذک

مح

این محل منقول

وایچہ مالی این است مدنی است در تعداد آیات و حروف و غیر و بنابر قولے این سورہ
یکصد و دہ آیت است و بنابر قولے یکصد و یازدہ است و پانصد سی و پنج کلمات
است و ہزار چار صد و شصت حرف است۔

تفسیر اورو

باب التاویل الخازن میں ہے کہ ابن جوزی نے کہا ہے کہ یہ سورہ مکہ ہے بقول
جماعت مگر بعض آیات بقول جماعت مدنی ہیں چنانچہ ابن عباس سے مروی ہے کہ یہ
سورہ مکہ ہے مگر آٹھ آیتیں مدنی ہیں انابتہ قول جہتائے وان کاد والیفتنون
تا قول او تقائلے نصیرا اور یہ قول متادہ ہے اور مقابل کا قول ہے کہ قل آیت
ادخلنی مدخل صدق الیہ اور ان الذین او تو العلم من قبلہ
اور ان الذین احاط بالناس اور وان کاد والیفتنون اور ولو کلا
ان ثبتناکھ اور ہا کے مالی اسکے بعد ہے یہ آیات مدنیہ ہیں اور اس سورہ
میں ایک سو دس آیتیں ہیں اور بعض نے کہا ایک سو گیارہ آیتیں ہیں اور پانچ سو تیس کلمہ اور
تین ہزار چار سو ساٹھ حرف ہیں قولہ تعالیٰ سبحان الذی بیان لفظ سبحان
میں ہے بطور مثل لغت وغیرہ کے پس لفظ سبحان یا مصدر ہے مثل غفران کے یا اسم علم
مصدر ہے یا علم مصدر ہوا اور اس وقت میں منقطع الاضافہ ہوگا اور منصوب بفعل مذکور
ہے اور اس فعل کا اظہار متروک ہے تقدیر عبارت یہ ہے کہ سبحان سبحان یا سبحان
الذی سبحان اور منار سبحان بعد و متروکہ ہیں یعنی متروکہ و پاک ہے خدا جمیع قبا
و نقصانات و عیوب سے اور تمام اول و چیزوں سے کہ عالم کی درگاہ کے منار و الکی غیر

فی تفسیر القرآن

ہے اور اس ترکیب میں کہ مقدمہ فوائد میں یعنی کہ کسی متذکرہ یا مصلحتی مصلحتی ہوتی ہے اولاً
جوت الاشتقاق کہ سبحان یا تسبیح شوقی ہوا ہے سبحان و تہجد سے اور اس کے معنی اور باب بعد
کے ہیں اور یہی سے فرس سبحان عرب بولتے ہیں یعنی کہ تہجد اور تہجد اور تہجد اور تہجد
کہ سبحان کو باب تہجد میں الٹ میں جبکہ فعل باب افعال سے لایا ہے جہاں کہ ہے تہجد
فانقطع اور میں یہی عدول یعنی عدول مصدر سے بطور اسم و صفت کے خاصہ ہے
در حالیکہ وہ علم ہے کہ وہ اشارہ کرتا ہے حقیقت حاضرہ فی الذہن کہ تہجد اور تہجد
بمقام مصدر مع افعال یہ فوائد حوالہ دیتے ہیں کہ سبحان کو علم مصدر قرار دیں اور اگر
سبحان کو مصدر مثل غفران لیں تو بھی مباغیث پیدا ہو گا من حیثیت اضافت تہجد
ذات مقدمہ اور لفظ مناسب تہجد میں اخص و تہجد و تہجد علی قول تعالیٰ
سُبْحٰنَ اَعْلٰیٰ اور معنی اس وقت یہ ہوتا ہے کہ وہ منفرد ہے اور اس میں کسی فصاحت
و بلاغت ظاہر ہوتی ہے کہ کوئی متکلم ایسی فصاحت و بلاغت پر قدرت نہیں رکھتا

تفسیر فارسی

قَوْلُهُ تَعَالٰی اَسْمٰی یَعْبُدُہٗ لِیْلًا بِاَسْمٰی و سَمٰی بِسَمٰی و اَسْمٰی بِسَمٰی
یہاں تہجد میں سَمٰی بہر دو ایک لغت میں تہجد یعنی تہجد است و اضافت
عبد سبحان نمبر غائب رابع بجانب او تعالیٰ و تقدس اسمائے است اضافت مفیدہ تہجد
و تعظیم و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد
فَاَنَّ اَسْمٰی فَاَنَّ اَسْمٰی یعنی تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد و تہجد
چرا کہ این لفظ اشرف و جہرین اسماء است پس از غلال شد کہ چہ قدر آنحضرت و بندگی

او تعالیٰ مرتبہ بہم رسانیدہ کہ خدا نش خود اور الملقظ عبد یا دمیفرماید و مراد از عبد حضرت
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد چنانچہ مجمع علیہ بین الامت است کہ مراد از عبد حضرت رسالت
 است و جمیع تکلمین و حکماء و علماء و فقہاء و عارفین و مفسرین بدین اتفاق نموده اند
 و در تحمل معنوی درین اتفاق قول اول و تقریر از اخبار کثیرہ معلوم میشود و هیچ شک و درین
 مطلب را ندارد و در تفسیر کبریہ و دیگر تفاسیر نقل کرده کہ چون آنحضرت در حرج بدجاء
 رفیعہ شرف گردید او تعالیٰ فرمودہ بجا اشک فای یا محمد یعنی سے حبیب من بچہ
 چیز ترا شرف گردانم عرض نمود یا رب تنفسی الی نفسك بالعبودیتہ اے
 پروردگار نسبت بہ من مرا بنفس مقدس خود بعبودیت یعنی مرا بندہ خالص خود
 بگو و الی و لفظ کیلا منصوب است بظرفیت چہ آن ظرف زمان است ایراد
 اسر اور لغت بمعنی سیر کنانیدن بوقت شب میباشد پس ایراد لفظ لیل چہ فائدہ
 سید بد پس لغو و بیکار خواهد شد و آن محل بقصاحت است جواب ایراد مذکور
 باطل است بہت حرج و فائدہ کہ حاصل میشود از تنکیر لیل و آن تعلیل مدت است زیرا کہ
 اناسری ثابت نمیشد کہ در یک شب یا کمتر از یک شب این واقعہ شد بلکہ محض لفظ اسری
 مشبہت سیر شب مطلقاً بود و لو در چند شب باشد و لفظ لیل این اجمال را دور نموده ثابت
 کرد کہ در یک شب بلکہ کمتر از آن این سیر واقع شد بیان اختلاف قوت در بعض
 قرائت بجای لیل من اللیل آمدہ چنانچہ در قرات عبد اللہ و خدیفہ است مخرج بی فی الخازن -

تفسیر اوردو

تقول تعالیٰ من سبحان الذی لا یغنی عنی عبداً کیلا تحقیق لفظ سبحان اوپر

رکاد

بکر

اختلاف

بیان ہوئی اور اسری کے معنی سیر کرائی اور اسے بوقت شب اور اسری نوسری دونوں لغت
 بمعنی واحد ہیں دونوں کے ایک معنی ہیں اور عبد کے معنی بندہ کے ہیں اور لفظ عبد
 متناہی ہے بجانب ضمیر غائب کہ جو راجع ہے طرف خدا کے معنی یہ ہوئے کہ سیر کرائی
 رات کے وقت خدا نے اپنے بندہ کو اور اس انصاف سے فائدہ بخشیں ظاہر ہوا ہے
 موحّد خاص اور بندہ خاص حضرت جبرائیل علیہ السلام و جبرائیل علیہ السلام و جبرائیل علیہ السلام
 گرامی ہیں مگر پیارا بندہ ہونا عجب لطف دے رہا ہے یوں تو سب ہی بندہ خدا ہیں مگر
 خود خدا بسکی بندگی پسند کر کے اپنا بندہ کہے اور اسے دل سے پونچھے شاعر کہتا ہے
 کاتد عفی لا بیاء عبد حاء فائدہ اشرف انہما فی یومہ فیکو خبر و کسی اور
 نام سے نہ پکارا جان لفظ عبد معشوقہ کہ پکارا اس لئے کہ میرا شریف تر اور بزرگ تر نام
 جبرائیل مجھے شرف و عزت حاصل ہو اس سے بڑھ کر نہیں ہے اب فائدہ عبد و عیال
 اہل عرفان سے پونچھنا چاہئے اعتراض قرآن کو فصیح و طبع کھتے ہیں بلکہ حسب فصاحت
 ہی اعجاز قرآن ثابت کر لے ہیں پس جبکہ لفظ لیل کے معنی خود لفظ اسری سے پیدا
 تھے تو کیوں تطویل عبارت بلا طائل کی گئی اسلئے کہ مخالف فصاحت ہی جواب دہ
 کہ تطویل عبارت وازو یا لفظ جب محل فصاحت ہو کہ اس کے ذکر میں فائدہ و خوبان
 فائدہ ہو ایک تکرار معنایں سے تاکید پیدا ہوتی ہے یعنی رات ہی کو معراج واقع
 ہوا دوسرے یہ کہ لفظ لیل تکرار واقع ہے اور تکرار ہونے کی وجہ سے مفید تقلیل ہوا ہے
 اسلئے سے اتنا معلوم ہوا کہ یہ یعنی معراج شب میں ہوئی اتم اس سے کہ ایک شب
 یا چند شب ہو لیل کہنے سے یہ بات جاتی رہی بلکہ یہ ثابت ہوا کہ ایک شب ایک مقدار

عندہ

جواب

میں یعنی بعض شب میں معراج ہوئی اور آنحضرتؐ نے مسجد الحرام سے مسجد اقصیٰ تک
کہ چالیس شب کی راہ ہے بعض شب میں سیر فرمائی یا زمین سے تاعرش کہ ہزار ہا سال
کی راہ ہے سیر فرمائی بیان اختلاف و قرارت بعض قرأتے بجائے لیلہ کے
من اللیل پڑھتے اور وہ قرأت عبد اللہ و خدیجہ سے صریح بدنی انما قرأت۔

تفسیر فارسی

قوله تعالى من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی الذی بآرکنا
حولہ الذی من الیتنا انہ هو التسمیع البصیر مراد از مسجد الحرام یا خود مسجد
است بنا بر روایت آنکہ حضرت فرمود کنت بینما انانی المسجد الحرام والحج
بین النماز والیقظان اذا انانی وجبرئیل الخ یعنی من بودم در مسجد الحرام
در حالتی کہ میں انوم والیقظ یعنی در خواب و بیداری بودم کہ جبرئیل آمد و ظاہر لفظ
تسمیل ہم تبیین است و یا مراد حرم باشد از مسجد الحرام بر بنا بر روایت آنکہ آنحضرت در
غذا اُم بانی بنت ابیطالب علیہا السلام تشریف داشتند کہ جبرئیل بآفاق آمد و بنا بر این
روایت مراد از مسجد حرام حرم خواب بود و اطلاق مسجد بر حرم بحیث احاطہ حرم والتباس او
باسم است بلکہ چونکہ کل حرم مسجد است چنانچہ از ابن عباس مروی است انما کلہ
مسجد پس اطلاق مسجد الحرام بر آن صحیح باشد و مراد از مسجد اقصیٰ بنا بر تفسیر عنایت
المقدس است کہ در شام واقع است و اقصیٰ آن را بہوت و دوری آن از مکہ فرمودہ و یا مراد
از ان بیت المعمور است کہ در آسمان ہا ہا باشد بلکہ زمین معین است و جمع ہم ممکن است
چنانچہ مسجد اقصیٰ است یعنی بیت المعمور و بیت المقدس نیز بسیار دور از مکہ واقع

بیان اختلاف
قرأت

است و در اخبار توحید آمد که آنحضرت بیت المقدس بمشرفیت برود و بر آسمانها نیز
صعود فرمودند بلکه مقتضای لفظ معراج که مشتق از عروج بمعنی صعود باشد همین است
که ارتقا از حقیق زمین با علو سموات بود و یا است نیز اقتضای این مطلب کند
بلکه انکار از ان نمی کند کسیکه اعتقاد بقدرت خدا داشته باشد بپیدا نمودن زمین
و آسمان از کرم عدم و قیام آسمانها بدون ستون و عمود و فرش زهلی برآ با چیزها باینجه
عجب در نظر عقلا باشد از صعود و عروج شخص انسانی بمقتضای این صفات چون آن
قادر بر آن قدرت دارد پس این چه سبب است از حضرت امام محمد باقر نقیون است
که آنحضرت صعود آسمانها فرموده بلکه بطریق عامه و خاصه بسیار اخبار باین مطلب وارد شده اند
پس انکار از ان محض عیاب است و اشکال بیانش آنکه حق تعالی در باب ابراهیم فرمود
وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَتَّبِعُهُ بِالْاَيْمَنِ
رَاسِ مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَنۡ هُوَ ذَا الَّذِیۡ هَمِّنۡ مِّنۡ اٰیٰتِنَاۤ اَنۡ تَاۤتِیَکَ
بِنٰوْمٍ اَوۡرَاقُۙ وَ اَنۡ تَزۡجُرَۙ اِبۡرٰهٖمَ اِلَیۡکَ اَنۡ تَرٰ اَنۡ تَرٰ مَعۡرَاجَۙ اَنۡ تَخۡرُجَۙ
وَفَخِّرَ الَّذِیۡنَ رَازِیۡ وَ کَیۡفَ جَوَابِ اِیۡنِ اَعۡتِرَاضِ وَ اشکال چنین داده و قریب همین بلکه
بعینه و کشف هم است که انچه ابراهیم علیه ملکوت سموات و زمین بود انچه آنحضرت
دید از آیات خدا بود و شک نیست در اینکه آیات خود خداست و فصل است و این جواب
رازی مرضی نیست بجهت اینکه آسمانها و زمین و ملکوت آنها اگر از آیات او تعالی انچه بود
البتة این جواب درست و صحیح میشود لکن معلوم است که ملکوت آسمان و زمین هم
از آیات او تعالی میباشد پس انچه ابراهیم علیه وید از آیات خداست و لکن فضیلت

معارج ابراهیم بر معارج آنحضرت لازم نمی آید چه آیات خدا و ملکوت آسمانها و نورها
 منحصر نیست بلکه آیات او تعالیٰ غیر محصور و بی انتهای باشد پس آنچه ابراهیم ملاحظه کرده اند
 بعضی آیات خدا بود و آنچه آنحضرت دیده اند بعضی آیات خدا بود و زیاده ای و کمی معلوم
 نیست و نفس آیات مزبور در دو بزرگوار و بنا علی فضیلت معارج حضرت محمد مصطفی هم
 ثابت نشد بر معارج حضرت ابراهیم و بین تقدیر مساوات لازم می آید و حال آنکه نفوذ
 است که معارج آنحضرت معلی الله علیه و آله بالاتر و افضل تر از معارج جمیع انبیاء و کبری
 حضرت ابراهیم و چه غیر او است پس جوابش اینکه معارج دو مرتبه مثلاً از معارج یک مرتبه
 است پس بتقدیر مساوات هر دو بزرگوار و در ملاحظه آیات جناب رسالت مآب
 دو مرتبه ملاحظه کرد و آنچه ابراهیم یک مرتبه ملاحظه فرمود یکی در مصلب آنحضرت که نور محمدی در
 مصلب آنحضرت موجود بود و بار دیگر درین وقت که ابراهیم همان یک مرتبه ملاحظه فرمود و
 از آیات او تعالیٰ آیات خود را با آنحضرت یک مرتبه و آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را
 دو مرتبه یا چند مرتبه پس ترجیح فضیلت در معارج آنحضرت شد جواب دیگر که شاید
 باشد اینکه در معارج ابراهیم نوری ابراهیم ملکوت السموات و الارض است
 یعنی نمودیم ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین و در معارج آنحضرت معلوم میفرماید لفرقة
 بالفظ امری که مفید سیر کنائیدن از جاست بجای که بدون می باشد و از آن سیر
 کنائیدن لازم نیست چه از فرش خواب نیز سوار با و آسمانها و غیره میتواند که آدم بیند
 و از آن بانی از ادوات بدون سیرت است چه لازم سیر رفتن از یک مقام تا جای
 دیگر است چون آنحضرت از کعبه سیر افتخار و آسمانها رفت پس این از ادوات ابراهیم

بجای آنحضرت
 معارج

بجای ابراهیم

بالا تر است جواب دیگر اینکه در ادوات براییم لفظ بجان که در فعل تعجب میگویند ظاهر
 جاور حدیث رسالت وجه خود وجه گفته اند که بعد دیدن آن تعجب لاحق بشود و آدم ^ع بخوار
 میگوید پس این ادوات به مرتبه رسید که خود خالق بجان گفت ادوات ابراهیم کجایان
 مرتبه رسیده قوله التبع یعنی شنونده اقوال آنحضرت و جمع مسموعات است قوله البصیر
 یعنی بیننده و نگاه کننده است بافعال آنحضرت و جمع مرئیات یعنی پدیدان آسمان و آله
 بصری او تعالی جسم و جسمانی نیست بحجت و بویث بود نمود مطلب پنجم در بیان
 اختلاف زمانه معراج از اهل سنت علما اختلاف دارند در وقت
 معراج و تاریخ محل و مقام معراج چنانچه بعضی میگویند که یکسال قبل از هجرت یکم
 ربیع الاول بعضی میگویند قبل از هجرت یکسال و پنج ماه در شوال و بعضی میگویند در ماه
 رجب و بعضی چنده ماه قبل از هجرت میگویند و بعضی پانزده ماه قبل از هجرت در ماه ذی
 القعدة میگویند نه سال قبل از هجرت بعضی میگویند پنج سال بعد از نبوت و بعضی
 و نحوه اتفاق نموده اند بر اینکه بعد از نزول وحی قریب دو یا زده سال و بعضی در ماه رمضان
 گفته اند و این همه اختلافات از علما و فخرین اهل سنت ذکر شده اند **شیعه**
 اتفاق نموده اند علما شیعه بر اینکه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبل از هجرت
 واقع شده و لکن اختلاف دارند در اینکه در کدام وقت و کدام ماه واقع شده بعضی
 میگویند که هفده ماه رمضان شب شنبه یا است و یکم ماه رمضان شش ماه قبل از هجرت
 معراج واقع شده و بعضی در ماه ربیع الاول بعد از بعثت دو سال میگویند و بعضی بعد از
 هجرت دو سال در ماه رجب و است و هفتم میگویند و در مقام معراج هم اختلاف دارند

چون

تفاوت معراج

چنانچه علماء اهل سنت بعض میگویند از خانه اقمه بانی خواهر میرالمومنین علی ابن ابیطالب و بعض
میگویند که از خانه ثور در مکه و بعض میگویند از حجره یا از حلیم و بعض مسجد کعبه و بعض لما شید
میفرمایند که خانه اقمه بانی خواهر میرالمومنین علیه السلام بعض علماء میگویند از شعب ابوطالب
و بعض از مسجد الحرام میگویند و ظاهراً همین است و این اختلافات منطبق هستند و در
حقیقت اختلاف است نیست چه اطلاق مسجد الحرام که در نص قرآن است منافاة
ندارد و بحديث خانه اقمه بانی یا شعب ابوطالب چه اگر در واقع خانه اقمه بانی باشد پس
آن خانه و شعب چون نزدیک یکدیگر باشند اطلاق شعب خانه اقمه بانی یا اطلاق
خانه اقمه بانی بر شعب جائز باشد چنانچه خارج مسجد واقع مثل صحن زامد و اطاق و حجره
که حتماً در مسجد حقیقی داخل نمیشوند و لکن شیوع دارد که اگر کسی بپرسد کجا است یا کجا
می ماند میگویند و رفلان مسجد یا اینکه او در خارج مسجد که اطلاق باشد یا نه پس این
اختلافات در حقیقت اختلاف نباشد و چون تمامی حرم مسجد است بلکه چون کعبه مشرف
که واقع در مکه معظمه است مجازاً همه مکه را کعبه و مسجدی خوانند گفت پس باین جهت اطلاق
مسجد الحرام بر خانه اقمه بانی یا خانه مبارک آنحضرت و غیره بعید نباشد و این اختلافات و تبارخ
مواج است اگرچه علماء اعلام از این تسلیم تعدد واقع جمع فرموده اند و لکن تطبیق و جمع فرع
صحت جمع آن ذکر تبارخ شده است و بیانش و بعد از تسلیم میتوان گفت که اعتبار
ماه شمسی و قمری در رمضان و شوال و تبارخ که دو از دهم و بیست و یکم باشد موافق می آید
از تعدد و تسلیم کنیم و او با نظر آنکه قدس الله و مرتبت آنحضرت تعدد ممکن است و بعید
نیست و لکن اگر تعدد هم مقبول و مسلم نباشد عند احد پس از اختلاف فیکه جمع و تطبیق آن بر محل

در این مورد

صحیح ممکن باشد موجب نکار ازان واقع نخواهد شد خصوص شیخ متقی علیہ السلام و تقدیر
اخبار بود و باشد اما ایراد اینکه قبل بعثت چه طور معراج ممکن است چه خصوص جبرئیل و ان
نزول وحی معلوم نیست جوابش اینکه ممکن که نوح از معراج قبل بعثت میگویند معراج
مناهی بوده باشد و واقعیت صدق آن منام بعثت بوده باشد چنانچه فتح مکه قبل از
دو سال آن حضرت خواب دید **وَلَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ آلِهِ إِذْ هُوَ صَدَقَ**
الَّذِينَ رَوَوْا بَعْدَ دُوسَالٍ واقع شد که مکه فتح گردد انا فتحنا لاف فتحنا مبینا و اینجا
اشاره شد که اختلاف بعض در اینکه معراج آن حضرت در خواب بود یا در بیداری است
و ناشی از سو فہم است چنانچه عنقریب می آید قوله تعالی **بِأَنَّكَ كُنَّا حَوْلَنَا** یعنی
مبارک گردانیدم گرداگرد آن لایق تقدیر آنکه مراد از مسجد قسریست المقدس بود مراد از
مبارک کثرت شمار و اشجار و غیره و بالکثرت انبیا بود و باشد و تقدیر مراد بیت المعمور باشد
پس مبارک بودن آن و حوالی آن محتاج به بیان نیست۔

تفسیر اردو

قوله تعالی **مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى** مراد مسجد حرام سے یا نحو مسجد
ہے یا حرم ہے اور دو قسم کی روایت بھی وارد ہے بطریق عامہ و بطریق خاصہ ایک روایت
میں ہے کہ حضرت سے فرمایا کہ میں مسجد حرام میں تھا کہ جبرئیل آئے اور دوسری روایت
ہے کہ وہ حضرت خانقاہ ہانی بنت ابوطالب علیہ السلام میں تشریف رکھتے تھے وہاں سے
معراج کو تشریف لے گئے اور در صورت صحت روایت ثانی پر خانقاہ ہانی کو مسجد الحرام
فرمانا بسبب اسکے ہو گا کہ کل حرم مسجدی باعتبار احاطہ حرم مسجد الحرام اور باعتبار

قول ابن عباس کہ اگر وہ کسی حدیث میں ہے تو اسے سیدنا باقر قول حضرت امام علی (ع)
علیہ السلام کے بعد احکام میں تشریف رکھتے تھے فرمایا کہ مقابل کعبہ سے ماہین آسمان و
زمین سب حرم ہیں چونکہ اہلسنت بھی اور علماء شیعہ بھی اختلاف رکھتے ہیں کہ عراج
کس ماہ کس سال میں ہوئی اور کس جگہ سے آپ عراج کو تشریف لائے ہم دونوں کے
قول لگاتار لکھتے ہیں اختلاف علماء اہلسنت ۱۰ ایک سال پہلے ہجرت سے
پہلی ربیع الاول کو ۱۰ قبل از ہجرت ایک سال پانچ مہینے نوال کے پچیسے میں ۱۱ ماہ
رجب میں ۱۲ ماہ رمضان میں ۱۳ ذی الحجہ میں ۱۴ ایک سال ۱۵ ماہ قبل ہجرت سے ۱۶ بعض
چھ ماہ ایک سال قبل ۱۷ بعض تین سال ہجرت سے پہلے ۱۸ نزول وحی کے بارہویں سال
ماہ رمضان میں کہتے ہیں اور سوائے ان کے بھی قول ہیں اختلاف شیعہ اکثر کا اتفاق
ہے کہ ہجرت سے پہلے عراج ہوئی ۱۹ بعض کا قول ہے کہ بعد ہجرت ہوئی ۲۰ برسر
قول اول بعض کا قول ہے شب شنبہ شہرین رمضان ۲۱ اکیسویں رمضان ہجرت سے
پہلے چھ ماہ ۲۲ بعد دو سال ہجرت کے ماہ ربیع الاول میں و بر بنا قول ثانی ۲۳ بعد
ہجرت دو سے سال ۲۴ ماہ جب اور یہ اختلافات جمع ہو سکتے ہیں اس طور پر کہ کئی مرتبہ
عراج ہوئی ہو جو اکثر بعض احادیث و خبروں سے معلوم ہوتا ہے چنانچہ علامہ مجلسی علیہ الرحمہ
نے اسکی تصحیح کی ہے اور علماء اہلسنت میں بھی بعض تعدد واقعہ کے قائل ہیں اور بعض
غیبین لیکن اگر شمسی قمری حساب کیا جاوے تو شاید یہ سوال یا رمضان کا حساب
ٹھیک ہو یا نہ ہو چنانچہ شمسی حساب دو طرح سے ہوتا ہے ایک بطور ہندی ماہ کے دوسرے بطور
انگریزی ماہ کے اور بعض میں سہ ماہی و غفلت و اذی بھی اختلاف ہوتا لیکن یہ وہ لکن اصل

اختلاف علماء

اختلاف کتب

واقعہ معراج سے کوئی لاشعری یا شیعہ شکر نہیں ہے اور مکان میں جو اختلاف ہے وہ بنابر اہلسنت یہ ہے بعض کا قول خانہ مبارک بعض کا قول حجر بعض کا قول طبع کا قول سب کعبہ بعض کا قول خانہ اقم ہائی خواہر امیر المؤمنین علی علیہ السلام وغیرہ ہے اور شیعوں میں بعض خانہ اقم ہائی خواہر امیر المؤمنین اور بعض شعب ابوطالب بعض سب اہل کرام کہتے ہیں اور یہ سب مقام قریب قریب ہیں اور سب کا اطلاق ان سب نمازوں میں ممکن ہے مثلاً جیسا کہ خانہ اقم ہائی شعب ابوطالب پر اور شعب ابی طالب خانہ اقم ہائی پر قرب و جوار بولے جاسکتے ہیں اور مسجد کا اطلاق ان پر ہو سکتا ہے جیسے بڑی مسجدوں میں جہنم بہت سے حجرہ والاں اور طاق مکانات مسجد کی حد سے باہر ہوں زمین کو مسجد نماز اہل بیت شلا کوئی شخص کسی حجرہ میں ہو و سکو کہہ سکتے ہیں کہ مسجد میں رہتا ہوں پس ایسے اختلافات سے اصل قضیہ باطل نہیں سمجھا جاسکتا اور مراد مسجد اقصیٰ سے یہ بیت المقدس ہے یا بیت المعمور ہے اور اطلاق اقصیٰ بیت المقدس پر باعتبار بعد و دوری ہے کہ مکہ سے بیت المقدس کہ شاعرین واقع ہے چالیس شب کی راہ ہے اور بصورت اولے یعنی مراد بیت المعمور ہوا قصداً ہوتا ظاہر ہے اور مانو اخبار میں بھی ہے یعنی مراد بیت المعمور ہے اور غفل بھی اسکو پسند کرتی ہے اسلئے کہ لفظ معراج مشتق ہے عروج سے جو معنی صعود ہے اور صعود بجانب آسمان ہوتا ہے اور ارات وسیر کہا نا بھی موجب اسکو ہے کہ سیر آسمان و زمین ہوا اور ممکن ہے کہ حضرت کو سیر کرائی گئی ہو مسجد اقصیٰ یعنی بیت المقدس کی اور وہاں سے بیت المعمور کی بلکہ بھی معین ہے جیسا کہ مفاہک انہد ہولہ الخارہ سے کرنا بعد اسکے کہ انہد کثیرہ میں یہ مضامین ہوں شان اہل ایمان نہیں ہے بلکہ تکذیب خصوصاً اور تکذیب ہجرت

رسالت بنائی ہے اور تکذیب آنحضرت کی موجب کفر ہے اور استبعاد ظاہر نظر میں زیادہ
 استبعاد خلقت آسمان و زمین سے اور قیام آسمان بدون عمود اور فرش زمین بدون
 آب سے اور اول عجائبات سے جو اول دونوں میں اون کے درمیان میں ہیں نہیں ہے
 اس لئے کہ آسمانوں کا باین بزرگی اس طرح معلق رہنا بدون اس کے کوئی شے ہو سکی اور ٹھکانہ
 والی ہو اور زمین کے کار سے آب پر گسترہ ہونا اور طرح طرح کے عجائبات انہیں ہونا اور انکا
 کتم عدم سے وجود میں آنا زیادہ اعجاب ہو اس سے کہ جسم انسان مثل پتھر آخر الزمان بلند
 ہو کر بیت المعمور کی سی کرے پس نظر الی قدرۃ اللہ کیا استبعاد ہو اس مقام پر ایک اعتراض
 ہوتا ہے وہ یہ ہے کہ کہ حضرت کے بارے میں جناب اقدس الہی سے ارشاد فرمایا الذین
 من الیقین یعنی یہ سیرت میں اس لئے کہ الی آنحضرت کو کہ ہم اپنے آیات اور نین کہ ہم
 اور جو کہ لفظ من مفید بعض ہے پس معنی یہ ہوئے کہ بعض آیات ہم دکھاویں اور حضرت
 ابراہیم کے بارے میں فرمایا ہے وکذا لک نری ابراہیم ملکوت السموات
 والارض یعنی ہم نے ابراہیم کو ملکوت سموات وارض کو دکھایا اور لفظ سموات جمع
 غلی باللام ہے کہ جو مفید عموم و استخراق ہوتا ہے تو اس سے ظاہر ہوا کہ او تکوین
 ابراہیم کو سب آیات دکھائے اور آنحضرت علیہ السلام کو بعض آیات دکھائے اور یہ تو
 ہے کہ معراج حضرت ابراہیم افضل بہت ہو معراج آنحضرت سے حالانکہ ایسا نہیں ہے
 بلکہ معراج آنحضرت افضل تر ہے معراج ابراہیم سے پس جواب کا فقرہ رازی و صاحب
 کشاف وغیرہ نے یہ دیا ہے کہ ابراہیم کو ملکوت سموات وارض دکھایا ہے اور آنحضرت کو
 اپنے آیات دکھائے ہیں اور شک نہیں ہے کہ آیات خدا افضل ہیں لیکن یہ جواب قابل

توفیق

تفسیر قرآنی
فقرہ

فقرہ رازی
المنصف
عالم

مقبول قدرت سلیمہ نہیں اس لئے کہ ملکوت سہوات وارض بھی آیات خداست زمین پس آیات
 ملکوت سہوات وارض وادوات آیات خود ایک ہونے اس سے کیا تفصیلت ثابت ہوتی
 پس جواب سکا یہ ہے کہ ملکوت سہوات وارض بھی آیات خداست زمین لیکن آیات خدا
 منحصر ملکوت آسمان و زمین میں نہیں ہیں بلکہ آیات او کے لاتعداد و لاتقصے ہیں پس
 ابراہیمؑ نے بھی جو آیات دیکھے وہ بھی آیات آیات خداست زمین پر تفصیلت معراج
 ابراہیمؑ کو معراج آنحضرتؐ پر کیا لازم ہوئی اب موردِ پھر کھٹکتا ہے کہ یہ جواب بھی موجب
 اثبات تفصیلت معراج آنحضرتؐ پر معراج حضرت ابراہیمؑ نہوا بلکہ غایت مافی الباب
 مثبت مساوات ہوا اور یہ بھی کافی نہیں اس لئے کہ دعویٰ قویہ ہے کہ معراج آنحضرتؐ
 افضل تر ہے معراج حضرت ابراہیمؑ سے بلکہ جمیع انبیاء کی معراج سے اور جواب سکا یہ ہے
 کہ البتہ معراج آنحضرتؐ جمیع انبیاء کی معراج سے بہتر ہے اول قویہ ہے کہ دوسرے جبکہ
 معراج ہو وہ البتہ اس سے بہتر ہے جبکہ یہ معراج ہوئی وہ حضرت ابراہیمؑ میں ہوگی
 ایک مرتبہ معراج ہوئی اور حضرت رسالتؐ پہنچا کہ وہ مرتبہ ایک مرتبہ اس وقت
 دوسرے اس وقت جبکہ وہ حضرت وقت معراج ابراہیمؑ صلب حضرت ابراہیمؑ میں موجود
 تھے بخلاف حضرت ابراہیمؑ وہ انکی معراج میں شریک نہ تھے پس تفصیلت انکی معراج کو
 ہوئی دوسرے کہ ارادت ملکوت سہوات وارض کو سیر و مرور لازم نہیں بلکہ کشف حجاب
 کافی ہے جیسا کہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کے واسطے ہوا کہ کشف حجاب ہو گیا اور آنحضرتؐ
 ملاحظہ فرما رہے تھے سب اون چیزوں کو جنکو رسول خداؐ نے ملاحظہ کیا پس حضرت ابراہیمؑ کو
 صرف ارادت ملکوت سہوات وارض ہوئے اور آنحضرتؐ کو سیر و ارادت دونوں میں

پیر و حکیم

جواب
مستندحضرت ابراہیمؑ
حضرت محمدؐ

اور امارت مع سید ظاہر افضل ہے تیسرے یہ کہ امارت حضرت ابراہیم ملکوت
 سموات وارض اس حد پر نہیں پہنچے کہ موجب تعجب ہو اور الخط سبحان اللہ اس کے
 لئے کہا جاوے اور حضرت کی معراج اس حد پر پہنچی کہ لائق تعجب ہوئی
 اور خود خالق نے ارشاد فرمایا سبحان الذی آہ قوله تعالیٰ اِنَّهُ هُوَ
 السَّمِيعُ الْبَصِيرُ یعنی سُننے والا ہے اقوال آنحضرت کا اور جمع
 منہوعات کا اور کہی گئے والہ ہے تمام افعال آنحضرت کا اور جمع مریات کا بدون آلہ
 سمع و آلہ بصر یعنی اس کا وہ محتاج آلہ چشم نہیں ہے اور اس کا مستنا محتاج آلہ گوش
 نہیں اس لئے کہ وہ جسم جہانیاں سب سے بری ہے اور زمان معراج میں آنحضرت کو
 اختلاف کیا ہے کہ یہ امر اکثراً قیام ہوا مقاتل نے کہا ہے کہ تاریخ معراج ایک سال قبل
 ہجرت پہنچنا پھر ہی آفہ کبریٰ فخر رازی میں ہے اور قاضی بیضاوی نے بھی یہی کہا ہے کہ
 معراج حضرت کو قبل مبعوث ہوئی ہے تھلا عن الجاری کہ معراج کو بروایت اس قبل از
 مبعوث کہا ہے حالانکہ اتفاق علماء ہے کہ معراج حضرت کو بعد بعثت و نزول وحی عرب
 بارہ سال گزرنے کے ہوا ہے اور ایک روایت میں ہے کہ بعد بعثت بعد گزرنے پندرہ
 ماہ کے یہ معراج ہوئی ہو اور بروایت حلبی شب مائیسون ماہ ذی الحج الاول کی تھی ہجرت
 کے ایک سال قبل اور زہری نے کہا ہے کہ بعد مبعوث برسات ہونیکے پانچ سال بعد یہ
 معراج حضرت کو ہوئی اور بعض روایات میں ماہ حجب وارد ہوا ہے اور بعض میں ماہ رمضان
 آیا ہے اور محتمل ہے کہ معراج اس جناب کو میرات و کرات ہوئی ہو اور سب روایات
 متعلق تاریخ و مشہور صحیح ہوں ہاں اس روایت پر یہ وارد ہوتا ہے کہ معراج میں

منصور و نزول جب غل و براق کا آنا اور یہ آسمان و زمین کی ہے اور یہ امور قبل بعثت کی چیز
 ممکن ہیں تو جواب سکا یہ ہے کہ در صورت صحت روایت یہ عراج منامی ہوگی اور بعد
 عراج عیالی ہوئی جیسا کہ فتح مکہ آپ کے خواب میں ملاحظہ کیا اور بعد دو سال کے مکہ
 فتح ہوا و لقد صدق رسولہما الذی یأبایا باب منام فتح مکہ کے بیان میں ہے اور
 انا فتحناک فتحاً مبیناً عیان کے بیان میں ہے والعیان کا لفظ تاجر الی البیان
 پس اختلاف اس امر میں کہ آیا عراج حضرت کا روحانی تھا یا جسمانی ہے نکل چکا ہے
 اکثر علماء بلکہ متفق علیہ مسلمین یہ ہے کہ عراج حضرت کا جسمانی تو جسمانی ہے اور بعض کا
 قول ہے کہ روحانی تھا جیسا کہ غلی عن ام المومنین عائشہ و معاویہ و ابو طلحہ ان اسکا گھر
 احتمال کو جو بطور رفع اختلاف اور بیان ہو اسے و نقل ندویوں تو ظہور میں شمس فی راہ
 ہے اس کے کہ عراج ایک چیز ہے و فضیلت ظاہر ہے اور خواب ہونا اورایت
 ایسے واقعات کا خواب میں دیکھنا کوئی چیز نہیں ہے بلکہ وہ خواب ہے خیال ہوا ہے
 سے فضیلت کسی بلکہ منقہات ثابت ہوئی ہے پس یہ باطل ہے بلکہ حق وہی ہے جو متفق
 علماء بیان کیا گیا ہے یعنی عراج جسمانی اور عنقریب ہم تحقیق معاصر کے جواب میں تحقیق
 اسے ثابت کریں گے انشاء اللہ تعالیٰ۔

تفسیر فارسی

در بیان ثواب تلاوت سورہ مذکورہ۔ بدانکہ ابی ابن کعبہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
 روایت کردہ اند کہ ہر کہ تلاوت سورہ بنی اسرائیل کند دیش نرم میشود و ہر کہ والدین خود را
 بزرگی یاد کند او را در بہشت برین دو قطار ثواب کرامت میفرماید کہ بہت از دنیا و مال و مالکہ

باشد و یک انتظار که از او قصد او قیوم باشد و هم از آنحضرت صلعم منقول است که هر
 این سوره را تلاوت در شب جمعه بکند بخوابد مردمانی که بخندمت حضرت صاحب الامر رسد
 و از تابعان و یاران آنجناب بشود بحث اول در بیان شبهات که
 منکرین معراج واروی کنند **شبه اول** اینکه حرکت باین شب
 محال است شبیه دوم اینکه صعود بسماوات موجب خرق افلاک است شبیه سوم
 صعود جسم ثقیل با فلاک غیر معقول است و این شبهات عقلیه واروی میکند و ابطال
 معراج ازین شبهات منکر معراج می نماید و همچنین بعضی شبهات نقلیه هم واروی میکند
شبه اول اینکه در قرآنست و ما جعلنا الزویا التي اسرى االكافرة للناس
 یعنی نگردانیدم خواب را که ترا نمودیم مگر فتنه از پس او میان و این روایتست مگر روای
 معراج و فتنه بودن آن باین جهت شد که سبب گشتگی جن آدمیان که ایمان آورد
 بودند گردید چه بعد استماع حدیث معراج آنها کافر شدند و تکذیب آنحضرت نمودند
 پس باین خیال حدیث معراج فتنه برائے مردمان شد پس ثابت شد که این خواب
 بود که حضرت نجابت دید و شبیه دوم اینکه اگر معراج جسمانی بود البته از معجزات باهره بود و
 لازم بود که در مجمع آدمیان وقت روز روشن واقع شود تا سبب ایمان آوردن جمع
 کشیز گردد و نه آنکه وقت شب در تنهایی بدون مشاهده کسی پس ثابت شد که معراج جسمانی
 در محال است بیداری نبود و این شبهات باطل نمیستند و جواب هر یک بالتفصیل
 نگاشته میشود و چون در مکه و کوفه تعالی اما شبیه اول که حرکت سریع باین حد و وسعت
 بعیده باین حد و وسعت تعالی محال است پس باطل است اولا اینکه در علم نبوت

ثابت شده که فلک اعظم الاول شمس و ماه و شمس و قمر و نصف و دور و حرکت میکند و دور
 علم پسند به با استدلال ثابت کرده اند که نسبت قطر واحد به است و نسبت قطر به است و سبع
 پس لازم می آید که نسبت نصف قطر به است نصف و نسبت واحد به سبع باشد
 و برین تقدیر آنچه حضرت رسو خدا از مکه بفلک اعظم درین زمان حرکت فرمودند حرکت
 نشد مگر بقدر نصف قطر و هر گاه که حرکت نصف دور درین زمان ممکن باشد پس حصول
 حرکت نصف قطر درین زمان اولی باسکان است و این بر این قطعاً قطعی است
 پس حصول حرکت حضرت رسو خدا از مکه تا فوق فلک اعظم که عرش باشد
 ممکن است نه محال و ثانیا در علم پسند به ثابت شده که قرص شمس ضعف قطر عرض یکصد
 و شصت و شصت و نیم باشد با اینهمه طرف اسفل آن بطرف اعلا آن متصل میشود
 بحرکت فلک اول با وجود معا وقت و همانست فلک شمس در از او در فن حکمت ثابت
 است که اجسام و قبول جمیع اعراض متماثل و مساوی هستند و از جمله اعراض حرکت است
 پس و قتی که حرکت کدای در بعضی اجسام ثابت شد و در جمیع اجسام ثابت شد و از جمیع اجسام
 جسم محمد صم باشد پس در آن نیز اسکان این حرکت ثابت شد و در علم کلام بر این ثابت
 است که او تعالی قادر است بر جمیع ممکنات پس میگویم حرکت التشریع فی جسم محمد صلی الله
 علیه و آله ممکن و کل ممکن داخل تحت قدرة الله فالحرکت التشریعی فی جسم محمد داخل تحت
 قدرة الله و ثالثاً آنکه اگر عقل مستبعد می نماید بلند می و صعود جسم ثقیل با فلک این
 زودی پس چنان نزول جسم لطیف ازین مسافت بیدر بر زمین باین سرعت نیز مستبعد
 می نماید و حال آنکه اتفاق جمیع ادیان است اینکه که حضرت جبرئیل امین چه قدر زود

جواب نهی از
 سجدات

از بالائے آسمانها بر زمین با وحی رب العالمین در خدمت جمیع انبیاء و مرسلین می آمدند و
 انکار ازین انکار از نبوت جمیع مرسلین است و قول بنبوت حجاج قرع قول نبوت
 نبوت آنحضرت است و تسلیم نبوت آن حضرت تسلیم نبوت جمیع انبیاء است پس کسانی که
 محال میدانند وجود جسم آنحضرت را با آسمانها باین سرعت نظر الی اتمان حصول امکان
 حرکت بالغه و سرعت باین مقدار باید که انکار از نزول جبرئیل در ملک از مافوق فلک نمایند
 و آن انکار از نبوت خواهد شد پس حصول حجاج درین مدت قلیل ممکن است و قول الوقوع
 است نه محال اگر گویند که نزول جبرئیل عبارت از انتقال مکان جبرئیل نیست بلکه مراد از آن
 کشف حجب از انفس غیر است اما مشاهده انوار تجلیات که در ذات جبرئیل است نمایه میگویم
 که این تفسیر وحی حکمانه بوده اند و بطلان آن ظاهر من الشمس است چه در آن مکتوب انبیاء
 لازم می آید چرا که همه انبیاء دعوه نزول می نمایند و حضور جبرئیل را مدعی هستند و نزول حضور
 حقیقت در حرکت است از فوق بجزت و بدون درمی تجاوز از حقیقت بیوسه مجاز غیر مجاز و
 صریح تنزیل بر آن دال است تنزیل به الروح الامین که مراد جبرئیل است دلالت بر آن
 دارد و غیره و در المیزان نزول اکثر ابواب از سلطات است و آن در یک لحظه از شرق تا مغرب
 حرکت مینماید و القادوس میگوید و قیسه در المیزان در از سرعت حرکت باین سرعت مسلم است پس
 انکار آن در حق سید المرسلین چه قدر بے انصافی است و چنین حضرت ملک الموت بر او قبض
 ارواح جمیع آدمیان حرکت کرده حاضر او میشود و کس در شرق و کس در مغرب آن حاضر نمیشود
 پس انتقال حضرت ملک الموت چه قدر بجزت سریع بالغه و سرعت ثابت شده پس چه گمان
 نمیکشی نسبت به ملک الموت بجزت ملائکه که قدرت رسال باشد لکن میتوانی که بگوئی که این

باین طریق
 در نزول

باین طریق
 در نزول

آنوقت است که ملائکه و ابلیس از قسم هم و جملات با شد تا باقی بر ایگه ابلیس از این وقت
باشد و ملائکه از ادوات لطیفه پس مشبه به دیگر باشد آنوقت ثابت نمیشود و مواضع شما
میگویم که اکثر از باب ملل اتفاق دارند برین که ملائکه جسم لطیف و همچنین ابلیس و قسم هم
جسمانی است و حکما نیز و تعریف جن میگویند که آن جسم ناری متشکل با شکل منتظم
و از کجا ثابت شد که جسم حضرت محمدی علیه السلام و آله کثیفت غلظتی بود و آید و دیده که جسم منتظم
سایه در پشت خود باشد و آنحضرت سایه داشت و آله آنکه قرآن مالمق است که صفت از
برخی تحت شمس را در چشم زدن مافرد و بر سلیمان نبی نموده و قال لذلک عنک
علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يردك اليك طرقك فلما رآه
مستقرا عندك قال هذا من فضل ذی الخیر پس حرکت تحت باین بود و می بود
جائز شد پس چه استبعاد است در حرکت آنحضرت درین مقلد لیل اللمکه بیوس فوق عرا
و غاسا اللمکه فی بیومهم که وقت باد تند چه قدر و حرکت آن از مغرب بیوس می مشرق مثلا
میشود و اجزاء خاکیه و ترابیه را چه قدر زود از مشرق بخوب یا بالعکس میرساند پس اگر این جسم
ترابی در نظر ظاهر بینان را به واسطه تند عالم قدس از مکه بیوس مافوق عرش درین زمان
قلیل رساند چه جای تعجب است خصوص و قیاسه قرآن هم مالمق است که تحت سلیمان را
بهو او وقت صبح یکماه راه رسانید و یکماه راه وقت شام میرسانید هرگاه تحت سلیمان این
قدر در سریع التیره بود و باشد پس چه تعجب میکنی در سرعت حرکت و میرساند سلیمان وین
تمامی این و بیان افضل ترین مسلمان پس معلوم شد امکان حرکت سریع با اختیارین
است و سادس و مسئله اهدا را که ملامت قائل شده اند که شعاع نوری از چشم را که خارج

شده بر مری می رسد و برین تقدیر از چشم چشم غفلت را و امکان و و چشم و تعجب را راه داده و نیز
 که چه قدر زودتر و در چه سرعت نظرات و نور خارج از بصرت به مکان سموات و ستارگان
 و آفتاب اهل میشود و چه قدر زودتر بتوابع و عالم میشود و تو آسمانها و غیره را می بینی و حالا
 بنظر انصاف ملاحظ کن که آنحضرت صلی الله علیه و آله از نور حضرت خداوندی جل و علا بودند
 پس چون سرعت حرکت نور که بهیت آن خالق است از چشم تو محقق گردید مقام تعجب
 و عجب استبعاد و در سرعت حرکت جسم نوری حضرت سید المرسلین باقی نماند که نور مد نظر
 خالق ارض و سموات بم این سرعت حرکت بلکه بالاتر از آن داشته باشد و از جمیع
 اشیا و براین واضح گردید که حرکت باین سرعت بی حد نفسها از جمله ممکنات است و در
 اجسام ممکن است نه محال و منتفع و آنچه در بعضی اجسام ممکن الوقوع است در کل اجسام
 امکان دارد و از جمله اجسام جسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پس حصول حرکت
 کثافی در جسم آن سرور کائنات از ممکنات باشد و آنچه ممکن است در تحت قدرت خدا
 است و او تعالی بوجع ممکنات قادر است پس بعنوان شکل اقل که بدیعی الزامی
 است میگویم که حصول الحریکة السبعیة البالغة الی هذا الحد ممکن
 فی بعض الاجسام و کلاً هی ممکن لبعضها فی ممکن
 لکنها لکنها متممات فی قبول الاعراض جمیعاً صلی الله علیه و آله و اینها
 من جملة الاجسام فما هو ممکن لها ممکن له ایضاً فی حصول الحریکة السبعیة
 البالغة الی هذا الحد فی جسمه صلی الله علیه و آله ممکن یعنی ثابت گردید
 که حرکت مدتی بلین مقدار و بعضی اجسام واقع است پس ممکن باشد زیرا که وقوع و در

فرع امکان است و آنچه در بعضی اجسام ممکن است در کل اجسام ممکن است چه جمیع
 اجسام در قبول اعراض متماثل میباشند کما ثبت بالبرهان پس حصول حرکت در بعضی از
 زوادی در جسم آنحضرت هم ممکن باشد و در علم کلام میزن گشته که جملة ممکنات در خلق مندرج
 تحت قدرت خداست پس حصول حرکت در بعضی از اجسام آنحضرت مندرج تحت
 قدرت خدا باشد پس آنچه محقق معاصر و تفسیر خود گفته که آنچه میگویند که خدا قادر است
 همچنین کرد باشد یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله را جسم شریف در حالت بیداری
 بالاس آسمان برده العیاذ بالله میگوید که این قول قول سفها و جهال و مرفوع الظلم
 است نه قول آنکسانیکه که از صدق دل مسلمان باشند و اعلا رکعت اند خواست باشد
 و دیگران را خواسته باشد که تصدیق اسلام نمایند باطل است اعاذنا الله و جمیع
 المؤمنین عن الغواية والطغیان ونسأل الله الحفظ عن شر
 النفس والشیطان و آنچه بظاهر نظر این امر مستبعد می نماید پس تسووس به مراتب
 آنحضرت بحکم مبارک در حالت بیداری نیست بلکه در تمامی جزرات جمیع انبیاء علیهم السلام
 میباشد چه مثلاً شستن عصای موسی و طرقة العینین مانند شعبان و نوش جان نمودن
 آن بهشتا و نه از رسائات ساحران فرعون و همان ساعت باز عطا شدن آن چه قدر
 در نظر ظاهر مستبعد است و همچنین خروج ناقة عظیمه بکوه صهار و کذا لک و در جمیع
 معجزات و اگر محض استبعاد و تعجب بطل معجزات بوده باشد پس ثبوت نبوت و نبوت پیغمبر
 از محالات خواهد شد و آن باطل است پس نفس تعجب و استبعاد و تعجب بطلان آن و آنچه
 میشود و در جواب از شبه ثانیه منبئی است به بیان آن شبه ابتدا اول آن مطلب را

جمله قول
 بنده عبد الجبار

بنده عبد الجبار

باید بدلائل آنها بیان کنیم و باز با بطلان آن پروازم و نیز بسبب خرق و انقیاد فرعون و وجود
افلاک است و درین آوان بعضی از حکماء فرنگ انکار وجود سموات می نمایند و می
پرسند که در جهت فوق جسم نیست بلکه محض نقطه است لهذا باید که من بیان دلیلی نام
که مثبت وجود فلک است پس بدانکه ما بدیهه اینچند جهت می یابیم و مشهور جهات است
می باشند و آن فوق و تحت و خلف و قدام و یمن و ایسار نام دارند پس در اینجا از جهات
مذکور دو جهت را می بینیم که گاهی به یکدیگر تبدیل میشوند بخلاف باقی جهات از
جمله جهات مشهوره که آنها تبدیل میشوند و جهات برین صورت می باشد که هر
جسم قابل الباع و ثلث است ابعاد آن مستطاعه هستند برز و ایا بقواکم و ابعاد عبارت
از طول و عرض و عمق می باشد و چون بر تمام تقاطع می باشد و دو طرف است و دارند
پس هر دو طرف است و طول و دو جهت می باشد که یکی از آنها متصل بر این بالطبع
است فوق نامیده میشود و در گری که متصل بر این بالطبع است تحت نام دارد و هر دو
طرف است و عرضی باعتبار عرض قاصت مشرق و یمن و شمال است پس جانب قوی
انزین است و یمن باشد و جانب ضعیف ایسار باشد و هر دو طرف است و عمقی باعتبار
عمق قاصت مشرق و قدام و خلف می باشد پس آنچه غازی و جهات قدام است و آنچه
غازی پشت است از اختلف می گویند و این چهار تا بحسب نفس تبدیل میشوند بر نه آنچه شخصی
که متوجه مشرق است قدش مشرق و خلفش مغرب و پیشش یمن و شمالش شمال است
چون متوجه مغرب شد قدش مغرب و خلفش مشرق و پیشش شمالش و شمالش میگرد
خلاف جسمی فوق جهت تحت که اگر انسان را منکوس کنی متصل برش که زمین باشد

فوقش نخواهد شد و بالا آنکه پایش فوق باشد تحتش نخواهد گردید بلکه خواهند گفت
 که سرش تحت و پایش فوق شده است این جهات مخصوص انسان نیست بلکه
 جمیع حیوانات و غیره یافته میشوند و جهت بالاطبع همین فوق و تحت است و آن معین و
 قابل اشاره حیاست پس تعین آن به یاشی متشابه باشد خواه آن شیء خلا باشد یا ملأ
 باشد یا شیء مختلف و اول محال است چه در وقت تریج یا مرئج لازم خواهد شد و تن
 محال است چه اولویت بعضی حدود و مفروضه سوائے تمام حدود ندارد پس جهت بدون آن
 حدود سوائے دیگر اولی نباشد و نیز بدون جهات در خلا و ملأ متشابه بعضی فرضیت
 چنانچه دانستی و جهت فوق و تحت طبعی است و نیز در آن جهات غیر متشابه پیدا میشوند
 و این جهت از دو زمانه است پس ثابت شد که تعین و تحدید این دو جهت از شیء مختلف
 است که خارج است از عملی باشد و این شیء لابد از قسم جسم و جسمانی است چه ذاتی
 بودن آن واجب است و درین وقت یا آن مفروضه دو جهت جسم واحد است یا دو جسم
 است و بر فرض اول یا واحدین حیث هو واحد است یا من حیث حوالا واحد است اما قد
 بودن جسم واحدین حیث هو واحد و همچنین راجع بطلان است بدلیل اینکه آن جسم است هر جسم
 و دو طرف دارد و راست دارد و چپ است پس آن دو جهت دارد و همچنین بر دو جهت بالاطبع
 که آن فوق و تحت باشد و دو طرف است و او است پس محدود را به محدود معین نخواهد شد و اگر
 جسم واحدین حیث هو واحد محدود باشد و طرفیکه قریب بآن است باشد پس ممکن باشد
 که مقابلش را که بعد باشد محدود بکند و بعد از بطلان شق مذکور باقی ماند دو قسم یکی اینکه محدود
 جسم واحد است من حیث هو واحد باشد یا اینکه دو جسم باشند که محدود فوق یکی محدود تحت و

این شق ثانی هم باطل است و این هم دو عنوان دارد یکی اینکه دو جسم محدود باشند بعنوان احاطت
 که یکی از آن محیط باشد و دیگری مخاط و غیره بر سبیل مبیانیت پس بطلان عنوان اول
 اینکه مخاط در محیط داخل در تحدید بالعرض است و محیط تنها در تحدید کافیه است هر دو امت را و را
 تحدید میکند طرف قریب یا که محدود می باشد بسبب احاطه خودش بآن و بعد از محدود است
 با بعد حد محیط که مرکز آنست پس این در حقیقت راجع است بطرف قسم اول که عبارت
 از جسم واحد لا من حیث هو واحد باشد اما بطلان عنوان ثانی پس از آنچه دانستی که در
 فرض مذکور هر یک محدود و قریب خود خواهد شد نه محدود و بعد خود و این محال است چه دانستی که خود
 را محدودترین بودن لازم و واجب است پس ازین بیان وجود محدود و جهات ثابت شد که
 عبارت از فلک اعظم و عرش معظم باشد و حکما ابل تخمین هیئت و غیره یک فلک دیگر که فلک
 ثابت باشد و هیئت تا فلک دیگر که هر یک فلک یک کوب می باشد ثابت نموده اند پس
 در وجود افلاک شبه باقی نماند چه اثبات آن از برهان و مشابهه نموده اند و نیز از حسن بصری
 بنظر غائر که بعضی ستارگان در شش ماه معلوم میشود و در زمانه مقدم از آلات رصد به
 اسوات کواکب و حرکات افلاکیه و بعد از آنها و تاثیرات آنها در یافت نموده اند و مدعی
 مشابهه استند پس انکار بعضی حکما بر عارضین بنی محال است و اگر غایت مقام مانع نمی بود
 تفصیل ذکر آن و ابطال این میکردیم این است دلیل بر وجود فلک آحاد و لیل استخار خرق
 و التمام پس بر سبیل اجمال ذکر آنچه نمودیم به تفصیل می پردازیم و حاصل دلیل آن این است
 که چون حرکت مستمیره در فلک است پس حرکت مستقیمه نخواهد بود چه محال است که شش وجه
 در زمان واحد متوجه بشوند و احد منحرف از همان باشد و نیز طبیعت فلکیه سبب مسافرت

بان دلیل بطلان
 بنی التمام

عن موضوعه الطبعی نیست پس در آن حرکت مستقیم نخواهد شد و خرق و القیام مستلزم حرکت
 مستقیم است و آن در فلک خالص است پس آنچه مستلزم محال است خالص است پس بدون موج
 جسدانی مستلزم خرق است و آن محال است پس محال خواهد شد و اینست محصل شبه ثانیه
 بادلیش و جوابش اینکه چرا اقتضا حرکت مستقیم در فلک نباشد و محال نیست اقتضای
 طبیعت واحد ششگانه متمایزین را مگر در صورت انفراد و لیکن در صورت عدم انفراد پس
 محال نیست چنانچه طبیعت واحد مقتضی سکون عند وجودها و حصولها فی مکانها الطبعی است
 و مقتضی حرکت است عند عدم حصولها فی وجهین محال بودن توجه شش به شش و انصراف
 شش از همان شش در حالت واحد مسلم است ولیکن در دو حالت پس محال بودن آن شش
 مسلم است پس در یک حالت مقتضی میل مستقیم است و در حالت دیگر مقتضی میل مستقیم
 باشد و استحاله در آن لازم نیست و آنچه در تقصی ازین گفته اند که اگر چنین باشد لازم می آید
 که مقتضای طبیعت واحد تنگ باشد و این محال است پس محال است چه البته تسلیم استحاله
 آن با افراد معلوم است اما مع شش آن پس غیر مسلم و همچنین آنچه هم اب سید بن طاووس
 حرکت و اقتضای سکون باینکه این اقتضای راجع است بطرف شش واحد چه سکون همان اقتضا
 مکان طبعی است چه در وقت حصول اقتضای سکون دارد و آن شش دیگر نیست بلکه مقتضی
 پیچ چرخ نیست چه سکون امر عدمی است و اگر غیر حاصل است در مکان طبعی یا اقتضای حصول
 در آن دارد و همچنین نیست اقتضای حرکت مستقیم و اقتضای حرکت مستقیم چه اقتضای میل
 مستقیم مغایر اقتضای حصول در مکان طبعی است چه آن مستلزم حصول فی الکما
 در جهت و جهات و بالعکس است در عناصر و گاه به هر دو پیچ میشود چنانچه در فلک دیگر

بجواب از شبهه
 خرق و القیام در فلک ثابت است

است و نیز مطلوب بحرکت مستقیمه مکان است و مطلوب بحرکت مستدیره وضع است و
 مکان هم طبعی میباشد که از طبع مقتضی باشد بخلاف وضع که آن را اجاز است که طبیعت
 مقتضی آن نباشد چه هر وضع که مطلوب فرض نمایند در حرکت مستدیره مهرب و نه بود باشد
 و آنچه مطلوب باطبع باشد ممکن نیست که مهرب باطبع باشد پس حرکت مستقیمه مستند
 و منسوب باطبع است و حرکت مستدیره منسوب به طبیعت نیست بلکه منسوب به نفس فکیه
 است و ازین دلیل و برهان ثابت شد که اقتضای حرکت مستقیمه غیر اقتضای حرکت
 مستدیره میباشد پس چون راجع باقتضای واحد نشدند پس باطل شد آنچه در جواب از
 اقتضای حرکت و سکون به تشبیل گفته شد و بطول این جهالت است که اقتضای حرکت و سکون
 را راجع بسوء اقتضای حصول فی المكان در ستن عیب است بجهت اینکه گفتگو در اقتضای
 مخالفین است اگرچه مرجع آن یک و شئی واحد بوده باشد و شکی نیست که حرکت و
 سکون و وجهی با هم مخالف میباشد پس ثابت شد که طبیعت واحد در حالت وجود و حصول
 فی المكان مقتضی یک از آنها که سکون باشد میباشد و در حالت دیگر که عدم حصول باشد
 مقتضی حرکت که غیر سکون باشد میباشد و ممکن است که گوئیم که اقتضای طبیعت واحد ششین
 متکلفین را منوع و محال است اگر طبیعت مقتضی آنها با افراد باشد لیکن اگر مقتضی امرین
 متکلفین باشد و دیگر باشد پس محال نیست و اگر محال است پس دلیل و برهان باید اثبات
 آن نمود و چون در طبیعت واحد اقتضای حرکت و سکون در دو حالت متلف یافته میشود
 پس معلوم شد که محال نیست و نیز شما میگوید که میل مستدیره به طبیعت نیست پس
 و فی صورت اجتماع میل مستدیره و میل مستقیم در جسم واحد اختلاف مقتضای طبیعت

لازم نیست و همچنین توجیه آنست که واحد و الانحراف عن حق فی عالم واحد لازم نیست آید
 اگر گوئی که من دلیل آنست که با مقتید بلفظ یا طبع نمیکنم بلکه چنان میگویم که دلیل مستقیم توجیه
 است؟ است دلیل مستقیم انحراف عن حق نهی است است که شے واحد در زمان
 واحد از جهت واحد و صرف هم باشد و توجیه این جهت هم باشد پس خواهیم گفت
 که اگر انحراف و توجیه را مقتید بلفظ یا طبع می کنید البته خلاصی از آنچه ظاهر کرده اند
 و اگر شے کنید پس نقض وارد است در حرکت مرکب که مدح و محله فاعظریعین از آنست
 و لا تغفل و لا تنزع عن الاغتسال و لا تبخل و ازین بیان ظاهر شد که دلیل آنست که خرق
 و التیام تمام است پس هرگاه خرق و التیام محال ثابت نشد پس از کجا میگویند که معراج
 جسم نبوی مستلزم خرق و التیام است و بدین جهت محال است جوابی دیگر
 از شبهه ثانیه این است که معراج مستلزم خرق آنوقت خواهد شد که تکلیف بفصل متصل باشد
 باشد و سطح متصل وصلی باشد و این از کجا ثابت شد بلکه لازمی فرض میکنم که فلک
 ذات متصل است و در باطن متصل دارد و غایتیکه متصل و وصلی است و آنچه استبعاد است
 جسم تقطیل نموده و اثر موجب انحراق فعیده پس میگویم که زول نیز مثل جسم موجب
 خرق خواهد شد و اما آنکه تمام ابل علی اجماع نمود و اند بر اینکه جبریل علیها السلام
 نازل میشد و آیات و انبیا بسیار دلیل واضح برین مطلب است و آنکه از ان و آنکه
 از قرآن و صحیح کتب سماعیت و مکتوب انبیا علیهم السلام است و آنست که
 کلام است پس بوجوب از آنکه زول جبریل ثابت است و چون زول بلا آنکه از
 فوق واضح و یقین شد و موجب انحراق نگرید پس چنین مسود و هم شما ملک تخت

جواب دیگر

موجب انحراف نباشد و اما جواب از شبهه ثالثه یعنی غیر معقول بودن صعود جسم ثقیل خاکی
 از زمین بسوی آسمان و از آنجا با آسمان دهم و سیوم تا فوق عرش چنانچه منکر میگوید پس
 اگر چه جوابش از ماسبق واضح گردید لیکن چون منکر شبهه را بعنوان دیگر نمود جوابت بعنوان
 دیگر میدهم و میگویم که صعود جسم خاکی در این محال نیست بلکه نه صرف ممکن بلکه واقع میباشد
 البته عروج صعود جوهر خاک بحدت فوق طبعی آن نیست بلکه طبعیتش مایل بپستی است
 لکن حصول حرکت فوقانیه از اعتبار تحریک قسری مع وجود القاسم ممکن است هیچ
 استحاله بر آن لازم نمی آید که محال باشد بلکه محض وجدان شایسته طبعی بر امکانش موجود
 است آیا نمی بینی که اگر سنگ بقوت قسری خود بالا بیفتنی پس هر مقدار یک قوت قسری
 با و اثر کرد و لابد بالا بقدر آن قوت میرود تا بقدر قوت فرو نمی آید بلکه بالا میرود و بعد
 بزوال قوت و حرکت قسریه پائین می آید این قوت قسریست تست پس حکم میکنی در تحریک
 قسریه خالق عالم باین جسم نازک محرمی که از زمین به بالا نهد چه قدر بلند خواهد شد
 آیا امکان داری که قوت دست قدرت خالق ارض و سمات تا بعرش نخواهد رسید حتی که
 عروج جسم آنحضرت تا افلاک لافلاک محال باشد همچنین می بینی که پیش از وجود یک
 جسم ثقیل دارنده و شکست نیست که اجزای خاکیه غالب دارند و از قسریه حیوانات غلو و از تراب میشوند
 بقوت باز و پائین خود و طیران با آسمان چه قدر بلند تر میروند که از انظار پوشیده میشوند
 چون از آله و دهرین که تخصیص بر این ساخته اند نگاه می کنند که سبب بالا میروند پس
 اگر خالق عظیم المهره را به چرخ حضرت سبطی از زمین تا آسمانها طیران دهد بلکه نام محال
 بر پا میشود و همچنین صنعت غبار را برین نوشتن بعضی فرنگیان در آن و طیران آن بسوی

جواب شافی از شبهه
 ثالثه

عالم بالا و مانند کت مانع که مثل ستاره مقابل سیارگان و میازی آن معلوم میشود چه قدر
 میل به عالم بالا دارد پس اگر تخم ایچ نبوت که در کتاب انظار نزدیک میان و ظاهر بینان از
 خاک بوده باشد خالق لپت و بالا از حقیقت لپتی با وج افلاک برساند چه استبعاد میکنی
 این بود و شبیهات عقلیه که منکر و آورده و ما بجهان آرائین بر این سالود اول و در
 لامع باطل نمودیم و حق چون آفتاب و نصف النهار بر صاحبان بصیرت و انوار و ایچ گردید
 و هیچ شک و ریب در باطلان عقیده باطله و رباب بودن معراج سید انکم علیه آله فضل
 الصلوٰه و السلام در خواب منام منی معراج بود و روح مقدس درون جسم بیچاره ما و باقی
 نماز و جزم و یقین و ظن و تخمین به تشریف بری سید المرسلین با سمانها از زمین بر این
 مذکور و بران منصفین حاصل گردید و چون منکر این مقام بصفت اعتقاد و مقتضای اخلاق
 یثبت بکل شیء حد الحشیش از راه عقل و سبب نیافت که آن را وسیله انکار خود نماید
 با دله عقلیه رجوع نمود و آیه و مَا جَعَلْنَا النُّجُودَ عِوَاضَ خُوشٍ كَذَلِكَ سَمِی بَاشَدِی
 و ما انشالله تعالی عنقریب در جواب معاصر محقق رسید احمد خان تفصیل جوابش خود داد
 قاسم طر حال آنچه از بعضی شبهات برامادیت معراج می نمایند باطلش می پردازم
اول اینکه حدیث اسرار شریک است بر بعضی مطالب بعیده مثل شوق الهی و فیض قلب
 از آب یا از آب زمزم و آنچه از آب میشود و پاک می کنند نجاسات عینیه میباشد و شستن
 قلب از آب معنی ندارد و شستن قلب عبارت است از عقائد باطله و خصائل رذیله آن از
 شستن از آب حاصل نمیشود و همچنین آوردن جبرئیل براق را و سواره شدن و سواره
 رفتن آنجناب چه معنی دارد چه خدا و قتی که قلوب است بر اسرار آنجناب درین مدت قلیله باین مقامات

در بیان اجواب
 نسبت به معنی تعلیم

بمعیده رفیع پس بدون براق چرا قادر نباشد تا حاجت به براق روگرد آید همچنین آنچه در بعضی
 اخبار است که آنحضرت بمشوره موسی همواره تردیدی فرمود درین خدا و موسی تا اینکه بپوش
 پنجاه نماز ساقط شده بقیع گردید و این موجب بد است پس چونکه این حدیث شتم است
 بر آنچه جایز القبول نیست پس مردود است الجواب در کسبیه فراموشی ازین شیهه
 جواب داده است که **اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكَمُ عَيْنُ نَدِ خَدَّيْ تَعَالَى بِرَحْمَةٍ**
 مشیت او باشد میفرماید و هر چه اراده بحکم آن دارد حکم بآن میکند و لکن این جواب
 فرض بودن حسن و قبح اشیا عقلی غیر منشی است چه او تعالی نمی کند مگر آنچه در نفس خود
 حسن باشد و ترک نمی فرماید مگر آنچه فی نفس واقع بوده باشد نه اینکه آنچه فرموده حسن شد
 بحکم آنکه صدورش از حکیم شده یا آنچه ترک فرموده قبیح شد چه این برینار بودن حسن
 و قبح اشیا ریشه عاقلست می شود و علاوه از اوله قاطعه و بر این ساطعه که در کتب کلامیه
 و اصول فقه مدعیان مایه ذکر شده و مانع از انوار تعالی بعضی مطالب مذکور نخواهم کرد
 مثبت مطلوب است پس تعالی میفرماید **إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ خَالِصَةً**
عَنِ فِتْنَةٍ قَبِيحٌ است و کذا لک بختراک که قبیح باشد نمی کند **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ**
بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
يُعْظِمُ لَكُمْ تِلْكَ الْأَشْهُارَ پس سبب آنکه امر میفرماید شما را به عدل (نزد و جمیع الناس)
 عطا حسن است و الاحسان (نزد و جمیع مردم عطا حسن است) و بجا آوری عدا حسن
 بذی القربى و نهی میفرماید از چیزها و فعل باشد بد و از امور مستنکره و منکره و از بغاوت
 و ظلم (قبیح) است نزد جمیع عقلا و الله اعلم و علمه تمام پس ثابت شد که فعل حق تعالی در باب

بدرستی و نادرستی

و قوع آن افعال که در حدیث آمده واقع و مذکور میباشند بیفایده و عبث نباشد بلکه
نفس نحو و تحسن باشد فلان معترض میگوید که چرا چنین فرمود و چنین نفرمود و چون سئل
احد این است جوابش باید داد که مسکت خصم باشد اگر چه جواب این مخصوص با همت است
پس این امر و نزد شیعه نیست بجهت اینکه شیعه آنحضرت را و آنکه علیهم السلام را و جمیع انبیاء
معصوم و طاهر میدانند و لکن جوابش میدهم قلنا ایما گویم البتة شکی نیست درین که آب مطهر
نجاسات عینیه میباشد لکن طهارت بآن معلوم است که نیست مگر بحکم خداست تعالی
پس از کجا ثابت شد که آب طهر نجاسات باطنیه مطلقاً نیست چه غسل که از جمله طهارات
باطنیه است مطهر اثر است که از جنابت جیف و نفاس و غیره حاصل میشود و آن نجاست
باطنیه است نه نجاست عینیه و آن نجاست باطنیه از غسل پاک میشود و همچنین وضو که نجاست
حدیثی که از عرض احدی است وجبات وضو عارض میشود نیست الا نجاست باطنی و آن
از وضو پاک میشود و کذا لک نجاست قلبی که عبارت از فساد عقائد و چرک گناهان و ذمائم
اخلاق باشد از آب خالص پاک میشود و جواب دیگر کجا مسلم است که شستن قلب
آنحضرت بعد تسلیم این واقع بجهت تطهیر واقع گردید بلکه تحمل مذکوره متقین است که آن حضرت
معصوم بود و از قبل بعثت بلکه از اول پیدایش است از غده بدلیل قول او تعالی لا ینال
عقوبتی الظالمین و غیر معصوم ظالم است و عهد او تعالی که عبارت از نبوت است
باشد به ظالم نمیرسد و باین آیه استدلال قاطع بر عدم حصول امامت بغیر علی ابن ابیطالب
مایان می نمایم چه غیر از کسی از اصحاب سونند معصوم نبود پس چه طور عهده خلافت و امامت
او تعالی بخلاف فرموده خود داده باشد چه او را و ابراهیم علی نبیایا و علی علیه السلام غیر معصوم

بسیار بودند و ابراهیم از خدا خواست که امانت بدو بزرگوار و اولاد من هم عطا کنی او تعالی
 انکار فرمود و فرمود که عهد من که امانت است بظالمین نخواهد رسید پس کدام کس از ابراهیم
 بهتر بوده که با ابراهیم با وجود استعدادهای عظیم و با اولاد ظالم و کافر دیگر که آن
 اولاد هم بدت و کفر و فسق و نفاق عمر سپرد آورده باشد بدو و هل هذا الاثم
 و تحکم بحجت تعالی الله عن الک علی اکبر یگر پس ثابت شد که آنحضرت معصوم
 بود و معصوم پاک است از چرک گناهان و نجاست معنویه پس باین جهت قلب پاک
 آنجناب شست نشد تا غل ایام و امور و بشود بلکه شست شد قلب مطهر آنجناب بر فرض
 مذکور که نجاست از دیاد نور و معرفت و ظهور عقلیات کثیره و معارف و غیره که قبل آن شاید
 حاصل نشده باشد یا شست نشد بجهت اینکه تحمل مشایده آیات که در باب معراج
 آنحضرت نموده است آید حاصل قلب قدس بشود چه ممکن است که شاید قوت مشایده
 آن آیات بدون غسل قلب مطهر نموده شده باشد اما آنچه بر سواری براق آورده سبحانه است
 چه احسن اتم مقتضی همین است و معراج نشد مگر بجهت اراست آیات و آن نیست مگر
 بجهت کراست و تکریم و تشریف آنجناب و آن مقتضی همین است که سواه باشد
 مرکب هم از عالم بالا بوده باشد و نیز سبیل الزام یگویی که چرا جبرئیل را به واسطه در پیام
 رسالی و وحی فرموده چه هر که بر انزال جبرئیل قادر باشد چرا بدون جبرئیل قادر نباشد
 و لکن او تعالی جمیع مستیبات را بنا بر سبب گذاشته چه هر که قادر بر خالق آوده شد بدون
 والدین و عیسی را بدون پدر چرا قادر نباشد که جمیع غنی آدم را خصوص انبیاء را بدون
 بدون والدین خلق فرمود و بلکین زیاده سبب تسبیح نبوت آنها باشد اما لزوم دارد

باب ثالث

تقدیر صحت و درایت و جوب و پنج صلوات بعد از نماز و عملیات پس آن حق است و بجز این
 ندارد و لیس معنی البدل بعد و المعرفة و العلم به او کشف اعطاء العلم
 السابق حتی یلزم الحال از جواب این شبیه ثانیه وقت شب تفسیر اولی
 نشد مگر بسبب صانع عدید و ادراک بشری ازان قاصر است و جلوب ایراد و بذا از جواب
 شبیه اولی فی الجمله معلوم شده و باز میگویم شب وقت اجتماع حواس و قوتند و
 است و مشابه آیات امریت صعب پس در عالم شب که جمیع حواس باشد از رویت
 و حیرت کما هر جمیع آدمیان بشود آن است که مردم طلبند و خارج را که طلبند و غایت
 معارج یا امتحان و اعتبار است چنانچه مفاد و ما جعلنا الزوال القیامه و ما
 یا ارات آیات است چنانچه صریح فی الذی من الیبتن اولات بر آن میکند و برویت
 و ارات آدمیان تا که لازم باشد که در جمیع ناس وقت روز واقع شود و چون فواید کثیره
 در تحت این معارج موجود است پس بحث نخواهد بود و در جمیع مرکب نیمی در شب معارج
 به برق آن است که آن کب در غایت صفا و تلالا و قوس و مینیا بوده یا اینکه برق رفتار بود
 چنانچه برق در چشم زدن از فاصله بعیده و مسافت طویله از آسمان به زمین آید این مرکب
 سرعت تمام در وقت کم و مدت قلیله از مکه به سید القصر رسید باید مسافت برق بوده
 باشد و قوله الذی یبذل غایت غایتی است و در قدرت دیگر لیس به بعضی محمول
 بیایز آمده ایراد و در آن مذکور و کلام است از لفظ غایت که سبک از الذی
 است باشد و باز چنانکه یاد که الحول الذی من الیبتن باشد باز غایت
 انکه هو الشیخ العلیم و یک با قاصد بعد غایت این در ظاهر خوب

تفسیر سابق

باین صفت متعلق

معلوم میشود و جواب این امر نهایت موافق بقواعد معانی و بیانیست و این
امر از جمله صنایع و بدایع باشد و این صنعت را صنعت التخیلی نامند و آن طریق بلاغت است

در بیان کیفیت معراج

در صفت براق عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که جبرئیل علیه السلام براق
آورد و آن حیوانی است از قاتر کوچکتر از الاغ بلند بر دو چشم مالش در حافره داشت
و یک گام او مسافت نظر بوده و در کافی زیادت فرسوده که وقتی که آن بکوه میرسد
که بالاس کوه بر دو تپالش کوتاه تر و پایش دراز و بلند تر میشود و وقتی که پائین می آید
بر عکس این میشود و دوباره داشت پرشت و در عیون از حضرت نبوی ماثور است که بر
براستی سخن نموده شد و آن واجب است از دو آب حنت بسیار کوتاه بیا بطول پس
اگر او تعالی او را ماذون میساخت هر آینه تمامی دنیا و آخرت را در یک قدم میگرد
و آن حسین ترین و واجب است از رام رنگ لون و قی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل حاضر خدمت نبوی آمدند و براق همراه آوردند
و یک گام گرفت و یک رکاب گرفت و یک زمین و غیره بر آن درست ننوده و آن وقت
سواری شوخی آغاز کرد پس جبرئیل و میکائیل بر او نشست و آن نزد و وقت بود ساکت باشد که
سوار پرشت تو نشد قبل این پیغمبر کداست پیغمبر و نه سواره نخواهد شد بعد این که مثل
این پیغمبر بوده باشد و بعد استماع این کلام براق نرم شد و در آن هنگام بلند شد و بید
بلندی جبرئیل همراه رکاب بود و آیات سموات و زمین با آنحضرت و امی نمود حضرت
پیغمبر باید که در آن هنگام که من راه رفتم که از جانب راست من نداد کرد یا محمد پس من چو

در بیان کنیز
ان

ندادم و التفات نکردم باز که از جانب چپ من ندا کرد یا محمد پس من جواب ندادم و رفت
 نکردم بعد ازین پیش رو من یک نعل و سبک کلاه و مسدود بهیچ اقسام زینت نبوی
 آمده گفت انتظار من کن که من با تو بگردم بکنم پس من با التفات نکردم و روانه شدم
 تا اینکه آواز من شنیدم که مرا به فرشت آورد آنوقت جبرئیل مرا پائین آورد و گفت پائین
 بیا و نماز کن پس من از براق پائین آمدم و نماز کردم جبرئیل از من سوال کرد میدانی که
 کجا نماز خواندی گفتم نه گفت این مقام طیب است یعنی مدینه محل هجرت تو که از آنجا بهین جا
 خواهد شد باز سوار شدم و روانه شدم و راهی که کردم بمقداریکه که خدا خواهد است باشد
 باز جبرئیل با من پائین بیاید و نماز بخواند پس پائین آمدم و نماز کردم پس پائین آمدم
 این کدام مقام است گفتم نه گفت این طوبی سینا است که محل کلام خدا با موسی باشد
 باز سوار شده راهی که کردم آنچه خدا خواهد است پس جبرئیل گفت پائین بیا و نماز کن پائین
 آمدم و نماز کردم پس پائین آمدم و نماز کردم و گفتم نه گفت این بیت اللحم است و بیت
 در ناحیه بیت المقدس است که جائے ولادت حضرت عیسی باشد و بعد از آن سوار شدم
 و بهی راه میرفتم تا بیت المقدس رسیدم پس براق را بان حلقه مربوط نمودم که بان
 انبیا علیهم السلام ربط با نهای نمودند پس داخل مسجد شدیم و جبرئیل همراه من به بلوای من
 بود پس یا قتیله حضرت ابراهیم و موسی و عیسی بادیکر انبیا که خدا که مجتمع شده اند و افتاد
 نماز شد در حالیکه یقین داشتیم که جبرئیل را مقدم ساخت تا اینکه صفوف مستوی و
 برابر شد پس جبرئیل دست مرا گرفت و مقدم مراعت و امامت کردم و صبح فخر بنی کنتم
 بعد ازین نماز من با سه طرف آمده یک از انان از زمین بود و یک از آب و یک از شعله و در آن

وقت شنیدیم که کسی میگوید که اگر آب گرفت غرق خواهد شد و امت او نیز غرق خواهد شد
و اگر خم گرفت گمراه خواهد شد و امت او نیز گمراه خواهد شد و اگر لپش گرفت هلاکت یافتم
است و امت او نیز هلاکت یافتم باشد پس من کائنه شیر را گرفتم و اتان شیر می خورد و من پر
جبرئیل بما گفت که تو هدایت یافتی و امت تو نیز هدایت یافته شده است باز پرسید
در راه رفتن چه دیدی گفتم منادی از جانب یمن من صد از جبرئیل گفت آیا جوابش
دادی گفتم نه و نه التفات کردم گفت این داعی الیه و بود اگر تو جواب میدادی بهر آنکه
امت تو بعد تو میبود و میگشتند باز پرسید چه دیدی گفتم منادی از جانب یسار من ندانم
گفت آیا جواب دادی گفتم نه و نه التفات کردم گفت این داعی انصاری بود اگر جواب
میدادی بهر آنکه امت تو بعد تو انصاری میشدند باز جبرئیل پرسید پس چه چیز پیش روی
تو آمد گفتم یک زنی کاشفته الذرا عین با همه زینت دنیا و می بود و گفت بمن که اس
میرم انتظار من کن تا با تو محبت بر خیزم گفت آیا با او کلام کردی گفتم نه و نه التفات کردم گفت
از آن دنیا بود اگر تو با او کلام میکردی بهر آنکه امت تو دنیا را بر آخرت می گزیدند بعد ازین
گفتم شنیدیم صوتی و آواز را که در فرغ آورد و ما جبرئیل گفت گوش بدی گفتم بل
گفت این آواز شک بود که من او را از کنار چشم و چشم انداخت بودم که او را هفتاد سال میشد
این بقدر چشم رسیده میگویند بعد ازین میگویند انصاری میگویند نفرو و تا اینکه راهی دارالقدس گردید
سید ما بیند که من بعد ازین جبرئیل بود تا همان فرمود و من هم حضور نمودم تا آنکه
بآسمان و رند رسیدم و بر آن فرشته هست که آزا اسماعیل میگویند و آن صاحب
تخف است که باب او خدا میزند و لا اله الا الله و محمد بن عبد الله و آله و سلم

شهاب ثاقب و تحت حکومت او ہفتاد ہزار فرشتہ میباشند کہ ہر فرشتہ از ان
 و تحت خود ہفتاد ہزار فرشتہ دارد پس او پرسید کہ اسے جبریل بن ہماہ شمالکدام فرشتہ
 جبریل گفت محمد است گفت بدو شد گفت بلہ پس آن دروازہ را کھول پس حضرت میفرماید
 کہ من براو سلام کروم و برائے او استغفار کروم او بر من سلام کرد و استغفار کرد
 و گفت مرحبا براو نیکی و کار و صلاح و ملک با من ملاقات کردند تا اینکه داخل آسمان
 دنیا شدند و کدای ملک در آنجا ملاقات نکرد مگر اینکه ضاحک و مستبشر بود تا اینکه با یک
 فرشتہ ملاقات کرد کہ عظیم تر از او ملکہ را ندیدم و آن کردہ المظفر ظاہر الخشب بود و ہم
 مثل دیگران از عابرائے من گفت لکن خندہ نکرد و مستبشار از او مشاہدہ نکردم چنانچہ
 از دیگر فرشتگان مشاہدہ کردیم از خندہ و مستبشار پس من از جبریل پرسیدم کہ این
 فرشتہ کدام فرشتہ است کہ من ازین فرشتگان شدم گفت بلہ باید از فرشتگان
 ربوی پس تمام ما گرفتہ ملک از فرشتگان مستحق تحقیق کہ این ملک خازن آتش جہنم است
 گاہے خندہ نکردہ و برابر و ہمیشہ از و قہیکہ خدا و استولی جہنم کردہ است ہر روز غمیشتر
 و غمیش زائد میشود و بر دشمنان خدا و گناہ گاران او و خدا انتقام خواہد گرفت از دشمنان
 خود و باین و اگر قبل تو این خندہ برائے کسی بیکردہ بودی از بعد تو برائے کسی نمیند
 بر آئندہ برائے تو ہم نمیند و لکن او خندہ نہ کند و نخواہد کرد پس من براو سلام کردیم پس ہوا
 سلام داد و گفت بشارت باد تربیت پس من جبریل الغفر و عابیکہ جبریل در مکاشفہ بود کہ
 خدا او را بایہ مطاع ثم این وسعت فرمود کہ اسے جبریل چرا حکم باو نہ کنی کہ مرا جہنم را شایع
 آنوقت جبریل گفت اس مالک بنماہی آتش را آنوقت مالک یکبارہ پرده را از ان و نمود

ویک در آن دیکو پیش خارج شد از آن یک لوب ساطع نور آسمان بلند و مرتفع شد
 تا آنکه گمان کرد که رسیدگی و محبت آنچه ملاحظه کردم از ارتفاع او گفتم جبرئیل بگو ملک
 که باز او پرده کند پس آنوقت مالک حکم بنا کرد باز بشود راجع بشویس متشخص اوجست نمود
 یگانگه از ان دیوان آمد و چون زمین روانه شد تا اینکه رسیدیم یک شخص گنیم کون که
 حسیم بود از جبرئیل پرسیدم کیست این جبرئیل گفت این پدست آدم دست نیست ناگاه
 دیدم که ذریت او بیاد عرض نموده شود پس نگفت بوس خوش و بوس خوش از بدن توثر
 و طیب بعد ازین حضرت رسوخ اسوره علقین را از سر به خدیج تلاوت فرمود
 کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِنسَانِ لَفِي عِلْمَيْنِ وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلَيْتُنَّ كِتَابَ
 فَرَقُو شَيْءًا الْمَقْرَبُونَ إِلَىٰ آخِرِ السُّورَةِ بِأَرْفَعُوا مِنْ سَلَامٍ بِآدَمَ كَرَّمَ وَابْنِ
 سَلَامٍ كَرَّمَ وَبَنِي إِدَمَ اسْتَغْفَرَ كَرَّمَ وَابْنِ سَلَامٍ اسْتَغْفَرَ كَرَّمَ وَكُفَّتْ وَحِبَابُهُ فَرْزَنْد
 صَالِحٌ وَحِبَابُهُ نَبِيُّ صَالِحٌ وَحِبَابُهُ يَحْيَىٰ وَحِبَابُهُ زَيْنُ صَالِحٌ بَعْدَ ذَلِكَ كَشَفْتُ عَنْهُمْ بَرَزَتَهُ
 از فرشتگان گذشت بود یک شصت در عالمی که دنیا در میان دو کره یعنی تراوا بود و در کات
 اولیای لوح نور بود و او چهارده آنچه را مکتوب بود بر آن آله می کرد و هیچ صحیفه نبی برین و
 ایضا خود نشکر و بلکه برآورد و سه خود لوحیک داشت و آن نگاربان بود بصورت خزین بنام که
 پس اعظم من از جبرئیل کما سے جبرئیل این فرشته کیست گفت این ملک الموت است
 که قبض ارواح می کند گفتم اسم جبرئیل مرا قریب او برسان تا من از وحرف نزد غیر جبرئیل
 مرا قریب اورسانید پس من سلام باد کردم و جبرئیل گفت که این پیغمبر است است که
 فرستاده است احبار و کار بسوئے بندگان خود پس ملک الموت مرا مرها گفت حق تعالی

برای من ادا کرد و گفت بشارت باد برای من که من نمای خیر در اینست تو می بینی گفتم الحمد
 لله الملتان خدی النعم علی عباده که صاحب نبوت و کرم و احسان است
 و صاحب نعمت است بر بندگان خود این از فضل پروردگار من و رحمت او بر من است پس
 گفت جبرئیل که اشد ملک است از رؤس علی پس گفتم آیا هر که مرده است یا می رود بعد
 ازین این ملک قبض روحش میکند گفت آری گفتم این بندگان را چه جاکه باشند و حاضر
 میشود یا نه جبرئیل گفت بلی پس گفت ملک الموت دنیا نیست در آنچه خدا سخر نموده است
 او را براس من و قدرت داده است مرا بان مگر مثل در جبهه که در قدرت مرد است باشد
 بهر طور یکم بخوابد و اقلب می کند و هیچ خانه نیست مگر اینکه آن را تفحص و جستجو می کنم هر روز
 پنج مرتبه و اگر کسی در آن خانه برینت نمود که می کند با و میگویم گریه نکند بر آن میت پس
 به درستی که مرا در شام عود و رجوع عود بعد از اول و کرة بعد از آخری می باشد تا اینکه کسی از
 شما باقی نماند پس رسول خدا گفت کافی است بروت سختی و صحبت جبرئیل گفت آنچه بعد از
 است آن اطمینان است اطمینان از موت است باز فرمود که روانه شدم تا اینکه رسیدم بقومی
 که پیش ایشان مانند گسترده اند و در آن گوشتهاست خوشبو و پاکیزه و گوشتهاست بدبو
 و خراب است و آنها گوشتهاست بدبو را میخورند و گوشتهاست پاکیزه را ترک می نمایند من
 بجبرئیل گفتم اینها چه کسانی گفت اینها کسانی است که حلالی از ترک می کنند و حرام را
 میخورند باز فرمود که دیدم فرشته را که خداوند عالم امر و حکمت در او عجب آفریده است
 دیدم که نصف بدن او از آتش است و نصف بدن او از برف است پس آتش از نصف بدن او
 نماند و برفی کند و در برف آتش را میظفد و خاموش می کند و آن فرشته را از بلند عذابی

اینجا
 جبرئیل

در هر
 روز

باین تسبیح منبجحان الذی گفت خرقه هذه النار فلا یذنب لثقله وکف
 برده هذا الثقل فلا یطفرخ هذه النار الا لوجه مؤلف الثقل والنار
 آلف بین قلوب عباده المؤمنین پس من گفتم اس جبریل این کیست
 گفت این یک فرشته است که خدا او را موکل بر اطراف زمین با و اکناف آسمانها فرستاده
 است و آن از ناحیه برین ملکوت خداست براسه اهل زمینها از بندگان مؤمنین که دعا میکنند
 براسه آنها بآن دعائیکه شنیدی از ابتداء خلقت خود و در فرشته ویراند که خدا در آسمان
 مکتوب میگردد اللهم اعط کل متفق خلفاء و دیگر می گوید اللهم اعط
 کل مسلم تلقا یعنی بارالها عطا کن به اتفاق کنند را یک خلف و بارالها عطا کن
 بر مسک و جبریل را تلف بعد ازین روانه شدم تا اینکه رسیدم بقوم بانیکه ایشان مشافرو
 داشتند مثل مشافرو شتر که مقارن میکرد و از چلو س ایشان گوشت ایشان را و در دهن
 ایشان میگذاشت من از جبریل پرسیدم اینها کیستند گفت اینها کسانی هستند که نمازی بار
 میگردند باز روانه شدم تا اینکه رفتم بجای که بودند قومها س که سر با س اونها با شکست
 گفتم اینها کیستند گفت اینها کسانی هستند که وقت نماز عشاء میخفتند پس روانه شدم تا اینکه رسیدم
 بمسائیکه آتش در دهن ایشان انداخته میشد و از دیر با س ایشان بیرون می آمد گفتم
 اینها چه کسانی هستند گفت اینها کسانی هستند که مالها س قریمان را بنظم میخوانند و آیه آنها یا کلون
 فی بطونهم نارا و سید صلون سعید را تلاوت نمود باز روانه شدم پس رسیدم
 بقومیکه بر لب ازان قصد قیامت نمایند که استاده شود لکن نمی توانند حبیت بزرگی بخام خود
 من از جبریل پرسیدم اینها کیانند گفت اینها آگدین یا کلون الزلی که یقونون

المشافرون الابل کماله
 طایفه من غیره
 نند می چکند

آه کما یقوم الذی یخبط الشیطان من المثلث محصل اینکه گفت از آنها سوخته
 هستند و راه از آنها راه آل فرعون است که بر صبح و شام آتش بر ایشان عرض نموده میشود
 میگویند بار الهی قیامت که قائم خواهد شد فرمود حضرت بازر وانه شدیم پس دیدم زنانه
 را که اینها بر ایشان خود با معلق میباشد پس پرسیدم اینها کدام گروه هستند جبرئیل
 گفت این زنانه میباشد که اسوال شوهر بائے خود را با او و دیگران بخوراند بعد
 حضرت فرمود که الله غنیناک تراست و شدید غضب است بر آنکه در خل کند در قوم که
 که در خل نسب او شان نباشد پس آن مطلع شود بر عورات آن قوم و بخورد مال آن قوم
 را بعد فرمود که ششصد و شصت فرشته با آن گروه ملائکه خدا که خلقت او شان بطورے بود که خدا
 خواسته بود و چهره بائے ایشان را وضع فرموده بود و بجهت شیتیکه که فرمود که نه بود و چهره
 از اطباق ابدان ایشان مگر اینکه تسبیح و تحمید خدا از هر ناحیه ازان میکرد و باوا از مختلفه پند
 بپسند و گریه از خوف خدا و سؤال از ایشان از جبرئیل نمودم گفت چنانچه می بینی خلوق
 خدا فاند بدستیکه بر فرشته ازان فرشته که در پلوسه او میباشد گاهے سلام نکرده و
 اینها گاهے سر بر زمین میکنند و نه سر بر پشت می افکنند بسبب خوف خدا و خشوع و خضوع پس من
 سلام کردم بر ایشان و اینها با اشاره سر بائے خود جواب سلام من دادند و از جهت خشوع
 نظر بطرف من نکردند پس جبرئیل بآنها گفت که این پیغمبر رحمت محمد مصطفی است که
 او تعالی فرستاده است او را بر بندگان خود بر رسالت و نبوت و او خاتم پیغمبر است
 و مسکینین است آری با او کلام نمی کنید پس هر گاه این کلمات از جبرئیل شنیدند
 اقبال کردند و متوجه شدند سلام بر من کردند و اکرام من نمودند و بشارت خیر من و

و انت من داود فرمود پس صعود کردم با **آسمان** و **دوم** پس در آنجا دو مرد دیدم
 که با هم مشابہ بودند از جبرئیل پرسیدم کہ اینها کیستند گفت اینها ہر دو خالہ زاد ہر ادر
 ہستند عیسیٰ و یحییٰ نام دارند پس برایشان سلام کردم و آن ہر دو بر من سلام کردند
 و برائے آنها من استغفار نمودم و آن ہر دو برائے من استغفار کردند و گفتند کہ مَرَحَبَا
 بِالْاَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ پس دیدم ملکہ با خشوع عرا و عنوان چہرہ را و ایشان
 آنچه او تعالیٰ خواست و وضع فرمود ملکہ از آئینہ است مگر اینکہ تسبیح و تحمید خدا با و از ہا
 مختلفہ می نمایند باز صعود کردہ رسیدیم با **آسمان** **سیدوم** و در آن شش در کمال
 حسن و منحل دیدم کہ از تمام مخلوقات در حسن چنانست کہ قمر و شب بدر بر سائر نجوم است
 از جبرئیل از او پرسیدم گفت این برادرت یوسف است پس سلام براو کردم او بر من
 سلام کرد من برایش استغفار نمودیم او برائے من استغفار نمود و گفت مَرَحَبَا بِالْاَخِ
 الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَ الْمُبْعُوْثِ فِي الْاَوَّلِ الصَّالِحِ و در آن ملکہ با خشوع و خضوع
 را دیدم مثل آنچه جمعت کردم در **آسمان** اول و دوم و جبرئیل از آنجا در باب من
 گفت آنچه بر پیران گذشت بود و آنرا مثل ملکہ سابق اکرام من و حریت و غیرہ نمودند
 باز صعود نمودم بطرف **آسمان** چہارم بر آن یک مرد سے را دیدم آتش پر سیم
 جبرئیل گفت این اورین نبی است کہ در شانش میفرماید رَفَعْنَا لَكَ مَكَانًا عَلِيًّا
 پس سلام کردم براو و او بر من سلام کرد و استغفار نمودم برائے او و او برائے من استغفار
 نمود و در آن ہم ملکہ با خشوع و خضوع مثل ملکہ کہ در **آسمان** سالت سابق بودند و از زمانہ
 مراد بشارت دادند و غیرہ از برائے است من ہم بشارت غیر دادند پس دیدم یک فرشتہ را

که در تحت دست او هزار هزار فرشته بودند که هر فرشته تحت خود بیفتاد و هزار فرشته داشت
 پس واقع شد در نفس رسول خدا که این فرشته همان جانش است یعنی قیام و تعظیم
 برائے ما نخواهد کرد پس میفرمود جبرئیل بر او و گفت ای ستاده شو پس آن فرشته از پر
 تعظیم آنحضرت استاده شد و تا قیامت استاده خواهد ماند باز میفرماید که من جبرئیل
 صعود کردم تا گذشتم بر آسمان پنجم که بدان یکسره و کابل بزرگ همین بود که دیگر
 که اهل اعظم از و ندیدیم و از و سؤال کردم از جبرئیل گفت این بدون این عمر است
 من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد من بپای او استغفار نمودم و او بر من
 استغفار کرد و ملک خشوع را در آن دیدم مثل آنچه در سموات دیگر دیده بودم باز
 صعود نمودیم بر آسمان ششم و در آن مردگندم گون طویل قامت را
 دیدم که شعر پائے گنده و مو پائے استاده دارد که اگر دو تا قیصر پوشیده باشد
 آن مو پائے او در او نمود میگرد و شنیدیم که او میگوید که نبی اسرائیل گمان میکنند
 که من نزد خدا بزرگترین و مکرم ترین اولاد آدم هستم و لکن این مرد از من گرامی تر نزد
 خداست پس من از جبرئیل پرسیدم این مرد کیست گفت این برادرت موسی این
 عمر است پس من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد من از پائے او استغفار نمودم
 و او از پائے من استغفار کرد و در آن آسمان نیز ملک خشوع را دیدم مثل آسمانها
 دیگر میفرماید حضرت که باز صعود کردم بر آسمان هفتم پس نگذشتم به بیج فرشته
 مگر اینکه امر کرد و مرا بجاعت نمودن و گفت که امر بامت خوب جاعت بکن و دیدم در آنجا
 یک شخص را که مو پائے سر او بعضی سپید و بعضی سیاه بود و پچنین ریش او دو نیمه بود

بریک کرسی پس گفتم اسے جبریل این کیفیت بر آسمان بفرستم پروردگار خدا
گفت اسے محمد این قدرت ابرائیم است و این محل تست و عمل کہ یکم متقی باشد از امت
تو بعد ازین تلاوت فرمود حضرت این آیه را ان اولی الناس باہم للذین
اتبعوہ و ہذا النبی والذین امنوا واللہ ما ولی المؤمنین پس من بر
اسلام کردم پس جواب سلام من دادہ گفت مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح
والمبعوث فی الزین الصالح وورین آسمان نیز ملک خشوع مثل آنچه در آسمانها
دیگر بودند دیدم و آنهم مراتب خیرات من و امت من دادند میفرماید حضرت
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ کہ من در آسمان بفرستم دریا ہا دیدم از نور کہ چک تلاوہ داشتند
کہ چشم را خیر می ساخت و دریا ہائے تاریک را دیدم و دریا ہائے برت را دیدم پس چون
قارب شدم دیدم اینہا را سوال از جبریل کردم پس گفت بشارت باد تراے محمد
و شکر کرامت پروردگارت بجا آر و شکر خدا کن بر آنچه بالو فرمودہ از نیکی و خوبی بعد ازین
چند حالات دیگر بیان فرمود و بعد از ان فرمود پس شتم شریک بسدرہ المنتہی پس دیدم
کہ یک برگ او یک امت را از انم سایہ میکند پس روانہ شدم من از ان چنانچہ حق تعالی میفرماید
فکان قاب قوسین او احدی پس ندا کرد مرا یٰ بنی آدم الرسول بما انزل
الیہ من ربہ والمؤمنون پس فرمود حضرت رسول اسے پروردگار تو عطا فرمود
انبیاء خود را از فضائل پس مرا نیز عطا کن پس فرمود جناب قدس الہی کہ من عطا کردم
تو در آنچه عطا کردم بود و نگذرا از زیر عرش خود کہ حول ولا قیۃ الا باللہ ولا منجی
مناف الا الیک فرمود کہ تعلیم کردند مرا ملک یک قول میگویم اورا در وقتیکہ صبح میکنم

وور وقتیکه شامی کنم اللهم ان ظمى اصبح مستجيرا بعفوك وذنبى مستجيرا
بمغفرتك ولى اصبح مستجيرا بعزتك وفقرى اصبح مستجيرا بعنا
ووجهى لبالى اصبح مستجيرا لرحمتك الباقى لذى لا ينفى ويكفر
این را وقتیکه شامی کنم پس فرمود که اذان در گوش من صد کیست تا اذان میگفت که قبل ازین
آن فرشته نیده شده بود پس گفت الله اکبر الله اکبر پس او تعالی نمود دست میگوید چه من نعم بنده
پس فرشته گفت آشتی کن که الله اکبر الله اکبر که الله اکبر الله اکبر پس گفت که من بند تو
ستم خداست که هست الهی غیر از من پس آن ملک گفت آشتی کن که ان محمد الرسول الله
آشتی کن که ان محمد الرسول الله پس فرمود جناب اقدس الهی که است آفستند
من بدستیک محمد بنده من و فرستاده من است من او را مبعوث نموده ام و من او را
منتخب کرده ام پس گفت آن فرشته حتی علی الصلوات فرمود و تعالی است گفت
بنده من طلب نموده است بجانب فریضه من پس هر که بر دو بطرف او بطور رغبت در
منتخب باشد پس آن فریضه کفار مذکور گنابان گذشته او باشد پس گفت آن فرشته
حتى علی الصلوات گفت او تعالی که آن فریضه صلاح و نجات و فلاح است بدو
ظاہر این روایت است که اذان همین است که شنیدیم حال آنکه مشهور مشهرت علیکم است
که فصول اذان پنجگانه میباشد چنانچه تکبیرات در اول چهار مرتبه است و بعد از جمعی علی الفلاح
دو مرتبه حتی علی خیر العمل بعد از آن دو مرتبه تکبیر یا دو مرتبه تهلیل پس اقصای پنج
مذکور است برابر ذکر است نه برابر این که پس اذان همین است و کم و بیش نیست بلکه مقام
فی الجمله غایت دارد و لکن من تفصیل غیر طلب ما ان این مطلب بطور تفصیلی نمایم پس

موسی و اذان پس اذان

مخفی میا و که اخبار وارد درین مطلب و در اقامت تلفظ اندوشت موافقین است چنانچه
 در اذان و اقامتی و در اقامت هفده فصل است و در مرتبه تکبیر و اول و یکم ترتیب تحلیل در آخر
 و در میان حی علی خیر العمل بعد از اذان و در میان الله اکبر قبل اذان و در مرتبه قد قامت الصلوة
 و این همیشه و یعنی اقامت هفده فصل و اذان هجده فصل مگر با یکبار تکبیر و اول اذان و
 و تحلیل در آخر و یکبار تکبیر و اول اقامت و یک تحلیل در آخر و همین مشهور است و عمل
 بر مشهور است و بنمودن هر دوی و پنج فصل است و دلیل مشهور خبر جعفری است چنانچه
 جعفری از حضرت باقر علیه السلام سماع نمود نقل کرده که شنیدم حضرت را که فرمود
 الاذان و الاقامة خمس و ثلاثون حرفا پس شمار فرمود بدست خود و اذان
 هجده فصل و اقامت را هفده فصل و آنچه در خبر حضرت می و اسدی است از حضرت صادق
 که آنجناب بر است ایشان حکایت اذان فرمود پس گفت الله اکبر الله اکبر و مرتبه و همه
 فصول را در مرتبه فرمود و در آخر خبر گفت و الاقامة کذا لک که ظاهرش این است که اقامت
 نیز چنین است یعنی مثل اذان است در فصل و ترتیب و غیره و ظاهرش مخالفت با مشهور
 دارد و مخالفت قضا و اساتید علماء اعلام نیز است چنانچه گذشت و می آید و لفظ و الاقامة کذا لک
 از راوی است یعنی راوی گفت که آنحضرت همچنین حکایت فصول اقامت هم فرمود
 و تقدیر عبارت است فقال لراوی حکلی علیه السلام الاقامة کذا لک
 یعنی آنحضرت همچنین اقامت را ذکر و بیان فرمود و بدین ترتیب که اقامت دارد و برین تقدیر
 لفظ اقامت باید منصوب خوانده شود یعنی چه فصول حکلی خواهد شد و اگر چنین نباشد
 پس لا تعنی آید که زنی در میان اذان و اقامت نبوده باشد و اقامت نیز همچین اذان

باشد و سقوط کلامی قد قامت الصلوة از اقامت لازم می آید و کسی قائل بآن نیست و هم لازم
 می آید که هر دو پیش از آن واقامت سی و شش فصل باشند و نیز لازم می آید که هر دو با اذان
 باشند یا هر دو اقامت و یکی را نام اذان نهادن و یکی را اقامت محکم بحث باشد پس ثابت
 شد آنچه ما بالا گفتیم که این قول از ادوی است وارد نمودن از فقره مذکور و این معنی را که
 اقامت و اذان هر دو باعتبار فصول یکسان میباشند غیر اینکه دو مرتبه قد قامت الصلوة
 در اقامت منافیه باید نمود درست نمی آید بحیث اینکه درین وقت حصول آنها سی و شش
 میشود و آن مخالف اجماع عقلی و نقلی نامریات است اگر محصل نباشد چه دعوی و اجماع
 کرده اند بر وحدت تحلیل در آخر اقامت چنانچه بر اثبیت آن در آخر اذان فرموده و کذا
 از علی و علی شتبی دعوی و اجماع بر آن ثابت میشود و موید همین است آنچه در صحیح از
 معاذ ابن کثیر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر کسی داخل مسجد شود و وقتها
 بصاحب مسجد نهدشته باشد و در قدرت امام یک آیت یا دو آیت باقی ماند و باشد
 و خوف کند که اگر اذان واقامت بگوید امام بر کوع میرو و پس بگوید قد قامت
 الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و دخل
 بشو و کتفا و راجع ابان بقراین پنج فصول فرمود پس اگر برو حدیث تهلیل نبود
 آنرا هم مکرر میفرمود چنانچه فصول سابق را مکرر فرموده و همچنین آنچه در عقلی و عام الاسلام
 است که حضرت صادق فرمود که اذان واقامت دو مرتبه است و شهادت
 بقول لا اله الا الله در آخر آن یک مرتبه میباشد و کذا الک صحیح بر نقلی از حضرت صادق
 علیه السلام مروی عن ابرهیم که میفرماید که اذان باشد اکبر است بدان لا اله الا الله

و دو مرتبه است و فرمود و آخر آن یک مرتبه لا اله الا الله است پس مراد از لفظ اول
 درین خبر که سابق نمکین است که اقامت بوده باشد بحیث مخالفت مضمون آنها باخبار
 دیگر مقصود بشتهرت و اجماع و فتاوی چنانچه مختصر است آید انشاء الله تعالی پس آنچه
 در خبر مذکور هم اجزای است و در اخبار مذکوره و غیره از اثبتیت تکبیر و اول آن مثل خبر
 سنن ابن ابی هرگاه که سؤال کرد از اذان فرمود یگو الله اکبر الله اکبر
 اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله و خبر صحیح ندارد یا تفصیل
 از ابی جعفر که در حرجیه و دیگر است مرید در جواب هر فقلت کیف اذن فقال الله
 اکبر الله اکبر و کذا الک خبر ابی همام از حضرت ابو الحسن که فرمود و اذان و اقامت
 هر دو و دو میباشند و سوائے این اخبار انصوص و دیگر هیچ همین مضمون وارد شده اند
 حتی که بعضی جماعت متاخرین بر آنچه از ان مستفاد میشود عمل بر آن نموده اند و لکن چون
 مخالفت مشهور بل الجمع علیه میباشد پس یا ماول یا مطروح باشد و تاویلش یا باینکه مراد
 اذان تعلیم نیست تکبیر است نه تسبیح و اذان حمد است یا اینکه مراد اذان نفی وحدت است
 در تحصیل بعنوان تعریف بحديث لا تمجید الله الا بانه قال بوحدة تھیل در آخر
 شده اند و بدین تقدیر در این خصوص و تدوین اراکین منافات نیست تا اینکه تسبیح و تهنیت
 وال یا شد باینکه عمل در آن در تکبیر اولی هم همین است و لکن از یاد و تکبیر در اذل
 بنا بر اعلام است کمافی حدیث علی الفضل قال انما جعل التكبير في اول
 الاذان اربعاً الخ حصل ان اینکه میفرماید اذان در وقت غفلت شروع میشود و قبل
 آن کلامیکه متبوع است همین بوده باشد نیست پس اگر اندیشه شد و تکبیر است متبوع همین

برائے ما بعد آنها و در بعض اخبار آمده که اذان و اقامت مثنی مثنی میباشند و هر دو چهل و دو
حرف هستند اذان بیست حرف یعنی فصل و اقامت دوازده فصل چنانچه در غلکی بدایه از
حضرت صادق (ع) ماثور است و در روایت مثنی مثنی فصل وارد شده و در روایتی بیست و یک
آمد و در نوشته بعد ذکر اقبال میفرماید که هر که روایت مثنی مثنی عمل میکند پس آن را قول
اقامت چار تکبیر میگوید و باقی آنچه ما مقدم ذکر نمودیم یعنی آنچه مشهور است دیگر بیست و یک
فصل میگوید آنها را پس او را آخر اقامت یک تخیل زیاده در هر دو میکند یا دو تخیل میگوید
و هر که روایت میکند چهل و دو فصل آنها را پس آن را آخر اذان چار تکبیر و در اول اقامت
چار تکبیر و در آخر آن نیز چار تکبیر و در آخر اقامت دو مرتبه کلا لا اله الا الله میگوید بعد اذان
میفرماید که اگر کسی عمل بر کلمات این اخبار بکند گنہگار نخواهد شد چنین است که میفرماید
ولکن احتیاط شدیه همین است که بطور مشهور میگوید و بشو و عمل کند چنانچه مشهور است
هم نصوص دارد و هم شهرت عظیمه از راه فتاوی بلکه از راه روایات که سید با است و نحو
اجماع بر این شهرت عظیمه یحاجت باشد و در مدارک میفرماید که این مذہب صحاب است
و مخالف آنرا نمی دانم و در تذکره و نهایت الاحکام نسبت آن به ظما فرموده و در ذکر نسبت
آن با صحاب طایفه و در سالک است لفظ طائفه و در مذہب است که اصحاب اختلاف در آن
ندارند و ظاهر غفیه آنست که این محقق اجماع است و بر اثبتیت تحلیل در آخر اذان و در
معتبر و تذکره و ناصریات و بحار و مفتی دعوه اجماع فرموده که کافی است و غیره و علیهم السلام
و چون قاری شریف از بیان استعمال در اقوال فصلی اذان باز ذکر بقیه حدیث
سے پروا از مہیں فرمود حضرت رسول کہ پس سن امامت ملکہ نمود چنانچہ در بیت المقدس

امامت انبیا کرده بودم فرمود ایضا این یک سحابه مرا بپوششیده نمود پس من در سجده
 او قنادم آن وقت پروردگار من مرا ندا فرمود که تحقیق که من فرض کردم بر هر بنی که پیش از تو
 بود بجا نماند از این فرض کردم بر تو و بر امت تو آن را و فرضتها علیک و علی امتک
 پس قیام کن بدان تو در است خودت پس فرمود حضرت رسول خدا که فرود آیدم از آنجا
 تا اینکه گذشتم بر حضرت ابراهیم و انجناب از ما متوجه شستی نفرمود تا اینکه رسیدم بحضرت
 موسی پس گفت موسی ای محمد چه کردی گفتم پروردگارم فرمود که من بجا نماند بر بنی
 که قبل تو بود فرض کردم بر تو و بر امت تو فرض کردم از پس موسی گفت ای محمد است
 آخرتم است و صفیعت ترا از امتای گذشته و پروردگار تو بر تو و امت تو فرمود هر
 چیز را و امت تو هرگز است طاعت قیام بر آن ندارند پس رجوع کن به پروردگار
 و سوال تخفیف کن از برای امت خود فرمود حضرت رسول که رجوع نمودم و ان پس
 شد بطرف پروردگار خود بیکه سدره قنات پس در سجده او قنادم باز عرض کردم ای
 بار الهی فرض کردی بر من و امت من بجا نماند از من و امت من طاعت این ندارند
 پس تخفیف کن از ما پس او تعالی تخفیف فرمود از ما پس ده تا کم فرمود پس باز
 آیدم بطرف موسی و خبر دادم آنرا گفت برو باز رجوع کن که این مقدار را هم طاعت
 نداری پس رجوع به پروردگار خود نمودم پس باز او تعالی ده تا کم فرمود پس باز
 بطرف موسی مراجعت کردم گفتم که ده تا دیگر کم شد گفت باز رجوع کن این قدر هم طاعت
 نداری باز رجوع کردم تا اینکه در آخر دهم ده نماز ماند موسی آیدم پرسید چه شد گفتم ده
 فرض شدند گفت برو رجوع کن که اینهم طاعت ندارند پس باز رجوع کردم پس او تعالی

۵۵
پنج تا از ده که فرمود پس آمد پیش موسی و گفت منج تا در گم شد گفتم این قدر هم
طاقت نداری گفتم ای موسی از خدا شرم است آیا باید بر آن صبر خواهم کرد پس بنیادی
بماند اگر چه چون صبر بر آن کردی پس این پنج را بنجاده هوا زد شد و هر که قصد حسد
کن از امت تو پس عمل بآن کند می نویسم برایش ده تا و اگر عمل نکرد بآن می نویسم
برای او یکتا و هر که قصد گناه کند از امت تو و بپل آرد آن را نخواهم نوشت بر او
او یک گناه و اگر نکرد و پنج نمی نویسم پس فرمود حضرت صادق علیه السلام خدا بخواهد
خیر دهد و موسی را ازین امت و در صفائی از مجالس نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام
که در حالیکه آنحضرت را جبرئیل یابراق به بیت المقدس برد و عرض محاربت و محاربت
اینها نمود و نماز در آنجا حضرت گذاشت و باز آمد از آنجا پس گذشت حضرت رسول
به قافله قریش و آن قافله آب بر یک شتر بار کرده و در شتر یک شتر را گم کرده بودند
و در طلب آن شتر توجه بودند پس حضرت رسول آن آب را خورد و باقیش را درخت
چون صبح فرمود آنحضرت بقریش گفت این شب مرا بیدار کنید تا بوسه بدم به بیت المقدس
و او نمودند بر کف من تا مرا بیدار نماید سلام او و منزل ایشان را و گذشت من بقافله
در فلان مقام و فلان چهارچای که آن اهل قافله یک شتر را که از ایشان گم شده بود
تحتس میگردند پس من تمام ایشان را خورد و باقی را به شتر چون این سخن ابوخل
شنید گفت بقریش حالا فرصت بدست شما آمد ازین پیر رسید که بیت المقدس چنانچه
استخوانه دارد چند قندیل دارد پس آنها با آنحضرت گفتند ای محمد در میان کسان
هستند که در بیت المقدس رفته اند و آن را دیده و ملاحظه کردند و حالا شریکند

پس تو اگر آن را دیده باشی که آن چند استخوان دارد و وجه طور میباشند آنها و قنار و من و حراها
 آنرا بیان کنی پس حضرت صادق علیه السلام فرماید که حیرت انگیز نازل شد و بیت المقدس را مقابل
 چهره مبارک چشم مبارک آنحضرت کرد پس آنحضرت قوم را از آنچه پرسیدند جواب میداد
 و احوال تشریف بیان میکرد و پس هرگاه که آنحضرت سؤالات ایشان را جواب دادند و
 چیزی که در پیش نه گفتند گفت خوب قافله را پس بیاید تا از آنها سوال بکنم حضرت فرمود و تصدیق
 قول ما این است که قافله میرسد و ظاهر میشود بر شما وقت طلوع آفتاب که پیشتر و قافله
 یک شتر است و اورتی یعنی خاکستری رنگ پس روز دیگر وقت صبح روپا نه شدند
 بطرف عقبه و نگاهبان سمت میکردند تا اینکه وقت طلوع آفتاب رسید گفتند رنگ
 آفتاب طلوع می کند در همین اثنا قافله ظاهر شد و آفتاب طلوع شد و مقدم آن
 قافله شتر است خاکستری بود پس سوال نمودند از اهل آن قافله از چیزهایی که رسول خدا
 خبر داده بود بآن گفتند پس چنین است یک شتر است و یک گاو بودیم در فلان فلان موضع
 و آب گداز شدیم بودیم چون صبح کردیم دیدیم آب نیست و آب نیست شد و است پس
 با وجود دیدن این سخن جعفر با هم را آن گفتار را در یاد نگه نمودند و ناخرمانی کردند و ایمان نیامدند
بیان بعضی کلمات حدیث چنانکه حدیث مذکور که از نه المیه است ظاهر است
 است ذکر نمودیم و حدیث شریک که بخاری نقل کرده با اکثر مطالب متضاد است
 مذکور و اختلاف دارد و در اکثر اینها تفاوت دارد و همچنین حدیث ثابت بنان که
 آنرا مسلم نقل کرده و آن نیز با حدیث مذکور در اکثر مطالب یکسان است و در بعضی
 آن تفاوت است و در مذی نیز این خبر را ذکر کرده است و لکن در مورد و در آن

من لا یزال الذی فی لایة
 سواد السیاحین

والتعبیر شریک بخاری

والتعبیر شریک بخاری

ذکر طمانچه زدن جبریل به براق هم مذکور کرده چنانچه در خبر مروی از حضرت صادق است
و نسائی نیز از بیان کرده ولیکن انحصار در معنای آن و این واحد است کما فی علی
فی الباب و چون عنقریب انشاء الله تعالی در بحث ثانی اثبات حراج جسمانی
می نمایم با ابطال اوله مانعین و دفع شبهات باقیه ایشان پس درین مقام
مضی لفظ انسان را بیان می کنم که روح است یا جسد است یا روح است یا جسد است بعضی
میگویند که انسان مضی روح است و بعضی انسان روح یا جسد را میگویند و آنکه جسد
مضی را انسان بگوید نشان آن نمی دهم مگر اینکه آنهم را آدم آنوقت هم نمی گفتند که
مضی از گل و آب بود و نفخ روح هنوز نشده بود و در حدیث نبوی آمده که کُنْتُ
نَبِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْخِلْقِ وَهُوَ رُوحٌ نَبُوذٌ وَاطْلَاقُ آدَمَ كَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ بَاشَدُ
بر آن فرمود و اندو می توانی که بگویی این اطلاق مجاز است چنانچه در من قتل قتل کلا
فلما سلب ظله آمده پس هر که میگوید که انسان عبارت از روح است بچند وجه است
می کند **اول** اینکه انسان شئی باقی است انما قول عمر تا آخریم و اجزاء بدنیته در تفسیر و
تبدل و انتقال میباشد و باقی غیر فانی است پس معلوم شد که انسان مضی روح است
که آن باقیست غیر متبدل و مندر است از بدن و لیل و نهم اینکه آدمی محسوس نفس
خود عالم میباشد از جمیع اعضا و اجزاء بدنیته خود غافل پس بدینچه میدانند غیر آنست که اذن
غافل است پس انسان عبارت از مضی روح باشد و ازین ثابت شد که انسان غیر
بدنست و لیل ثالث اینکه یکدیگر بدن پنهان قلب من و دماغ من یعنی انصاف
می کند دست و پا و دیگر اعضا را بسوی خود پس معلوم شد که انسان غیر بدن اعضا

استدلال مانعین که انشای کرد
مضی و غلبه ثابت میشود

بیان اوله آنکه مضی روح
انسان میگویند

و بدست چہ خلاف الیہ غیر مضاف است پس ثابت شد کہ انسان غیر بدست
 و مورد مطلوب پس ازین اول ثابت شد کہ از آیه ثابت نشد مگر سیر و اولیٰ به انسان و آن
 محض روست پس از آیه ثابت نشد مگر معراج روح آنحضرت و دلالت ندارد بر معراج
 جسمانی و جوابش اینکہ در آیه لفظ انسان نیست تا محتاج باشیم بر اثبات اینکہ آن روح
 مع السبوت یا تنہا بلکہ در آیه لفظ عبد است و در لفظ عبد و انسان فرق واضح است
 و عبد یعنی بندہ است و لہذا از خرید کسی را غلام و عبد او میگویند و چون انسان خواہ
 عبارت از روح تنہا باشد یا عبارت از مرکب از روح و جسد باشد ہمہ ملوک
 خداست تعالیٰ است لہذا آن را عبد میخوانند و اگر عبد صرف روح باشد لازم می آید کہ
 بدن و اعضا و اجزاء بدنی ملوک خدا نبوده باشد و نیز عبدی نمی شود مگر بہ بندگی و عبادت
 و اطاعت و آن حاصل نمی شود و متصف بآن انسان کمال الاتصاف نمی شود مگر
 بواسطہ بدن چنانچہ نماز نمی تواند کہ بخواند مگر بواسطہ اعضا و جوارح پس در عبودیت
 و بندگی ہمہ اعضا شریک ہستند پس عبد از مجموع بدن و روح عبارت شد و از اینجا
 است کہ حق تعالیٰ میفرماید اَرَلَيْتَ الَّذِي كُنْتُمْ تُعْبَدُونَ اِذَا صُلِّيَ اَيَا مِيَّتِي
 اسے چہ عجب کہ اگر نمی بیند و عباد را کہ نماز میکرند پس چہ چیز را عبد فرمودہ آیا محض روح
 را پس کجا دید آن را کہ و نہ دیگر مجموع بدن را کہ حامل روح بود پس عبد عبارت از
 بدن و روح شد و همچنین میفرماید وَ اِنَّ لَكُمْ لَاقَامَ عَبْدًا لِلَّهِ مِيَّتًا عُوْكَ
 كَادُوْا يَكُوْنُوْنَ عَلَيْهِ لِبَدًا و در اینجا نیز مجموع روح و جسد است پس چنانچہ
 در آیه اسرے لفظ عبد است و آن ثابت شد کہ مجموع روح و جسد است و اثبات

این مطلب به تفصیل ان شاء الله تعالی عنقریب است آید و آنچه ایراد بر فقره مذکور حدیث
 مذکور که من انبیاء و رسل المقدس امام است که در هر بار میفرماید که ما انما انما ارادید معنی
 که بدون آنها و بعد یعنی بیت المقدس و بدون آنها و آسمانها و یک وقت چه طور
 است و نیز نماز اسوات یعنی چه چه آخرت محل تکلیف نیست پس نماز خواندن آنها
 و امام است آنحضرت بے معنی است و جوابش اینکه واقع نماز و بیت المقدس قبل
 از خروج باسما و ملاقات کردن با انبیا است پس او تعالی ارواح انبیا
 علیهم السلام را از آسمانها برآید شاید فضائل و کمالات آنحضرت و بیت المقدس
 و ستاد و باز آنها را قبل از صعود و آنحضرت بکل هائے آنها باز فرمود و مستقر ساخت
 تا اینکه آنحضرت در جات و منازل آنها شاید کند و از مراتب آنها واقف گردد و تا
 جمع هر دو در دو وقت پس ممکن است و هیچ محال بلکه مستعاد ندارد و لکن جواب
 از اینکه نماز خواندن بعد مردن معنی ندارد و اول اینکه اینها مرد نیستند چه از شهدا
 بهتر و افضل تر هستند و شهدا بنابر قرآنی و کائناتین الذین قتلوا فی
 سبیل الله اَمْواتٌ اَمْ لا اَمْ حیاتٌ اَمْ لا پس انبیا زنده هستند و ممکن است که مثل نماز

در اینجا ذکر و دعا و تمجید و تسبیح او تعالی بود و باشد و این ذکر آنحضرت است و اینها در حدیث

بان وارد شده است **مبحث منافی** و در آن دو مطلب است مطلب اول در
 اثبات معراج جسمانی در حالت بیداری است از احادیث و اقوال شیعه
 و احادیث و اقوال اهل سنت و الطال اوله قائلین به معراج منافی مطلب دوم
 در دفع باقی شبهات عقلیه و نقلیه قائلین به معراج منافی است

در این باب

در این باب

مطلب اول

بدانکه علماء و محققان و محدثین و متکلمین و صحابه و غیره اتفاق نموده اند بر اینکه معراج آنحضرت
در حالت بیداری بحکم شریف از مکه معظمه تا به مسجد اقصی و آسمانها و بیت المعمور و عرش
اعظم واقع شده است چنانچه ابن بابویه و شیخ طبرسی و علامه مجلسی علیهم السلام تصریح
باین مطلب فرموده اند و غیر اینها از بسیاری علماء و آنچه بعضی درین مطلب انکار
نموده اند بسبب بعضی شبهات و تشکیکات پس ناشی از محض سوء فهم و عدم اعتقاد
و وثوق براقوال جعیمه خدا و الله بدی علیهم الصلوٰه والسلام و التناهی باشد چنانچه اشارت شد
تعالی در مطلب دوم نیز تصریح بیان کرده خواهد شد و چه طور ممکن است انکار ازین مطلب
از یکدفعه و بقدرت خدا داشته باشد و تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و آئمه معصومین
نموده باشد زیرا که انکار از معراج جسمانی منجر میشود باینکار نصوص قرآنی و تکذیب
چندین بزرگوار حدیث متواتره که بطریق مختلفه در اصل معراج وارد گردیده اند و آنها
دلائل دارند بر بودن معراج آنحضرت بحکم مبارک در حالت بیداری پس از محض
استبعاد انکار از ان کار خود مندان نباشد چنانچه جناب علامه مجلسی فرموده اند که اگر
جمع آن احادیث نمایم یک کتاب ضخیم خواهد شد لیکن از چند هزار احادیث بعضی احادیث
را ذکر نمی نمایم که مثل دانه از خرواری بطور نمونه باشد ان شاء الله و من نیز از برای از یاد هم نهادن
مؤمنین و قلع و قمع شیخ شبهات منکرین به ذکر بعضی اولیای پر وازم اول از نصوص
قرآنی ثابت است که معراج جسمانی بود و از جمله نصوص آن به مذکوره سبحانه الذی
آسری بعبده الخ می باشد چنانچه صریح آیه بیان دلالت میکند چه عید عبارت است از جموع روح و جسد

منبر اول در بیان معراج
جسمانی در تفصیل
ذکر نفس آیه است

حضرت روح و حق تعالی میفرماید که سیر کنانیدم عبد پس نبوت روح و جسم باشد و در
روح و اطلاق عبد بر جمیع روح جسم اطلاق حقیقی است نه بازی و تجاوز از حقیقت
بعوضه مجاز بدون ضرورت داعیه البینه مجاز نیست و در بیان روح و جسم بدین
معنا حقیقی لفظ عبد بگیریم که آن روح و جسم هر دو میباشد و آنچه محقق معلوم میشود
در ابطال این استدلال در تفسیر خود که ستم بقصایفنا مجید است و در مداول جلد ششم
بر رسائل و کتب مذکور تفسیر القرآن جلد هشتم تفسیر شوری بنی اسرائیل مطبوعه در بیروت
در سال ۱۳۱۳ هجری صفحہ ۸۰ نوشته شخص لغو و باطل است چنانچه ترجمه اصل عبارت ایشان
که در او است بفارسی این است دلیل اول که لفظ عبد جسم و روح را شامل است
و ازین جهت اسرار و حراج مجبده بود چنان بی معنای است که بران سخت تعجب میشود
اگر خدا چنان میفرمود **وَأَسْرَيْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ مِنَ اللَّعْنَةِ إِلَى**
الْمَدِينَةِ يَا أَدْنِيَّ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ كَذًا وَكَذًا آیا از ماورین وقت هم
میگفتند که در لفظ عبد جسم و روح هر دو شامل هستند پس در خواب مع جسم و نفس
ثابت شد **اقول** این عبارت محقق معاصر قابل ملاحظه از باب انصاف است
که چه قدر موجب تعجب میباشد زیرا که مصل مقصود استدلال از لفظ عبد اطلاق لفظ
مذکور بدون قرینه صارفه از معنا حقیقی است چنانچه در آیه کریمه مذکوره وارد است
و آنچه مثال در ابطال استدلال میشد و بقول خود **أَسْرَيْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ**
يَا أَسْكَنْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ چنان نیست چه در اینجا لفظ منام قرینه صارفانه
اراده معنا حقیقی از لفظ موجود است و همین قرینه معینۀ اراده مجاز است علاوه بر این

در بیان بدین لفظ
در بیان روح و جسم
در بیان ابطال استدلال

شاید لفظ اسری با منام در محاوره عرب مستعمل نباشد خود این لفظ منع این معنی
 می نماید و در قرآن نیز استعمال لفظ اسری با لفظ مذکور منام نیامده پس لفظ عبد جملاً مثبت
 مرام است و هیچ قرینه که موجب صرف از معنا حقیقی باشد موجود نیست و لفظ لیل را که
 قرینه خواب گرفته اند باطل محض است چنانچه آیة دیگر در قرآن مجید است فَاَسْرِ بِأَهْلِكَ
 بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ یعنی بپرو و بپارل خود را و قطعه از شب پس ایامیتواند کسی که
 بگوید که این خواب است یعنی خدا فرمود که عیال خود را در خواب که وقت شب عاده وقت
 خواب است یا قوله تعالى فَاَسْرِ بِعِيَالِكَ یعنی بپرو و بپار عیال خود را و شب
 پس لیل صفت خواب قرینه منام خواب شد و كما يقول به احد من العقلاء
 قوله هر که خوابی بپرو و بپار مستعمل می کند و اگر کسی بر خواب نماند و دیگر
 قادر باشد و انما او را فطرتی نماید خواب با سم آن یا بصفته الصفات آن پس بر آن
 چنین استلال نمیشود چنانچه از لفظ عبد استلال می نمایند و قرآن مجید حضرت
 یوسف نسبت خواب گفت یا اَبَتِیْ اَیُّ رَیْسُ اَحَدٍ عَشْرِ کِبَیْ اَلْزَمِیْوَانِ
 یعنی نسبت خواب خود را بی آری اعصم خمر او یک گفت اَبَتِیْ اَرَا فِیْ حَمَلٍ فَوْقَ
 رَاسِیْ خَبْرًا و حال اینکه این خواب لیل پس بلفظ اَبَتِیْ این است نمودن که در آن
 پر و در اصل است و آنچه در خواب فعلی کرد و تحقیق آن فعل جملاتی بود چه قدر لغو و
 بیوده است خود حضرت رسول خوابها را خود بیان فرموده و دیگران نیز خوابها را
 خود بیان حضرت عیسی نمودند که در آن صیغه شکم رایت استعمال کرده اند و ذکر
 اشیاء و اشخاصیکه در خواب دیده اند نموده اند پس ایا از آن بوجود آن اشیاء و اشخاص

در خواب بجهت بالاستدلال میتوان نمود اقول در اینجا بحث از لفظ ازیت که میگوید
مشکلم باشد یا صیغه مخاطب باشد نیست و از لفظ الی بحث نمایند چنانچه در بعضی تعلیقات معلوم
و فریب و بی نا و اتان این الفاظ ذکر فرموده آید و هیچ فائده هم مذکور آن نمی باشد
و گفتگو و ربودن رویت حضرت یوسف و خواب و رویت عبوسان در خواب نیست
اگر مطلوب اثبات این مطلب است که لفظ عبید در معنای بعضی روح آمده و حقیقت

در آن است پس از محاورات و استعمالات عرب ثابت بفرمایند و بتامل بنده
مستدل را باید بینید و بیان خواب همانست خود آنحضرت و کذا بیان دیگران خواب همانست
خود را بر آنحضرت مثل انکار نیست و استعمال لفظ مخاطب یا صیغه مشکلم در مانحن فیه و غل غل

و نه کسی قائل است که آنچه در خواب دیده شد آن بجهت در واقع در خواب موجود بود
لکن شک نیست باینکه آنچه آدم و خواب از اشخاص و اشیاء است بیند با جسم آنها می بیند
چهره رویت اشیاء و اشخاص بدون جسم ممکن نیست چنانچه کسی آفتاب یا ماه تاب یا شخص
انسانی یا حیوانی یا جمادی یا درخت یا صحرا یا دریا یا آسمان یا زمین یا غیر اینها اگر در خواب
بیند پس ممکن نیست که در غیر جسم بیند خواه آن در حقیقت مع جسم حاضر باشد و باشد
یا نباشد بے اگر کسی دعوی کند که فلان مرده را دیدم بدون جسم که جسم آن فانی شد محقق و
اورا دیدم عقلا و تحقیق خواهند کرد و مطلب مستدل این است که در آیه مذکوره لفظ
عبید بدون ذکر مقام یا قرینه خارجی یا داخلیه که مثبت مناسبت بوده باشد واقع شده
و چون لفظ مذکور حقیقت در جسم و روح هر دو میباشد پس محرج بحکم شریعت ثابت

است و مستدل منکر نیست که اطلاق عبید بآیا بصرف روح نمی نمایند و این هم

در خواب
مشکلم

نمی گوید که در جائیکه تحقق واقع در خواب معلوم باشد خواه از ادله تلخیصیه و خواه از قرآن و اخلاصیه
و غیره آنجا هم لفظ عبد نفید روح و جسم هر دو می باشد پس چون صاحب تفسیر مذکور از
علم عربیت چنانکه باید بهره نمارند پس چه طور فهم قرآن را مدعی میباشند که فرق در آنچه
مستدل میگوید و در آنچه در کار سندی آورده نمی توانند و استعمال لفظ پیروده که
خود مفسر مذکور نسبت بحضرات اعلام و محققین نموده اند چه قدر پیروده است قوله و ان
قول که اگر معراج واقع خواب بود خدا میفرمود که اسر لے بروح عبدی همچنان پیرو
است که استدلال بر معراج جسمانی از لفظ عبد بر این قول ضرور بود که سند کلام
عرب پیش می آورند که عرب در واقع خواب میگویند که فعل بروحه کنذا و کنذا پس ظاهر
شد که آنچه دلیل پیش نموده اند پیروده و لغو است و از ان مطلب ثابت نمی شود و اقول
چون مطلب استدلال تفهیده اند باین روش ابطال می نمایند استدلال میگوید که چون
ظاهر آیه کریمه مثل دیگر آیات که تعلق با اخبار و افعالات عیانیه دارند بیان و اخبار واقع
بیداریست مزید بر آن لفظ عبد که حقیقت روح و جسد است درین آیه موجود است و بر
فرض بودن واقع معراج در خواب عنوان مذکور خلاف فصاحت و بلاغت کلام خواهد بود
و معلوم است که قرآن بیدارترین کلام است و کس از نصحا مثل این کلام قدرت
ندارد و پس باین جهت الزامات بقاء ملین معراج خوابی میگویند که اگر واقع مذکور خواب
بود مقتضای فصاحت و بلاغت آن بود که لفظی که مشعر این باشد مثل لفظ روح یا
منام در قرآن مذکور میشد و چون نیست پس واضح شد که خواب نیست بلکه بیداریست
و همروانی نیست بلکه جسمانی است و لکن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَالضُّلُمَاتُ

فکر از پیرو

باز تحقیق در ظاهر

من قول واستدلال بلفظ عبد چنانکه متفقین عارفین بمقتلای العالم و تفسیر بهادوت
عرب فرموده اند در نهایت تحقیق و در غایت تدقیق است و شواهد کثیره و برآیند است بلکه
نفس روح مرادگر فتن تاقرینه بر آن نبوده باشد از لفظ عبد خبر داشته از عدم علم بسیار
عرب و از سو فقه و بیان لغویان است یا بجایان متماثل است مثلاً قوله تعالى اذ انت
عبدك اذ اصلي وقوله ان عبدك ليس لك له وقوله تعالى عبدك شكوت الي
وقوله تعالى بل عبدك وقوله تعالى اني عبدك الله انك تاني لك تاني جعله
وغير خالصه و لست بر نفس روح می کند یا جسم و روح بر و یا اینکه گوئی لست
العبدك پس مراد روح می گری یا روح و جسم هر دو یا اینکه گوئی جمله عبد خدا
پس آیای فهمند که روح فلان امر یا اینکه روح و جسم فلان امر یا اینکه گوئی مجلس
يا عبدك يا قمر يا عبدك يا اضر يا عبدك يا هذا عبدك فلان يك
العبدك که چنان مقال در استعمال و محال گفتگو جاریست و گفته نمی تواند که گوید که مراد
لفظ عبد نفس روح است بلکه اگر قرینه موضوعه المراد بوده باشد چنانکه گوئی لست فی
من احيى عبدك زيدا یعنی من در خواب بیدم غلام زید را پس در اینجا جسم غلام مذکور اگر
مراد نگیرد و نفس روح او مراد بگیرد شاید مثل داشته باشد و لکن از فهم شکل است چنانچه
سے آید ان شاء الله تعالى بے اگر مراد معاصر این باشد که اگر کسی گوید که در خواب عبد من
چنان بیدار پس در اینجا از عبد نفس روح آن عبد مراد است چه خواب دیدن فعل روح
است نه فعل جسم و روح هر دو پس صحیح خواهد شد و لکن می گویم که در اینجا نیز مراد از لفظ عبد
جسم و روح هر دو است چه ملاحظه خواب شخص زند و اگر چه از روح متعلق است لکن روح

در بیان
نفس

متعلق با بدن است علیحد از بدن نیست پس کدام مانع است که درین استعمال هم مراد
هر دو باشد و قول معاصر مذکور در لفظ سبحان که ماقبول داریم که کما تعجب است ولیکن تعلو

باسر و معراج خواه روحانی باشد خواه جسمانی خواب باشد یا در بیداری ندارد بلکه
تعلق آن بآن واقعاست که مقصود عظم از معراج آن بود که ذکرش در قول او تعلق

لذریع من الی تنایم باشد و ازین بودن معراج جسمانی در حالت بیداری ثابت
نیشود و ما هم تسلیم می کنیم که البته متعلق بقول مذکور است و لکن اگر این ارباب در خواب می بود

چه محل تعجب بود که لفظ سبحان در آن مستعمل میشد زیرا که در خواب اشیا غریبه دیدن و عجایب
امور مشاهده نمودن نزدیج عاقل غل تعجب نمی باشد و چون این واقعه را مقصد

به لفظ سبحان که در وقت کمال تعجب میگویند فرموده است و تعجب در ارادت مناکح
نیست پس لابد در بیداری باشد که در تمام اصناف انسان مشاهده این آیات در

بیداری معلوم نشده و قدرت بشری بان درجه نمیرسد پس محل تعجب باشد و تقدیر
آیه بان مناسب بوده باشد قوله دلیل سیوم یثبتین و دلیل چهارم ایشان بنی است

بر حقه آیات شوره و النجم و پر یک آیت سوره تکویر که آنها این آیات را متعلق معراج
فصیده اند حالانکه از قرآن نصایا اشاره پیدا نیست که این آیات تعلق به معراج داشته

باشند علاوه ازین چه قدر مستبعد است که در سوره بنی اسرائیل که ذکر معراج در آنست
ذکر حالات معراج بیان کرده نشود و بعد زمانه کثیر یا قبل ازان و قتیکی سوره و النجم نازل

شده باشد ذکر معراج ننموده آید و از سوره و النجم ظاهر است که آنچه اندجی بر آن حضرت
نازل میشد و کفار از آن تسلیم نمی کردند و نفوذ باطله تکذیب آنحضرت می نمودند پس

در قول معراج مذکور

فصل در بیداری

پس در تریب و شان در تکیه ای من است در تصدیق این امر آن آیات نازل شده

پس آن آیات را از سراج بهیچ تعلقه نمی باشد علما و محدثین را اشتباه و در بودن

و انجم متعلق به سراج ازین جهت گردید که بعضی روایه در ذکر حالات سراج آیات

و انجم را ذکر نموده چنانچه در بخاری از انس ابن مالک آنچه روایت کرده را وی این

الفاظ گفته و در فی الجبار رب العزیز فتدلی حثی کان فاب قوسین

اوا دلی فاکر یی الله الیه نا اوحی و این الفاظ قریب بانچه در سوره و انجم الفاظ

نازل شده اند می باشد و همچنین در مسلم از عبد الله بن مسعود در روایتی که از او است

را ویش این الفاظ گفته اذ یخشی الیه رکا یخشی و این الفاظ بعینه الفاظ سوره

مذکوره می باشد و لکن ازین ثابت نمیشود که آیات مذکوره سوره و انجم متعلق به سراج بود

باشد (و بعد از چند سطر گفته) غرض اینکه اگر راوی مطلب حدیث با الفاظ قرآن نقل کند

مثبت این امر نخواهد شد که این آیات متعلق به همان واقع می باشد **اقول** بعد از آن

و اعتراف چندین هزار علما و اققان اسلام و فرقان و عارفان شان نزول آیات

قرآن و تفهیم چندین هزار مفسرین از بعضی فرمودن امثال شما چه طور ثابت شود

که آیات و انجم متعلق به سراج نیست بهیچ مفسران و تمامی محدثین در فواید و تفهیم

علیهم التحیة و التناجله و جناب رسوئی صلی الله علیه و آله و سلم در اقوال و اخبار و احادیث

اثبات این مطلب فرموده اند و ثابت و مبهره با توضیح برهان نموده اند که آیات مذکوره

مذکوره متعلق به ذکر حالات سراج می باشد درین حالت کدام مسلمان هم مقال امثال

جنا بهای خواهد شد اما آنچه از استبعاد ذکر فرموده اند پس آن مخصوص باین واقع نمی باشد

در این سنجش
بجای

غیر از سوره یوسف که در آن از اذول و اقعد آنحضرت لغایت جمع واقعات بترتیب کور
است کدام قصه و تفسیر در قرآن مجید مرتبه عثمانی بترتیب مذکور است بعضی حالات حضرت
عیسی در سوره مریم و بعضی حالات دیگر در سوره هاس و دیگر در چنین حال حضرت موسی
در سوره بقره و در سوره شعرا و در سوره هاس و دیگر که در سوره بقره عَصَى يَتَكَلَّمُ که
آخر پاره میباشد آیة فَادْهَبْ اِلَىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّكَ طَعْنٌ مُّوجِبٌ لِّاِسْتِجَارِ
که ذکر حرج در سوره هاسی است و در سوره هاسی که بدین معنی است و از ذکر
حالات حرج فرموده و سبب این امر خواهد شد که تعلق آن بحرج نیست بچندین
استبعاد و تذکر باشد بر فرض بودن آن بترتیب عثمانی است و این که نسبت
احمد خانی بوده باشد و سوزن باین حضرات علماء و محدثین از ایشان اهل ایمان عرفا
نیست که نسبت اشتباه چنین امر فادح باشد یا اینکه بچند تفسیر و تاویل
اخبار و احکام بکار سیده از حضرات علماء و محدثین رسید و پس چنین اشتباه از ایشان
در صورت اتفاق ایشان چه قدر مستبعد است پس این استبعاد زیاده از استبعاد است
که فرموده اند میباشد پس واضح شد که البتہ آیات و انجم تعلق بحرج دارند و هیچ دعوی
نموده اند که آیات و انجم تعلق بحرج ندارند و دعوی محض بدون دلیل است نزد هیچ
مقبول نیست بعد توافق آیات و انجم و احادیث و در حرج چه احادیث مذکور
بترتیب عثمانی نزول است و ما انشاء الله اگر چه در اینجا بعضی تفسیر سوره مذکور می نمود
و تفسیر مذکور در محل خودش تفصیل این مطلب را واضح خواهد کرد و قوله علاوه ازین
و درود و انجم آیت و لَقَدْ رَاٰ نَزْلَةَ الْخُرُیْ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی یعنی آنحضرت

فصل در سید

از یک دفعه و نیز نزد سدره المنته دید این حالتی است که یک مرتبه در معراج بر آن حضرت
 طاری شده بود و از سوره و انجم ظاهر می شود که آن وقت چون وحی آمد در آن وقت هم
 همان حالت بر آن حضرت طاری شد فقط آن وحی و الایات و انجم برین مطلب وارد که واقع که در
 سوره و انجم مذکور است الا واقعه معراج علییها است از سوره و انجم در امری که نزول
 وحی معلوم می شود آن متعلق به مقام می باشد و لهذا بعد از این آیات خدا فرمود انزلنا
 الالایات والعزیز و مینات الثالثة الاخری و در آخر فرمود ان یستعینوا
 الظن و ما تهوی الالانفس لقد جاءکم من ربکم لعلکم آیات
 سوره و انجم را که مفسرین متعلق معراج فصیح و قراء داده اند من آنرا متعلق معراج
 قراء داده ام و آن آیات بلا شبهه لائق تفسیر می باشد زیرا که آنچه تفسیر آن صحیح نه می باشد
 معلوم نشود و آنچه شبهه در آن باقی نماند و اگر تفسیر آن بزبان عربی باشد پس مرجع ضمیر
 بوضاحت معلوم خواهد شد پس من تفسیر آن بزبان عربی سه ترجمه در اردو زبان می نویسم
 وَالْخَبِيرُ إِذْ هَوَىٰ فَاَضَلَّ صَدْرُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَوَىٰ مَا
 يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ وَالْاَوَّلِ اِنْ يَقُلُ اِنْ الضَّمِيرُ عَلَيَّ اِلَى مُحَمَّدٍ
 تَقْدِيرُهُ عَلَمٌ مُحْتَمَلٌ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ وَهُوَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ كَمَا
 قَالَ لِنَفْسِهِ قُوَى شَدِيدٌ الْعِقَابُ هُوَ شَدِيدُ الْحَالِ وَقَالَ الْكَلْبُ
 الْمَفْتَرِيقُ وَهُوَ جَبْرِئِيلُ وَالْاَسْفَلُ فَاسْتَوَى اِي مُحَمَّدٍ صَلَّعُمْ وَهَوَىٰ
 مُحَمَّدٌ صَلَّعُمْ بِالْاَفْقِ الْاَعْلَى قَالَ فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ وَظَاهِرُ الْمُرَادِ

مُحَمَّدٌ مَعْنَاهُ اسْتَوَى بِمَكَانٍ وَهُوَ بِالْمَكَانِ الْغَالِي رُبَّةً وَمِنْزَلُهُ فِي
 رَفْعَةِ الْقَدْرِ كَحَقِيقَةِ فِي الْخُصُولِ فِي الْمَكَانِ فَإِنْ قِيلَ كَيْفَ
 يَجُوزُ هَذَا وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ وَقَدْ رَأَى الْأَفْقَ الْمُبِينِ إشارَةً إِلَى أَنَّهُ
 رَأَى جِبْرِئِيلَ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ نَقُولُ وَفِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ أَيْضًا نَقُولُ
 كَمَا قُلْنَا هُنَا إِنَّ صَلَاةَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى جِبْرِئِيلَ وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ
 يَقُولُ الْقَائِلُ رَأَيْتُ الْعِلَالَ فَيُقَالُ لَهُ أَيْنَ رَأَيْتَ فَيَقُولُ فَوْقَ السَّحَابِ
 أَيْ أَنَا الرَّاى فَوْقَ السَّحَابِ الْأَمْرِي وَالْمُبِينُ هُوَ الْفَارِقُ مِنْ أَمَّا أَيْ فَرَّقَ أَيْ هُوَ بِالْأَفْقِ
 الْفَارِقِ بَيَّزَ وَجَعَلَ الْفَسَانَ وَمِنْزَلُهُ الْمَلَكُ فَإِنَّهُ انْتَهَى وَبَلَغَ الْغَايَةَ وَصَارَ
 نَبِيًّا لِمَا صَارَ بَعْضُ الْأَنْبِيَاءِ يَنْبِئُكَ بِأَنَّهُ الرَّحْمَنُ فِي تَوْبِهِ عَلَى هَيْبَتِهِ وَهُوَ
 وَاصِلٌ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَالْأَفْقُ الْفَارِقُ بَيْنَ الْمَدْرَتَيْنِ وَإِذَا فِي التَّوْبَةِ
 الْمَذْكُورَةِ فَإِنْ قِيلَ لِمَا حَدِيثُ تَدُلُّ عَلَى خِلَافٍ مَا ذُكِرَ سَحِيفَةٌ
 وَرَحَى فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ جِبْرِئِيلَ رَأَى النَّبِيَّ نَفْسَهُ صُورَتِهِ فَسَدَّ الشَّرْقَ
 فَتَقُولُ فَنَحْنُ مَا قُلْنَا إِنَّهُ لَمْ يَلِكْ وَلَيْسَ نَحْنُ الْحَدِيثُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 أَرَادَ بِهَذَا الْآيَةِ تِلْكَ الْحِكَايَةَ حَتَّى يُلْزِمَ مُخَالَفَةَ الْحَدِيثِ وَإِنَّمَا
 نَقُولُ أَنَّ جِبْرِئِيلَ رَأَى النَّبِيَّ نَفْسَهُ مَرَّتَيْنِ وَبَسَطَ جَنَاحَيْهِ وَقَدْ سَدَّ
 الْجَانِبَ الشَّرْقِيَّ وَسَدَّ الْأُولَى لَكِنْ الْآيَةُ لَمْ تُرِدْ بَيَانِ ذَلِكَ لَمْ يَقُلْ
 تَعَالَى ثُمَّ دَلَّى فَتَدَلَّى قَالَ فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ الدُّنُو وَالْبُشَى وَمَعْنَى
 وَاحِدٍ كَانَتْ قَالَ دَلَّى فَفَقَرَّبَ وَنَهَضَ عِنْدَ نَاقِصٍ رُبَّ مُحَمَّدٍ

قوله في قوله تعالى

إِلَىٰ رَبِّهِ أَوْ رُفِعَ إِلَيْهِ تَقَرَّبَ بَاقِي الْمُنْزَلَةِ وَالذَّخِيرَةِ كَقَوْلِهِمْ أَجْسَادًا قَالَ فِي
التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ أَنَّ مُحَمَّدًا أَدْنَىٰ مِنَ الْخَلْقِ وَالْأَمْنَةِ وَكَانَ لَهُمْ وَصَاةً وَوَلِيًّا
مِنْهُمْ فَتَدَلَّىٰ عَلَىٰ قَدَرِ الْيُحْصَىٰ بِالْقَوْلِ الَّذِينَ وَالِدَعَاءِ
الْوَقْفِ فَقَالَ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ وَعَلَىٰ هَذِهِ الْكَلَامِ كَمَا لَانَ
كَانَ تَعَالَىٰ قَالَ الْأَوْحَىٰ يُوحَىٰ جِبْرِيلُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ فَاسْتَوْفَىٰ مُحَمَّدٌ وَكُلُّ
قَدَرٍ مِنَ الْخَلْقِ بَعْدَ غُلُوْهِ وَمَعْدَلُ الْيُحْصَىٰ بِتِلْكَ الرِّسَالَةِ وَفِي التَّفْسِيرِ
الْمَذْكُورِ أَنَّ الْمُرَادَ مِنْهُ هُوَ رَبُّ تَعَالَىٰ وَهُوَ مَذْهَبُ الْقَائِلِينَ بِالْحِجَةِ
وَالْمَكَانِ الْأَيْضًا أَنَّ مُرِيدَ الْقُرْبِ بِالْمُنْزَلَةِ وَعَلَىٰ هَذَا يَكُونُ فَيَكُونُ
قَوْلُهُ صَحَابَةً عَنْ رَبِّهِ تَعَالَىٰ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَيْئًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ فِي الْعَمَلِ
وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذَرَاءَةً تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بِأَعْيَانِهِ وَمَنْ مَشَىٰ إِلَىٰ أَيْتِهِ مَشَىٰ
إِشَارَةً إِلَىٰ الْمَعْنَىٰ الْمَجَازِي وَهَذَا مَا اخْتَرْنَاهُ هُنَا وَلَمَّا بَيَّنَّا أَنَّ التَّقَرُّبَ
وَعَلَىٰ فِي الْمُنْزَلَةِ الْعَقْلِيَّةِ لَا فِي الْمَكَانِ الْحِسِّيَةِ قَالَ وَقَرَّبَ اللَّهُ مِنْهُ
تَحْقِيقًا لِمَا فِي قَوْلِهِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذَرَاءَةً تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بِأَعْيَانِهِ كَانَ
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ أَيْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَبَيْنَ رَبِّهِ مَقْدَرُ قَوْسَيْنِ
أَوْ أَقَلَّ وَرَدَّ هَذَا عَلَىٰ اسْتِعْمَالِ الْعَرَبِ قَالَ فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ يَكُونُ
قَوْسٌ عِبَارَةً عَنْ بُعْدٍ مِنْ قَاسٍ يَقُوسُ فَأَوْحَىٰ أَيْ أَوْحَىٰ اللَّهُ
إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ قَالَ فِي التَّفْسِيرِ
الْكَبِيرِ الْمَشْهُورُ أَنَّ فُؤَادَ مُحَمَّدٍ مَعْنَاهُ إِنَّهُ مَا كَذَّبَ فُؤَادُهُ وَاللَّامُ

لِتَعْرِيفِهَا عَلَى حَالِهَا بِسَبْقِ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ فِي قَوْلِهِ إِلَى عَبْدِكَ وَفِي قَوْلِهِ هُوَ
بِالْإِفْتِخَانِ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى خَلَقَ صَاحِبَكُمْ وَالْوَالِي هُوَ مُوَادُّكُمْ وَالْمُؤَدِّ
الْأَيُّامُ الْعَجِيبَةُ الْإِلَهِيَّةُ أَفَمَا رَوَيْتُمْ عَنْ عَلِيٍّ مَا يَرَى أَيْ عُلُوِّ رَأْيِ
مُحَمَّدٍ وَلَقَدْ رَأَى أَيْ مُحَمَّدًا رَبِّي وَرُؤْيَا الْقَوَادِمِ نَزْلَةً وَفِي التَّفْسِيرِ
الْكَبِيرِ لِلنُّزُولِ بِالْقُرْبِ الْمُعْتَوِي لَا الْحِجَةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ يَقْرُبُ
بِالْوَحْمَةِ وَالْفَضْلِ مِنْ عَبْدِهِ وَلَا يَرَاهُ الْعَبْدُ وَلِهَذَا قَالَ مُوسَى رَبِّ
ارِنِي أَيْ أَرِنِي بَعْضَ مَجْجِبِ الْعِظَمَةِ وَالْجَلَالِ وَأَذِنُ مِنَ الْعَبْدِ بِالْوَحْمَةِ
وَالْإِفْضَالِ لِأَمْرِكَ الْآخَرِي فِي تَفْسِيرِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرَّةً أُخْرَى فَيُرَادُ
تَخْبِيرُكُمْ بِمَا عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَ هَاجَتِ الْمَأْوَى
وَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ وَقْعَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا فِي هَذِهِ السُّورَةِ غَيْرُ الْوَقْعَةِ
مَعْدَا وَقْعَةِ الْمَعْرَاجِ فَالضَّمُّ مُجَابِ وَقْعَةِ الْمَعْرَاجِ لَيْسَ بِصَحِيحٍ أَقُولُ مِنْ أَيْزِ عَرَفْتُمْ
أَنَّ تِلْكَ الْوَقْعَةَ غَيْرُ وَقْعَةِ الْمَعْرَاجِ بَلْ إِنَّمَا هِيَ مِثْلُهَا إِذْ لَا يُمْكِنُ رَوْيُ شَيْءٍ
لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى إِلَّا بِوُضُوءٍ بِجَسَدِهِ هَذَا
وَأَرْتَقَائِهِ وَغُرُوجِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا مَثَرُ نَزُولِهِ مِنْ ذَلِكَ
وَوُضُوءِهِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَذَلِكَ وَاضِحٌ كَمَا لَوْ وَضُوعٌ وَلَا جَهْلَ
فِيهِ لِلْمُنَاقَشَةِ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَأَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ وَلَكِنْ مَنْ لَمْ
يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَالْمَنْعُ نَوْرًا قَالَ مُرْتَضَى قَالَ لَمَّا صَرُّوا لِحَرْبِ بَيْتِ بَنِي
الْأَيْتِ الثَّانِيَةِ إِذْ كَفَشَ السِّدْرَةَ كَمَا يَفْشَى وَهَذَا إِخْبَارٌ عَنْ وَقْعِهِ

رواه ابن أبي عمير

قال ابن أبي عمير

فِي الْمَعْرَاجِ قَوْلُ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى خَالِكٍ وَأَنَّكَ قَدْ أَنْتَرْتَهُ شَدِيدًا لَمْ يَكُنْ
 عَنْ كَوْنِ آيَاتِ تِلْكَ السُّورَةِ مُتَعَلِّقَةً بِالْمَعْرَاجِ وَقَدْ أَقْرَبْتَهُ بِمَعْنَى قَدْ
 يَكُونُ تِلْكَ الْآيَةُ إِخْبَارًا عَنِ الْمَعْرَاجِ وَهَذَا لَيْسَ مِنْكُمْ بَلْ إِنَّمَا خَالِكٌ مِنَ
 اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلْعَاصِمِ حَدِيثُ ابْنِ شَهَابٍ لَمْ يَرَوْهُ عَنْ
 أَنَسٍ ابْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ لَمْ يَكُنْ فِي الْبُخَارِيِّ ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى مَكَّنِي
 إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَغَشِيَهَا الْوَانُ لَا أَحْرَقِي مَا هِيَ وَهِيَ الْإِسْأَى عَنْ
 سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَبِي مَالِكٍ عَنْ أَنَسٍ ابْنِ مَالِكٍ
 ثُمَّ صَعِدَ بِي فَوْقَ سَمَوَاتٍ فَاتَيْنَا سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَغَشِيَنِي صِلَابَةٌ
 فَخَرَرْتُ سَاجِدًا وَمَا عَنْ شَيْءٍ فِي حَدِيثِهِ الَّذِي رَوَاهُ عَنْ أَنَسٍ
 ابْنِ مَالِكٍ أَنِّي بَعْدَ الْفَلَاحِ مِنْ سُورَةِ الْبُحُورِ قَالَ حَدَّثَنَا سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى
 وَدَلَّنِي الْجَبَّارُ رَبَّ الْعِزَّةِ فَتَدَلَّى حَتَّى كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَدْنَى
 اللَّهُ إِلَيَّ فَأَوْحَى وَهَذَا الْقَوْلُ مِنْهُ صَحِيحٌ فِي الْقُرْآنِ الْعَزِيزِ وَانْجَلَتْ
 كَمَا آتَتْ وَلَقَدْ رَأَيْتُ لَحْرِي عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى يَخْتَضِرُ آتَةً وَيَأْتِيَنِي
 أَنَا وَرَوْقَتُ تَزُولُ نَحْوًا زَمَانًا فَوْقَ سِدْرَةٍ وَزَمَانًا فَوْقَ سِدْرَةٍ وَكَيْفَ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ
 وَاقِعُهُ وَكَيْفَ اسْتَكْمَلَ تَعْلُقَ بِمَعْرَاجٍ نَادِرٍ وَقَوْلُ بَاطِلٍ وَخَيْلٍ لِطَائِلٍ اسْتَكْمَلَ آيَاتِ
 دَلَالَتِ حَرَجٍ وَارِدٍ بِرَفْعٍ وَصَعِيدٍ وَانْجَابَ بِمَا فَوْقَ سِدْرَةٍ وَبَعْدَ انْجَابِهَا
 أَنْخَرَتْ بِلَا مَقَامٍ وَوَيْدِنَ انْجَابَ حَضَرَتْ جَبْرِئِيلُ وَدُنِيَ لَفْظُ آيَةِ دَلَالَتِ نَارِ
 وَارِدٍ وَوَيْدِنَ أَنْخَرَتْ أَنْجَبَ رَأَى دَيْدَهُ شَدِيدًا لَمْ يَكُنْ فِي الْبُخَارِيِّ وَنُورٌ خَيْرٌ مِنْ نَارٍ

درست او تعالی باشد و مرجع ضمیمه مفعول در تقدیر ذات او تعالی باشد پس این
از محالات است چه او تعالی مری نیست و چشم دیده نمیشود چنانچه پیر بان در کلام بیروت
پیوسته و تصرف در معنای رای بر وجه القلب خلاف اسباق و سیاق است افتخار و
علا مایوی خود است همین مورد است یعنی سنا زعت می کنی شما بابا آنحضرت که در آنچه
دید آنحضرت که در ملاحظه قلب مبارک آیات او تعالی را که سنا زعت نداشت پس
معنای رای همان رویست همین و نگاه است و چون او تعالی بنظر چشم دیده نمیشود پس
مرجع ضمیمه مفعول ذات اقدس او تعالی نباشد پس متعین شد که جبرئیل مرجع است
و در علم شد بید القوی نیز مراد جبرئیل است باعتبار شدت قوت آن ملک معظم و
مقرب و همین مقادیر اخبار و احادیث هم باشد و شک نیست درین که او تعالی خدیه
الجمال باشد یا شدید العذاب خود را فرموده باشد لکن شدید القوی خود را نفرموده است
و نیز قیاس در کلام راه ندارد که چون خود را شدید العذاب گفته است پس شدید القوی
هم خود را فرموده است و چون حاضر مذکور قول اکثر مفسرین که از شدید القوی مراد جبرئیل
میگیرند تسلیم نمی کنند و میگویند و آنست که پس چه طور دعوه ایشان که مراد او تعالی است
قابل قبول و لائق تسلیم باشد و حال آنکه محض دعوه است و دلیل بر آن ذکر نفرموده اند و آنچه
صاحب تفسیر کبیر گفته که فاستوی مراد خداست یعنی آنحضرت مستوی امکان شد و مراد
از امکان فعل و قرب عنایت و جبرئیل الی این تراز خود دیده و آنحضرت در اثنای قادی
بلند بود اگر چه صحیح باشد لکن در اینجا معنای مذکور مراد نیست و درست هم نمیشود زیرا که سیاق
این است علم شد بید القوی و مژده فاستوی یعنی تعلیم موهب آن ملک معظم

ذکر آن هم در چشم جبرئیل است
که جبرئیل است

که صاحب قوت است پس آنحضرت بعد تعلیم آن مستوی شد و چون سلوات اعتراف
مکانست زیرا که مکان عبارت از سطح یا من حاوی که محاسن سطح ظاهر جسم موی باشد
میباشد و آنحضرت ارتفاع فرموده بسده و مافوق آن نشاءت برده مکمل و بیلا
دولت علیه الایات پس مراد از استوای آنجواب درین مقام مستور حقیقی در مکانست
اگرچه مراد مثلث و قرب هم باشد لیکن آن باعتبار ذات اوتعالی محال است که چون ذات
باری تعالی مکانی نیست پس قرب باو تعالی خواهد ازین میگردد که خود ذاتا سمان خواهد
از عرض خواهد از فرش یقینا قرب عنوی و قرب مندرجها باشد تا از جبریل پس قرب مکانی
بوده باشد فیقرآن و ما انکار میاوره نمیکند تا حاجت بشاهد رایت الهملال الخ
داشته باشیم و منقول و قال درین مقام در لفظ اتقوا لفظ مهین می نمایم غرض ازین است
که این واقعہ واقعہ حراج است و لیکن آنچه بعد مذکور از قول رازی رضی شد و که میگوید
که حدیث ملاحظه آنحضرت مرجع بیل را بصورت اصلی آن که مشرق را فرود گرفته بود سلم
دلایم و تفسیر آیه چنان که کرده ام می کنیم و فی الجمله از حدیث نیست چه تصریح در حدیث
نیست که مراد از آیت هم همین حکایت است بے مثل است و غیر مفید چه از محض قول
رازی که غیر معلوم است نزول در آیت قابل تسلیم نیست چه از اخبار و احادیث مجملات
قرآنیہ و بیان اهل قرآن شان نزول آیات معلوم میشود و اتفاق اکثر مفسرین بر این
مطلب است که حدیث مذکور بترتیب آیت است که ما صحیح به غیر واحد
پس چه طور تسلیم نموده آید که مراد از آیت این حکایت نیست و از محض گفتن معاصی یا رازی
که آیت در این مطلب نازل نشده بدون دلیل سمعی یا عقلی چه طور قابل تسلیم باشد

با وجودیکه رازی تسلیم می نماید که جبرئیل آنحضرت را در مرتبه با آنحضرت به هیئت اصلی خود
 و انمود در حالیکه از وہاب غور افشاده بود و مشرق را پوشیده رسد نموده بود و لکن معانی
 مذکور که وجود جبرئیل هم مسلم ندارد چنانچه در ترجمه دارد و در همین تفسیر در صفحه ۸۵ میگوید که
 واضح باد که درین مقام بحث نمودن درین مطلب که چه طور آنحضرت جبرئیل را دید و
 جبرئیل چه طور آنحضرت را دید لازم نیست و در نه مقام بحث خواهد شد و در جائی دیگر در
 تفسیر خود در سوره دیگر جبرئیل را قوه الله تعبیه نموده و انکار از بهیئت جبرئیل و موجود اصلی
 الهی بودن آن بلکه جمیع ملائکه نموده است چنانچه در مقامش ذکرش شود و ابطال
 خواهیم کرد و انشاء الله تعالی مسافران است که انکار رازی هم ذکر نموده و اقرار او هم نقل کرده
 چنانچه در آیت فذلک الی از رازی نقل کرده که گویا او تعالی میفرماید که حی کرد
 با آنحضرت و جبرئیل پس مستوی و کامل شد آنحضرت و قریب شد خلق بعد از آنحضرت
 انحول و ازین آیت ممکن است که مراد قرب عنوی آنحضرت از پروردگار خود بوده باشد
 چه آنحضرت قرب عنوی بخدا بر جرات هم قبل ازین واقع هم داشته بودند و لکن بعد از انکسار
 و ارتفاع و ملاحظه آیات و ملاقات ارواح انبیاء و ملائکه و غیره چون لایب الطینان
 قلب و معرفت او تعالی نداند و کامل تصور بلکه متعین است با آنحضرت حاصل دید
 و نیز فائده معراج و علت غائی آن که استفاو من قوله تعالی لغریبه رزق الیمن
 الامه آیات بود و لابد آن مرتبه را و معرفت و تکمال مرتبه و منزلت است و حجب
 قرب عنوی را که برانچه بوده بوده پس در اینجا اگر ضمیر راجع بذات خداوندی بوده باشد
 و قرب مکانی از او تعالی محالست پس لابد قرب عنوی و منزلت و مرتبت مراد بوده باشد

کما ان یخفی و آنچه در تفسیر افتخار و تعلق مایری معاصر مذکور میگردد که این برانچان
 حضرت دید و میثاق یگان را یعنی محمد رب خود را بنظر قلب دید پائین آمده و بعد از
 مذاقول رازی را ذکر نمود که در تفسیر کبیر است که مراد از نزول قرب عنایت است
 زیرا که خدا گاهی سحر و مهر بانی خود را بنده نزدیک میشود و بنده آن را نمی بیند و مانند
 موسی گفت خدا یا خود را با بنما یعنی یک حب از عظمت و جلال دور فرما و حرمت
 و مهر بانی بر بنده خود و قریب شو تا را بیند و قریب ثانیه در تفسیر ابن عباس است
 که بار دیگر آنکه شما بان خبر دارید که هرگز قابل قبول ارباب انصاف و صلح
 معرفت نیست زیرا که آنچه که از قلب خود بگوید که چیزه دیده ام پس بر آن امدی
 با و منازعت نمی کند و یقیناً از اثار و غیره معرفت صانع عالم میشود و بنظر و نگاه او را
 کسی نمی تواند که بنده پس انجام را از مایه پروردگار را اگر فتن بجا است بلکه مراد
 همان واقعه مخرج است که در آن مردم منازعت کردند تا اینکه نوبت بمعاشر حلوا
 رسید و چه قدر منازعت می فرمایند که چون رویت جبرئیل بسبب عدم اعتقاد خود
 که بچو و ملوک و ائمه علی مرتضی و ائمه اجدادین حرف لب می کشانند و الا انجا از جلیو نیز
 مطلب درست نمیشود چه که انکار نمی کرد و نمی کشد که انکار و مشرکین که در این باب
 شوق کثرت معرفت خدا نموده و اعتقاد بیهوده صانع عالم به قلب دارند تا اینکه کسی
 منازعت بکند که تو خدا را بنظر قلب ندیده و خدا را لازم بشود که بفرماید که چرا با او منازعت میکنید
 یقیناً او بنظر دلی خدا را دیده است و هر آنکه او را در مرتبه دیگر وقت نزول نیز بنظر قلب
 دیده است چه قدر این مطالب بے معنای است و تائب بقول رازی در باب آخر

موسیٰ علیہ السلام برویت خلعتا و اول آن پس رکب یکا بودن اور بحجاب عقلی شیدہ نیست
 زیرا کہ سوال موسیٰ اگر رویت قلبی بود کہ معنائش از و یا ایمان است یا لازم آن از و یا
 ایمان و ایمانست پس جوابش این تراتی یعنی ہرگز ایمان زیادہ و معرفت نماند بہ توحید
 و اذ کہ ام عقل خواہد پسندید و نیز و لکن انظر الى الجبل فان استقر مكانه
 فسوف تراتی یعنی پس موسیٰ نظر کن بسوے کوہ پس اگر مستقر و برقرار بر مکان خود
 ماند پس عنقریب مرا خواہی دید اینطور و این عنوان تقریر و وعید یا ممکن است کہ
 بر رویت خواہن او تعالیٰ برویت قلب از و تعالیٰ بشور کاشا و کلا تعالیٰ اللہ
 عما یقول الظالمون علوا کبیرا ظاہر است کہ انجام از از راتی برویت بالظہر است
 و چون آن حال است جوابش این تراتی زیادہ شد پس مناعت کہے را بین مطلب بودہ
 ہست کہ آنحضرت معرفت خدا داشتند و نیز قلب خدا را دیدہ بودند کہے انکار این معنی
 نمردہ است کہ خدا را و تا کہید این مطلب را برائے آنحضرت ثابت کند و نیز لازم می آید
 کہ غیر از و مرتبہ آنحضرت نبو و دل خداے تعالیٰ را ندیدہ باشند بلکہ دیدن آنحضرت
 بنور قلب او تعالیٰ را نہ در و دفعہ باشد و این شاید منجور بقر باشد زیرا کہ ہمہ مؤمنین
 او را بنور قلب از ابتدا بشور و عقل اخلاص عمرے بیند و پیغمبر خدا اصلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم از و مرتبہ ناما و تعالیٰ را بنظر دل و نور معرفت مدیدہ باشند فعوذ
 یا اللہ من خالک قول فی تفسیر ذالک ما از البصر وما طبع
 فی التفسیر الکیبر و اما علی قولنا غشیھا نور فقوله ما از غشیھا ما مال
 عن الاثوار و ما طبع ای ما طلب شیئا و ملاھا و فی

وجه آخر و هو ان يكون خالف بيان لوصول محمد صلى الله عليه وآله
 وسلم الى سدرة اليقين الذي لا يقين فوقه اقول چون اصل لفظ
 نقل نموده ام از صفحه ۸۷ از تفسیر مذکور چنانچه علیکم السلام باین جهت لفظ بیان که نقل
 دارد و کتابت آن بلافت باید من نیز چنانکه نوشته بود و ششم و عمل بر قاعده نکرده
 بل ناظرین و آنوقت بر بهارت آن تا فخر خیر علوم عربیت بهم رسانند و آنچه از تفسیر
 نقل کرده نقل گفتگو نمی باشد و کار با و ندارم و کن آنچه لفظ ها و اوده وجه و تفسیر کرده
 دیدنی است اگر چنانچه طلب حق است که معرفت و یقین آنحضرت که با احتیاط
 بود و ما فوق آن با حدی غیر آنحضرت ممکن نیست مکن در اینجا نقل این معنی در متن
 بی معنی است چه بر این تقدیر که تمام قرآن تعریف شد که غیر از اول آنحضرت نیست
 بعد و لفظ بصر و قوله تعالى ما زلت ابصرهم همان بصر اول باشد پس آنرا پیش از
 سوره چه ترجیح لازم می آید که نفی آن خدا را لازم باشد عاقل که این معنی مراد باشد بلکه
 مناسبش تحقیق این است که آنحضرت آنچه شرب حارج از جانب سور و رویت ملوک
 مخصوص حضرت جبرئیل با سبب اصلی و مشاهده انوار و تجلیات از چشم مبارک و نور ظهور
 فرمودند و از آن هیچ کس و بی بطون دیگر نفرمودند بلکه آنچه خدا امر به دیدنش فرمود و بعین
 و سبب از ملاحظه فرمودند چنانچه آیه من بعد وید و لیل همین مطلب است که سبب مایه
 وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى یعنی آنحضرت دید از آیات بزرگ خدا
 خود یعنی چشم آنحضرت در هیچ و طغیانی نیست کجی و میلان نفرمود و مال اینک آیات
 بزرگ او تو را از انعام بگردی دید که تاب بر دیدنش کسی دیگر نمی توانست نمود و آنحضرت

با وجود این راجحه تمام نظر با و کرد و دید و هیچ کجی نفرمود و قوله ولقد سئى من ايات
 ربه الكبرى و هذا كقوله تعالى في سورة الاحقاف من ايتنا قول
 الحمد لله على خالكتك که این اقوال بعد اقرار از همان انکار است که در اول فرموده بود
 یعنی آیات و انجم تعاقب بعمر ارج ندارند و اینجا خود میفرمایند که آیه ولقد لای آه مثل
 قول او تعالى در سوره اسراء من اياتنا می باشد بلی حق است آنجا فرموده که عراج
 نمودم آنحضرت را بحیث اینک آیات نمود را با و جناب بنمایم و اینجا آنچه نمود از علوم مرتبت
 و مشاهده جبرئیل و آیات بزرگ آن را ذکر نمود پس تعاقب سوره و انجم بعمر ارج واضح است
 گردید و الحمد لله على خالكتك و بعد از تفسیر آیه مذکوره افاده فرموده اند که در آیه علمند
 شد انما القوی اکثر من شری القوی و دهره را جبرئیل تفسیر نمود و یامر او از شد
 القوی و دهره خدا را سیگرم و حال آنکه درین مراد گرفتن جبرئیل اشاره پیدا نیست
 بلکه چون او تعالى در سوره قیامت ان علینا جمعه و قرانه فاذا قرعناک فلیع
 قرانه پس نهایت کتاب میباشد که مراد از علمه شری القوی و دهره او تعالى باشد
 لیکن اگر جبرئیل مراد گرفته آید پس در آن وقت این بحث خواهد شد که حقیقت جبرئیل
 چیست و نتیجه بحث این خواهد شد که هو قوا الله و قد ارتد و درین وقت از شد
 و دهره خدا مراد گرفتن را جبرئیل مراد گرفتن هر دو متحد خواهد شد انتقار باب بعد از آن
 عرفان بظراف انصاف شدت اعتساف ملازمین تحقیق مآب را ملا خط فرمانند که اینجا این باب
 در ماستق بعد باب اعتماد دومی الیه نسبت بحضرت جبرئیل گفته بودم راست و درست
 صحیح بود ازین زیاد و تصریح در توضیح تحقیقت جبرئیل که وجود مبارکش و نزول و حضور

یعنی قول معام

بجسارت انبیاء و مرسلین جمیع علیه نهیب جمیع ملئین است بلفظ قولا الله و قدرة الله
 میفرمایند یعنی حقیقت نفس قدرت او تعالی که صفت ذات و قوت او تعالی که
 آنهم صفت ذات است میباشد اینک از ایمان و مجردات یا اجزای عالم و اشخاصی است
 غیر از نفس حیوانات بوده باشند جبرئیل معاذ الله نام یک قوت است چون زرقا
 گنجانش طول زیاد ندارد و اختصار بین خود و خداوند و انشا الله و بل آن ابطال
 این عقیده واهی و مقال باطله که از هوا جس نفیانه و وساوس شیطانی می باشد
 باوله و برای این عرایض نمود و مالا صاحب خود تشریح عالی سوره و آنچه را که دلیل واضح و بیان
 لایح بر اثبات معارج سمائی در حالت بیداری آنحضرت است مقتضای این
 اقوال لذیذ الطاهره و الانوار الباهره من عقده المعصومین سلام الله
 علیه جمیعاً می نمایم بدانکه صریح آیات سوره چه آنچه و نسبی و لایح و صریح
 مطلب دارند قولا تعالی و التجویز خاوی یعنی قریب سوره و قریب طلوع و غروب
 نماید یا شب بکافرو بیاید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از نیم
 سوره زاهر رسالت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میباشد بدین قسم هر وقت که
 اواز معراج برگشت و بمن رسد فاحمل صد کجیم و التجویز بر گنصابت
 یعنی هرگاه که نشد و خطا نکرده یعنی آنچه در باب فضائل علی گفت از گنای و خطا
 است بلکه راست و صحیح گفت است و فیینطق بین القوی ان قولا و تجویز
 و کلام نمیکند (یعنی آنحضرت) از هوا نفس خور نیست گفتار او مگر وحی که بر او نازل
 شده است مگر تشدید القوی تعلیم کرده است او را صاحب قوتی شدید و جبرئیل

و زمره فاشوئی آن فرشته صابوت عقل و متانت و بصورت و هیأت نیک
 بصورت اصلی خود ایستاد و هو با کافق اکل علی و آن برکناره بلند آسمان
 بود شد در فی فتدالی فکان قاب قوسین او اذلی پس نزدیک شد بانحضرت
 و خم شد تا که از بانحضرت بگوید پس در میان او و آنحضرت فاصله دو کمان یا کمتر باشد
 (قول بعض علمائین است که آنحضرت در قرب حق تعالی بذات اقدس او تعالی باین
 مقدار قرب رسید یا در قرب ظاهری بعرض رسید یا آنچه از قرب بمکنات ممکن بود با علما
 آن مرتبه رسید که مافوق آن مرتبه براس احدی از ممکنات ممکن نیست و آنحضرت
 بعد با قرین مقول است که از نخل نزول وحی تا گوش مبارک آنحضرت فاصله کمان بر کمان
 بود و فاشوئی علی علیه السلام و او وحی پس وحی نمود و تعالی باینجه وحی نمود (و در
 امارت معتبره کثیره دارد است که آن وحی در باب امامت و خلافت و شان امیر المؤمنین
 علی بن ابیطالب بود آنچه وحی باشد ماکذب لاف و احماری قلب مبارک آنحضرت
 در روغ نه گفت باینجه از انوار جلال سبحانی مشاهده نمود و عنایتش این است که آنچه آنحضرت
 به نور نظر از عجایب امور مشاهده کرد و قلب آنحضرت آن را تکذیب نکرده بلکه یقین آن نمود
 اقمار و نعل علی مایری به نازعت بانحضرت می کنی در آنچه آنحضرت مشاهده کرده است
 و لقد را که نزله اخروی عند سیدرة المنتهی و هر آنکه مشاهده نمود آن را از مشاهده
 در وقت دیگر در مرتبه ثانیه عند هاجنة المألوی که نزاد و بهشت است و آن محل
 و مقام اهل القیاس است و از بغش السدرة که مایه غشیه و قتیله درشت سده را پوشید آنچه
 که فی پوشش (مثل فرشتگان در دجانیان و آثار عظمت و جلال حضرت خداوند تعالی

و بعض اخبار آمد که بر هر ورق آن شجر ملکی استاده بود که مشغول به تسبیح خدا بود و
البصر و ما خلق چشم مبالغه حضرت زنی در میان نکر و یعنی میل به آن است و
نمونه در دیدن آن نموده اند و میگویند که او تعلق به کمال ادب و توجه خاص
استاده و مانند او خلق خود را بطریقی دیگر کرده و آنچه فرموده شد و آنچه شنید قبول نموده و آنچه
به ایشان حکم فرمود آن را دیده و اشتباه و غلطی نکرد و ملاحظه چیز است که ملاحظه نمود پس
آنچه دید صحیح و درست دید لکن در آیات کتبه الکتابی بر آنکه در این نشانها
بزرگ خدا یعنی آیات بزرگ را دیده که خدا را که او مری نیست چنانچه خود آنحضرت فرمود
که در شب حلاج من خدا را دیده و دل دیدم و منوچهر چشم و نگاه بهش میگویند که آنچه از
نشانها بزرگ آنحضرت دیدیم که از آنها جبرئیل بود که آن را بصورت اصلی که ششصد
پرده شده و آفاق عالم را گرفته بود و از بازوهای خود تمام ستاره های آسمان را فرو گرفته بود
پس این آیات دلالت مری بر عروج آنحضرت با سمانها بحکم شریف در حالت بیدار
دارند چنانچه آیت که تعبیر از آن بنجم فرموده دلالت بر پائین آمدن می نماید و آن
فرع صحو و است پس چون از این آیت ثابت است که آنحضرت نازل این زمین
شد و دلالت می نماید بر عروج آنحضرت و کبریا و شایسته آنحضرت از چشم چنانچه در نستی
و بنجم بر آسمان و سدره القدره بدون چشم چه طور رسید و تکرار و اصرار بر این معنی که
از چشم دید صحیح دید و شک نکرد و در آن دو چشم که سانی که منازعت و شک می کند
در ملاحظه چشم آنحضرت میگویند که خواب بود و بین این دو معنی آیات که در ضمن اخبار
نیز ذکر آن می نمایم دلیل سیوم قول حضرت صادق است که اینها بیان اینهاست

از آنحضرت علیہ السلام روایت کرده کہ اگر کسی از یکے ازین چار چیز انکار نمود پس آن را
 شیعه نامیت معراج سوال قبر بهشت و دوزخ و حق بودن آن شفاعت دلیل
 چهارم قول حضرت امام رضا است کہ در حدیث موثق مجلسی علیہ الرحمہ از آنحضرت علیہ السلام
 نقل میفرماید کہ آنحضرت فرمود کہ ہر کہ ایمان بحدیث معراج نکند پس آن شخص تکذیب
 پیغمبر خدا نمود دلیل پنجم حدیث معتبر و گویا است کہ در آن میفرماید موسیٰ برحق و شیعه حاکم
 کسے است کہ بمعراج آنحضرت و حوض کوثر و سوال قبر و بهشت و دوزخ و صراط و میزان
 و زندہ شدن بر روز قیامت اعتقاد کند و معراج را واقعہ خواب گفتن انکار از معراج است
 چہ تمام منکرین نبوت آنحضرت اگر این واقعہ بشنوند و از ایشان بگوئی کہ این خواب
 آنحضرت کویدہ بود پس کسے از آنها انکار نخواہد کرد و منازعت و تکذیب نخواہد کرد
 پس معلوم شد کہ مراد از ان انکار انکار معراج جسمانی در حالت بیداری میباشد و دلیل
 ششم حدیثی است کہ آن را ابن بابویہ علیہ الرحمہ ابن صفار علیہ الرحمہ بہ معتبر روایت نموده
 کہ حق تعالیٰ آنحضرت را یکصد و بیست مرتبہ بالا سے آسمانها برد و در ہر مرتبہ در باب
 ولایت و امامت امیر المؤمنین و دیگر ائمہ طہارین از ہمہ فرائض زیادہ تاکید فرمود و غفر
 خالف من الکثیر الذلّ علیہ علیہ السلام و دلیل ہفتم آنچہ علی بن ابیہم
 بسند حسن از حضرت صادق روایت فرمود کہ شبے جبriel و میکائیل ہر ائیل بر آن
 حضرت رسول براق آوردند و یکے لگام گرفت و دیگرے رکاب و یکے بر زمین لباس را
 درست کرد و براق شوخی کرد و سر کشی نمود جبriel بر اویش طمانچہ زد و گفت ما کن باش
 کہ از جمیع گذشتگان و زندگان کسے بہتر ازین پیغمبر بر تو سوار نخواہد شد پس براق

اندکی دیگر آمد و آن صدائے بولناک را که شنیده بود چیرگیل گفت آن صخره بود که
 بقصد هزار سال قبل بحکم الهامت بود اینوقت بغل جغتوم رسید و نهندیدن آنحضرت
 بعد از آن بپایه بردن چیرگیل آنحضرت را با سمانها با سمان اولی خلق که اسمعیل نام فرشته
 است ذکر آن ملاقات فرشتگان و خروج از آسمان با سمان دیگر و ملاقات
 انبیاء و ملاحظه مکاتبات در بهشت محوری و کیفیت مسج کردن آن و ملاحظه سدها^{المعقبات}
 و حوری دیگر و وصول بمرتب قباب قوسین و وحی خداوند تبارک تعالی و تعلیم و علم
 حاملان عرش و وجوب پنجاه نماز و شفاعت موسی از سوال تحقیق بر مرتبه رفتن پیده^{المعقبات}
 و سجده کردن و تحقیق خواستن ده تپاده تا تحقیق شدن تا اینکه نوبت رسید و باز گفتن
 موسی با آنحضرت در باب استدعا تحقیق و فرمودن آنحضرت که حیای آید از رسول^ص
 تحقیق نمودن و وحی کردن او تعالی که چون صبر نمودی بر پنج ثواب پنجاه خواهی تو
 یک نماز بده ده شمار خواهد شد و هر چه که عمل بیاید بده حساب کرده خواهد شد و اگر محض داده
 باشد و عمل نیاید یک حس خواهد بود و هر چه که عمل بیارند همان آن یک خواهد
 و اگر عمل نیاید هیچ و در آخر خبر حضرت صادق علیه السلام جزای خیر موسی فرمود و تحسین نمود
 و سبیل ششم حدیث دیگر از ابن بابویه که بسنده از زید بن علی ابن حسین علیه السلام در
 وجه شفاعت موسی عدم تحقیق خواستن خود آنحضرت نقل نموده است شتم است بدانکه
 آنحضرت بجای رفت و درین خبر است که حق تعالی فرمود که قبول من مبدل نمیشود
 و من بپندگانی خود ظلم نمی کنم و لیل بهم نهم و هیات القلوب علبی بسند معبر از ابو حمزه
 شمالی در حدیث آورده که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که با حق تعالی صفت بدستگاه

فرموده میشود و آیا براسه امکان و جائز است معین کرده میتوان شد فرموده او تعالی برتر
 است ازین که براسه امکان و جائز است معین باشد پس ابو حمزه ثمالی گفت که پس چرا
 پیغمبر خدا و پیغمبر ابا اسما نهاده و حضرت در جواب فرمود که بعضی براسه اینکه عجب غریب
 آسمانها و جناب را بنمایند پس ابو حمزه پرسید از معنی آیت تَحَرَّوْا لِي فَتَكُنْ لَكُمْ
 قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى حضرت بنحو اب فرمود که رسول خدا از جای بپایه نور حضرت
 خدا و مدی نزدیک شد و ملکوت آسمانها دید پس ثم شد و نظر بر سینه زمین فرمود و ملکوت
 زمین را ملاحظه فرمود و خیال فرمود که زمین از آنحضرت نزدیک شد است بقدر فاصله و کما
 یاکثر از ان دلیل و هم حدیث دیگر که مجلسی آن را بت سبک صحیح گفته از یونس
 روایت نموده که او از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سوال کرد که چرا حق تعالی پیغمبر
 خود را بر آسمان برد و آنجا ببرد و قائم شد و از آنجا بجا بپایه نور و روان نکل با آنحضرت
 را از پائین خود گفت و با آنحضرت خطاب فرمود و یا اینکه او تعالی از مکان و مقام مبرا است
 فرمود و او تعالی مکان ندارد و نسبت او به جمیع اکنه یکسان است و اطلاق زمان و مکان
 جاری نیست و لیکن او تعالی مشیت فرمود و خواست که جمیع ممکنه مکان سموات و ارض و جهات
 آنحضرت بشیرت نماید و توفیر آنجا بیاید فرایده و هم از آن عجب غریب با آنحضرت نماید
 تا بعد آمدن زمین به بندگان او تعالی آنحضرت بیان فرماید تا ایمان آنها را باده بشود و هم
 دلیل بر این و هم حدیث دیگر از ابن بابویه علیه السلام و از ابن بابویه علیه السلام است
 معبر از حضرت امام رضا و ابن عباس روایت نموده که آنحضرت فرمود که او تعالی بلاق با
 سخن فرمود که او از تمام دنیا و آنچه در آن از چیزها است است و او حیوان است است از

حیوانات بهشت نه بسیار بلند است نه بسیار کوچک و نه آن مثل و نه آدمیان و نه
 آن مثل هم اسپان و نه سگ و نه گاو و نه دراز گوش بلند و نه بخله کوتاه زین آن
 از یاقوت حمّرخ و رکاب آن از مروارید سپید بود و هفتاد و یک گام از طلا داشت و هر دو
 بازویش از مروارید و یاقوت و زمرد و تمامی جواهرات مزین بستند و در میان هر دو
 چشماش نوشته است لا اله الا الله محمد و آله کثیرین لا شریک له رسول الله
 و آن از تمامی حیوانات خوشتر است اگر خدا او را اجازت فرماید در یک قدم دنیا و آخرت
 را بکشد و دلیل دوازدهم دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که گفتیت براق
 ابو بلال است دلیل سیزدهم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند
 که جبرئیل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله براق آورد و آنج و دلیل چهاردهم حدیث دیگر
 که آن را کلینی و ابن بابویه بسند های صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت میکنند
 که چون حق تعالی آنحضرت را بهشت آسمان برد و در آسمان اول بر آنحضرت برکت فرستاد
 و در آسمان دوم فراتر خود بر آنحضرت تعلیم فرمود و در آسمان سیوم مثل نور فرستاد که
 در آن نورها بود و زنان نورها چهل هزار آن بودند که در گرد عرش او تعالی می ماندند
 در آن نورهای نور بود که تمام آسمان زرد درازند کرد و یک نور از آن حمّرخ بود که بهشتی را
 حشر کرد و یک ازان سپید بود که تمام سپید بهشت را سپید نمود و همچنین باقی انوار بهشت و انوار
 گوناگون بود و در آن مثل حلقه و زنجیر های نقره بود و بعد ازین تشریف آوردی آنحضرت
 به آسمان ثقل و احوال و ششگان بعد ازین آنحضرت به آسمانهای دیگر و سوال فرشتگان
 از جبرئیل که جمله شما کدام است و نام بدون جبرئیل آنحضرت را و سوال ملائکه از بهشت

آنحضرت و کثرت بابله آن در اوقات آنحضرت بمکه و مسلم گفتن منک بخت علی بن ابی طالب
 و سوال آنحضرت که آیا شما می شناسید علی را و جواب ملکه که بختی را که حق تعالی از ما
 عهد و پیمان تاقیمت گرفت است در باب شما و آنحضرت و شیعیان آنحضرت بدو است
 و امامت و محبت ما را در هر روز پنج وقت دو ساعت شیعیان ایشان می بینم و گفتن منک
 شیعیان او را و درین خبر و گفتن جبرئیل دوم مرتبه یکبار در آسمان اول و از دیا و نور بر
 غیر شایه آنچه اول بود و از دیا و حلقه و ذخیره و دو مرتبه آنکه آنکه لا اله الا الله و آسمان
 دوم و در آسمان سوم از دیا و جبرئیل قسم پذیر که از آنچه سابق بود و گفتن جبرئیل دوم مرتبه
 آنکه لا اله الا الله و استقامت از احوال علی بن ابی طالب و رسول
 آنحضرت که من خلیفه و جانشین خود کرده زمین گذار شست آمد و امام و استقامت از ملکه
 که شما علی را می شناسید و گفتن آنملکه ما با هر سال براسه حج بیت المقدی یکبار میریم
 و در آنجا نامه پدید است که در آن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و دیگران که از فرزندان
 حسین میباشند و اسمائے شیعیان ایشان که تاقیمت خواهند شد بران نامه نوشته
 و براسه استحصال برکت همیشه است بدانامی ما ایم و از دیا و جبرئیل قسم پذیر که از آنحضرت
 بر آسمان چهارم و گفتن جبرئیل دوم مرتبه سومی آنکه لا اله الا الله و گفتن
 فرشتگان که این هر دو آواز با هم آورده است که از عتبه نماز قائم است و بسبب علی مردم
 فلاح در نگار می یابند بعد از آن گفتن جبرئیل دوم و بارق کفایت الحاصل الا
 و گفتن فرشتگان که این براسه شیعیان علی است که آنجا پناهنده باید نهاد را تا قیامت
 بر پا خواهند داشت و استقامت از احوال علی و جواب آنحضرت که شما را و علی را

و جواب ملائکه بیایان علی و شیعیانش را می شناسم و ارواح شیعیان علی اگر در عرش
مقام دارند و آن همه نور میباشند و در بیت المعمور نمانده نور است که بر آن بخط نور محمد
علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که از طرد او خواهند شد و اسماء شیعیان نوشته اند و از
آنها یک کس زیاده میشود و نهم و آن نامهربانی است که از ما گرفته شده است و در هر چه
آن پیمان را پیش می خوانند و بچین کردن آن حضرت در آن وقت و ندای خداست تعالی
بر فتح راس از سجد و وحی فرمودن حقیقتا لای تعلیم و غنوه غیره مذکور است خبر طواری است
و دلیل باز و هم خبر است که از شیخ کراچی نقل نموده از آن حضرت علیه السلام فرمود
که او تحال و شب معراج ندیده ام و فرمود که یا محمد مسئول کن از امیای که شما با هر چه چیز میگویند
من پرسیدم آنها جواب دادند که ما با پیغمبری تو و بر امامت علی ابن ابیطالب و وصیت
ایشان مبعوث گردیده بودیم باز حقیقتا لای وحی فرمود که بجانب رست عرش نگاه کن
چون نگاه کردم صورتهای علی و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد باقر و جعفر صادق
و موسی کاظم و علی رضا و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و مهدی آخر الزمان را دیدم
که آنها همه در دریاهاست و نور نماز میخوانند و آنوقت حق تعالی فرمود که اینها اول
و دوست من هستند و مهدی شان که آخر ایشان است از دشمنان من انتقام خواهد
گرفت و دلیل شاتر و هم ایشانند معتز از ابن عباس نقل کرده که حضرت فرمود که در
معراج نزد پرگروه ملائکه که رسیدیم اما مستفنا را حوال علی نمودند تا اینکه گمان کردم
که در آسمان نام علی از من زیاده شده و راست چون بر آسمان چهارم رسیدم ملک الموت
را دیدم ملک الموت گفت یا محمد که از بندگان می سیوی من قیض روح آن می کنی

رؤس شام و علی ابن ابیطالب که او تعالی از دست قدرت خود فیض تجاید فرمود پس
 من تحت علی ایستاده و بعد پس بن باو شان گفتم یا علی تو از من قبل آمد و از بنیادی
 جبرئیل گفت یا محمد بکه کلام میکنی گفتم از بیاور خود علی ابن ابیطالب جبرئیل گفت این
 علی نیست بلکه این فرشته است است از فرشتگان خدا که از بار صورت علی خلق فرموده
 ما مقربان فرشتگان هر وقتیکه که شتاق زیارت علی ابن ابیطالب میشود هم گاه بصورت
 این فرشته می آید بجهت که است و بر او می علی ابن ابیطالب که در درگاه
 کبریائی دارند دلیل بهشت بهم خبر است که از شیخ حسن ابن سلیمان نقل کرده که
 آنحضرت فرمودند که چون بحران رفتم و بجل قاب تو سین رسیدم صورت علی را دیدم
 او تعالی بهما خطاب فرمود یا محمد می شناسی این صورت را عرض کردم بلی این صورت
 بر آدم مرئی ابن ابیطالب است پس آنوقت او تعالی با وحی فرستاد که این را بفراهم
 ترویج کن و این را خلیفه و جانشین خود قرار ده و دلیل بحکم حدیث است که از
 ابن بابویه علیه السلام از کتاب خارج نقل نموده و مجلس آن را در حیات القلوب غره
 نقل کرده است معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که چون
 حضرت رسول خدا را در حیات برودند بر سر پا قوت شمس که مرصع از زمرد و سبز بود نشان
 و فرشته گمان از آسمان بار و ند پس جبرئیل با آنحضرت گفت که یا محمد اذان بگو پس آنحضرت
 اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ و درین خبر است حضرت اشهد ان محمداً رسول الله و بعد
 فرشتگان نیز گفتند و از اهل بیت تقی را کردند و حضرت فرمودند که من جانشین خود
 قرار داده ام بر زمین در آنست خود پس فرشتگان خمین کردند که غیب فرمودی بر سید

خوب خلیفه تست که اطاعت او بر تمامی فرشتگان واجب مانیده شد و دست و پایش
 در هر آسمان تا اینکه آنحضرت با آسمان هفتم رسیدند و از حضرت عیسی ملاقات شد و عیسی
 نیز متفسر احوال علی شدند و آنحضرت فرمودند که من خلیفه خود نموده و راست خود بر زمین
 گذاشته آمده ام و حسین حضرت عیسی و گفتند که خدا بر اینکه اطاعت علی را واجب نموده است
 و هم درین خبر است که حضرت ابراهیم در پشت اطفال شیعیان علی را ملازمتیکه پستانها را در
 ولادت تمام اشیا و دنیا و شیر آن کی باشد شیر بخورند و همه اطفال یک یک بستان و بین
 دارند چون از کس از دهنش بیرون می نمود حضرت ابراهیم باز بدانش میرساند و تعریف ابراهیم
 علی ابن ابیطالب را کردن و دلیل نوز و هم از کتابی که گویا از جابر انصاری مرویست
 که آنحضرت فرمود که چون در شب حراج بیعت آسمانها بر زمین برپا دروازه
 آسمان دیدم که نوشته است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللَّهُ عَلَى ابْنِ
 أَبِي طَالِبٍ مِلَّةُ الْمُؤْمِنِينَ و چون بجای نور رسیدم بر هر جانب را همین نوشته دیدم
 و چون بعش رسیدم آنجا هم بر هر کن عرش همین کلمات نوشته دیدم و دلیل ستم
 از همان کتاب عیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که چون در شب حراج آسمانها رفتند و با آسمان پنجم رسیدم
 علی در آنجا ملاحظه فرمودم از جبرئیل استفسار از ان صورت کردم گفت فرشتگان در
 درگاه خدا سوال کردند که بارالها ما هم میخواهیم که از زیارت علی بهره مند شویم چنانکه اهل
 زمین بهره مند هر صبح و شام میشوند و درین خبر است که فرشتگان گفتند که آن علی
 که خلیفه و جانشین این مصلی پیغمبر است را بخ و دلیل ستم و یکم خبر است که در همان کتب

مذکور است حضرت رسول فرمودند چون من بجراج رفتم هیچ کلامی از کلام پروردگار
 خود شنیدم پس عرض کردم بار الهای تو ایتم را خفت و ادوی و از تو
 کلام فرمودی و ادویس را مکان بلند و ادوی و داود را زبور و ادوی و سلیمان را
 ادوی که آن همه ادوی دیگر نباشد پس با چه چیز مطایبه کنی که کلام فرمودی یا شنیدی
 حبیب خود را و شنیدی چنانچه از تو فرمودی و از تو کلام شنیدی چنانچه
 کلام کردی و سوره بقره و فاتحه کتاب بشما دادم که بکس ندادم و هم در آخرین نبوت
 که نام تو بت کردم با نام خود و بهر جا که نام من مذکور شود نام شما هم مذکور شود و دلیل اینست
 خبریست مروی از سلمان فارسی در همان کتاب مذکور که حضرت رسول فرمود که چون
 شب حراج مرا با آسمان ازل بردند آنجا تهر از فقره سپید دیدم که بر در آن قصر دو
 فرشته ایستاده بودند آه و درین خبر است که بر آسمان دو قصر طلعه سرخ بر سیوم اند
 یا قوت سرخ بر چهارم از نور سپید پنجم از نور زرد و بر آسمان ششم از نور زرد و بر آسمان
 هفتم از نور عرش الهی و در همه جای در هر قصر دو فرشته ایستاده بودند و در هر جای صاحب
 قصر سوال از جبرئیل فرمودن و سوال جبرئیل از ملک سوال جواب داد که ملک صاحب این یک
 جوان از بنی هاشم میباشد و من بعد از خطبت فرموده اند از آسمان بفرستد بال فرستد از نور رحمت
 و از طلعت نبوت تا اینکه بسدره اقصا رسیدم و میفرماید که هر یک آن نبوده کثیر را سایه میکرد
 و از آنجا به رجب قصاب تو رسیدم و درین خبر هم ذکر آیه المن الراسول و المؤمنون
 کل آمن بالله و لا یكلفن انفسا الا و سعیا و ریتنا لا نلخذنا
 الی قوله علی القوم الکافرین مذکور است و درین خبر است که او تعلیقه بر سوره

که بر زمین کدام کس را خلیفه و جانشین خود کرده آمدی گفتیم بهترین خلق این امم خودم آورید
 کدام پس عمر است عرض کردم تو بهتر سید الی که من علی ابن ابیطالب را خلیفه خود نموده آمده ام
 پس بهجت مرتبه نداده از ملکوت علی آمده که اسے احمد با علی سلوک بهتر کن باز ندا آمد که
 بطرف راست عرش ننگ کن چون ننگ کردم دیدم بر ساق عرش نوشته است که نعم خداست
 که سوائے من خدا نیست و کسی را شریک ندارم و محمد فرستاده و رسول من است و تائید
 داده ام او را بجای این ابیطالب اسے احمد اسم تو را از اسم خود مشتق نموده ام نعم نمود
 و حمید و است محمد گذشته ام و اسم این عمرت علی از اسم خود مشتق نموده ام نعم خداوند
 علی اعلی و او است علی اسے ابوالقاسم باز بر زمین مراجعت کن بادیا و مرید یا خوش آمدی
 و خوش باز میروی لایح و این خبر بسیار طولانی است و درین خبر آیات قرآنی از قوله
 اَعْلٰی اَمِّنَ الرَّسُولِ اَدَّوْ قَوْلَ اَعْلٰی وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ اَمِّنَ بِاللّٰهِ وَفَلْيَكُنْ
 وَقَوْلَ اَعْلٰی مَعْنَا وَاَطَعْنَا وَقَوْلَ اَعْلٰی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا وَاَقَوْلَ اَعْلٰی رَبَّنَا
 وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَرَاتِنَا وَاَحْمِلْنَا مَا قَوْلَ اَعْلٰی عَلٰی لِقَوْمِ الْكَافِرِينَ مذکور است
 و نیز بعد از مراجعت به مقام جبرئیل استغفار آنحضرت از مالک ابن قیس که جوان با شمشیر
 که گیت جبرئیل حکم پسیدن از فرشتگان داد و جواب شنیدن که علی ابن ابیطالب
 است و در خبر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کداسے پیغمبر را چنان برگزیده
 است که چنانکه آنحضرت را فرمود و آنچه حق تعالی با آنحضرت عطا کرد و بهم در خبر است
 انصاف و قیام ثواب است که میفرمایند که و و کلمه از خزائن عرش میباشد و آن لا حول
 وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَلَا فَتْحًا مِّنْكَ اِلَّا بِكَ وَاذْكُرْ عَارِضَ الْمَلَأَنِ عُرْشِكَ بِأَمْنٍ

تعلیم داده اند می باشد که هر صبح و شام قرت آن باید فرموده و الله اعلم ان ظلی اصبح
 مُسْتَجِیْرًا بِعَفْوِكَ وَذَنْبِيْ اَصْبَحَ مُسْتَجِیْرًا بِمَغْفِرَتِكَ وَذَلِیْ اَصْبَحَ
 مُسْتَجِیْرًا بِعِزَّتِكَ وَفَقْرِيْ اَصْبَحَ مُسْتَجِیْرًا بِغِنَاكَ وَوَحْشِيْ اَلْبَالِی
 اَصْبَحَ مُسْتَجِیْرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِی الَّذِی لَا یَفْنُو و لیل است سیم

حدیثی است که آن را کهنی بن حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که چون جبرئیل
 حضرت را به حراج برد و بجای رسید که آنجا خود توقف کرد و آنحضرت را گفت چشمت
 فرموده درین حالت مرا می گذاری جبرئیل گفت که جائی رسید که بشتری با آنجا رسید
 قبل تو و نه کسی تواند رسید بعد تو - در حدیث دیگر از آنحضرت سوال کردند که چند مرتبه
 حضرت رسول به حراج رفتند فرمود دو مرتبه نخست با خود و هم درین شهرت که آنحضرت
 فرمودند که حجاجه است سوال نمود که کدام کس بعد خود بر آنجا است خود اختیار نمود و حضرت
 رسول عرض کرد که تو بهترینی انی معکال فرمود علی ابن ابیطالب که امیر مومنان و
 سردار مسلمانان و پیشوا است که دست او رسید و آمد و بعد ازین حضرت
 صادق فرموده است که امامت حضرت امیر از آسمان مقرر شده و به ول فاسطه از آنجا
 خود بر پیغمبر خدا فرموده است و چون درین خبر و خبر اول که یکصد و بیست مرتبه باشد تالار
 منافات است پس علی در صورت جمع میفرماید که احتمال دارد که از کم و و معراج و باقی
 یکصد و بیست مرتبه در مدینه شده و باشد یا دو مرتبه بر عرش و باقی بر آسمانها یا دو مرتبه بر آسمانی
 و باقی بر عرش و الله اعلم و لیل است چهارم آنچنینند صحیح از حضرت محمد باقر و است
 کرده اند که آنحضرت فرمود که چون حضرت رسول را به حراج بردند و آنحضرت نزد بیت

رسیدند تا وقت نماز رسید پس جبرئیل اذان و اقامت گفت و ملک و انجیل از آن حضرت
 امامت فرمود دلیل است و پنجم آنچه بتصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
 نموده اند که حضرت رسول فرمود چون مرا در شب معراج بملکوت علی بردند پس در
 پس پرده برانزول وحی شد و پنج فرشته در میان نبود و جمله وحی های که این بود که یا
 محمد هر که بادی ما بخار کند دوست و ولی ما را دلیل می کند گویا یا ما بخار به کرده است و هر که باز
 بخار به میکند من هم با او بخار می کنم حضرت می فرماید که من پرسیدم پروردگار اولی تو کیست
 فرمود هر که بر تو بروی تو و برائمه که از تو ریت توید باشند ایمان آورد و آنها را امام نمود
دلیل است و ششم آنچه بسند معتبر از روایت نافع از حضرت محمد باقر روایت
 کرده اند که نافع از حضرت باقر عرض کرد از تو مسئله می پرسم که جوش سوائی پیغمبر یا وصی
 پیغمبر نمی توانم که بدید حضرت فرمود که امام مسئله است نافع گفت بفرما که درین مورد
 و درین مسئله چه قدر فاصله شد حضرت در جواب فرمودند که مطابق قول ما پانصد سال
 و مطابق قول تو ششصد سال باز گفت تفسیر این آیه بفرماید **وَأَسْأَلُ مَنْ**
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الْحَقِّ لِحَقِّهِ
 یعنی سؤال کن از آنکه پیش تو آنهارا برسانست فرستاده ام که آیا حق را ندیده ام
 و قرار داده ام سوائی حق و دیگر معبود بار که عبادت آنها نموده شود نافع گفت که در جای که
 در آخرین انبیاء یعنی و آن حضرت فاصله پانصد سال بقول شما بوده باشد چه طور
 آن حضرت حکم شد که سؤال از انبیاء نماید حضرت باقر گفت چون حق را سوائی پیغمبر یا وصی
 به معراج بردند و نشانیهای خود با حضرت نبود یکجای این بود که در بیت المقدس اودن

جمیع انبیاء را نزد آنحضرت جمع فرمود و بیخیل حکم اذان و اقامت فرمود و دو اذان
 حتی عَلَی الْخَدِیْلِ الْعَمَلِ جبرئیل هم گفت که حضرت رسول پیش از نماز و تمام انبیاء
 عقب آن حضرت نماز خواندند پس بعد فراغ نماز آنحضرت انانیا پرسیدند که شما
 شهادت بچه چیز میدی و چه چیز را پسندش می نهای گفتند ما گواهی میدیم که نبوت
 یکتا خداست نیست و در خدایش و آفرینش شریک نیست و ما گواهی میدیم که تو خیر
 اوستی و بر همین استقامت عهد و پیمان از ما گرفته شد و بود و نافع گفت اسبابو جعفر است
 فرمودی دلیل است و هفتم خبریست که بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده که در شب حراج برای حضرت رسولی که جبرئیل بلاق آورد و آن حضرت
 بیت المقدس تشریف برد و برادران خود از انبیاء و غیره را دید و بعد از پستی با صاحب
 خود و خبر داد که نیم شب به حراج رفتم و بر براق سوار شدم و دیدم بیت المقدس فتم و صدق
 و عود من نیست که در اشتهار راه قافل ابو سفیان را دیدم که از شام می آید و آن یکشنبه
 فلان آب منزل داشتند و یک شتر سرخ از ایشان گم شده و او را گشای میکردند
 و آن قافل وقت طلوع بصره و یک دوشل خواب شده پیشروان قافل یک شتر سرخ را
 خواهد بود و بعضی کفار قریش بطریق استهزا گفتند که این طرفه سوار تیر روی باشند که در
 یک شب بشام میروند و بازمی آیند در میان شما با مردمانی میباشند که شام را دیده اند
 اگر خدا راست گوید پس از بیت المقدس وقت یلها و ستونهاست و کیفیت از آن
 شام پرسید تا فردا و غایتشان بر شما با ظاهری بود پس چون آنها از آن شتر سرخ رسیدند حضرت
 جبرئیل آنهمه و شام را پیش روی و نظر آنحضرت گذاشت پس آنهمه پرسیدند آنحضرت

بران نظر کرده جوایش میدادند تا اینکه همه جواهرهای آنحضرت مطابق علم و آگاهی
 آنها شدند و باز ایمان نیاوردند مگر بسیار کم از ایشان پس او تعالی این آیت
 نازل فرمود و کافری الایات والنبی و عذقی و لایؤمنون و لیل است و
 آنچه کلینی و ابن بابویه علیه السلام و غیر ایشان بسند باب معتبر از حضرت صادق علیه السلام
 کرده که چون حضرت رسول در شب حراج مقابل مسجد کوفه رسید جبرئیل گفت این
 مسجد پدرت آدم است و حملات پیغمبر است پائین شود و رکعت نماز یکن آنحضرت
 پائین آمدند و نماز کردند و بالاس آسمان تشریف بردند و لیل است و نهم آنچه در
 کتاب اختصا عنی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که چون در شب حراج با آسمان چهارم رسیدم در آنجا یک قبه
 دیدم که بهتر از آن در هیچ جا ندیده بودم و آن چارستون داشت و چار تاور و از هر
 سو بود من از جبرئیل پرسیدم که این قبه چیست که بیشتر از آن در آسمان هیچ قبه ندیدم
 جبرئیل گفت اس حبیب من این تصویر شده قمر است باینکه بندگان موسی علیه
 مع خواهند شد و نظر شفاعت محمد در قیامت خواهند شد و آنها را غم و اندوه و اکرم خدا
 خواهند شد و او میگوید از امام علی علیه السلام پرسیدم که زمانه خوشحالی و سعادت ایشان
 که خواهد شد فرمودند و قتی که آب بر آسمان بر زمین ظاهر خواهد شد و در غیر دیگر این
 بابویه علیه السلام معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول فرمودند
 که در شبیکه مرا به حراج بردند جبرئیل مرا برد و من را راست خود نشانید و از ایشان را
 دیدم که از عطران خوشتر و از مشک خوشتر بود و در آنجا پیر مردی بنظر آمد

کہ کلاہ دراز بر سر گذشتہ بودن از جبریل پرسیدم کہ این کدام زمین است گفت
 این مقام است کہ در نجا شیعیان شهادت دین و مسی شامی نے علی قیام خواہند کردن
 پرسیدم این دوسرے کس است گفت این اہلبیس معین است بخواب کہ آنجا از ولایت
 امیر المؤمنین باز دارد و فیض و نور و غیب نماید من گفتم مرا آنجا برو و پائین برسان جبریل
 در یک چشم زدن مثل برق و آنا مرا رسانید و من با اہلبیس معین گفتم تم بعضی ایستاد
 شواہد ملعون و در احوال دشمنان شان و اولاد و نسولن شان شریک شوزیرا کہ
 بر شیعیان علی تو غالب تھے توانی بشوی پس اذان رفت نام آن ہاتھم کروید و لیل
 سی ام انچہ سید علی ابن طاووس علیہ الرحمہ بہند معبر از حضرت رسول
 علی اللہ علیہ وآلہ روایت سے کہ حضرت میفرمایند کہ شبے من در حجر سمعیل خواب
 بودم ناگاہ جبریل آمد و پایم را گرفت و مالید چون بیدار شدم کہ راندیدم باز
 بخواب رفتم باز جبریل دوبارہ پایم مالید چون بیدار شدم دست مرا گرفت و ہر یک
 کرنی کہ مثل آشیانہ مرغ بود بران مرا نشانید و من در چشم زدن خود را در مکان دیگر
 یافتہ جبریل پرسیدی شناسی کہ این کدام مقام است گفتم نہ گفتم این بیت المقدس
 است بہشت خلایق و زمین جانخواہ شد پس جبریل انگشت شہادت در گوش
 خود گذاشتہ اذان گفت و ہر کلمہ را دو مرتبہ گفت و حٰی عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ کہ گفتم
 باز اقامت گفت و کلمات آن بانیز دو دو مرتبہ و در آخرش قَدْ قَامَتِ الصَّلَاۃُ
 دو مرتبہ گفت چون فارغ شد ناگاہ از آسمان نور سے ساطع گردید کہ بسبب آن
 قبور تمام انبیاء شکافہ شدند و تمام انبیاء ایک گویان حاضر بیت المقدس شدند و تمام

تا اینکه چار هزار و چار صد و چهار ده پنجم در آنجا جمع شدند و صفت ابته ایستاده
 شدند و جبرئیل باز و س من گرفته مرا مقدم نمود و گفت با این پنجمین نماز کنوان
 که اینها برادران تو میباشند و تو قائم ایشان هستی و قائم از منم و منم و او س است
 پس من بجانب راست خود نظر کردم و پدر خود را دیدم و او پدرم که دو حله بر پوشیده
 و جانب راست شان دو فرشته و جانب چپ شان دو فرشته ایستاده اند
 باز من بجانب چپ خود نگاه کردم دیدم برادر من و دومی من یعنی علی ابن ابیطالب
 دو حله سپید پوشیده ایستاده است و در هر دو جانب دو فرشته ایستاده اند
 من بدینش بسیار خوشحال گشتم پس چون از نماز فارغ شدم پیش ابراهیم رفتم
 ایشان با من مصافحه کردند و دست راست من از هر دو دست خود گرفته فرمودند
 ای فرزند من نیک و اے نبی شاکسته که در زمان شاکسته مبعوث شده باز علی ابن ابیطالب
 آمد پس ابراهیم از هر دو دست راست او را گرفته با او مصافحه نمود و گفت مرحبا اے
 فرزند شاکسته و دومی پنجم شاکسته چون صحیح نمودم من و علی در بطح بودم و هیچ
 بن خبر سیده بود و دلیل منی و یکم خبر است که آن را بنده معتبر ابن بابویه علیه السلام
 روایت از حضرت رسول کرده که حضرت میفرمایند که چون جبرئیل مرا با آسمان
 برد و ستم گرفته به بهشت برد و دست من آنجا نشانید و تفاحه در دست من و او ناگاه
 آن تفاحه شوق شد و جوهر از آن بیرون آمد که مثل گانوش چون سینه که گیس سیاه
 بود و گفت السّلامُ علیک یا احمدا السّلامُ علیک یا رسول الله
 السّلامُ علیک یا احمدا پس گفتم خدا رحمت کند بر تو تو کیستی گفت من راضی

مرضیه بهم اوتعالی از سه چیز مرآفریده بهم پائین من از شک است و حسد بالاس
 من از کافور و در میان برد و از عنبر و از آب زندگانی مرا غنیر نموده اند و خداوند جلیل
 بمالفت کن پس من برائے پر عمر و وصی و وزیر شمایست علی ابن ابیطالب ثلث ثلث م
 و لیل سی و دویم انجی ابن بابویه علیه السلام معتبر وایت کرده که شب
 جبرئیل براس حضرت رسول چار پایا آورد که از قمار کو چاک و از الارش بالا بود
 پابایش از دستهایش بلند بود و قمارهای نظر راه یک قدم آن بود چون حضرت
 رسول خواست که بر آن سوار شود شوخی نمود و نگذاشت که سوار شود جبرئیل گفت
 این حضرت محمد است چون اسم مبارک شنید چنان فروتنی کرد که برین پیوست
 آنحضرت بران سوار شد و آن چون بر بند میرفت دستهایش کوتاه و پابایش دراز
 میشد و چون پائین می آمد دستهایش دراز و پابایش کو چاک میشد پس تاریکی
 شب بقافله رسید و آن قافله ابوحنفیان بود و از او از پر بانس براق شد آن قافله
 رم کردند نخ و درین خبر ذکر عیش آنجناب آب آوردن جبرئیل و خوردن آنجناب
 و گذر بر یک گروه که در پامای شان قلاب آتش کرده حسوس کرده بودند و
 استفسار حضرت از آن گروه و اخبار جبرئیل بایشانکه رینها غنی مال حلال هستند و باز
 بتلاش مال حرام میروند و بگروه دیگر رسیدند که و باوسینه های شان از شمشیر
 سید و خنجر و تازیانه جبرئیل بایشانکه این گروه بیایند که بکات و نه باز تامل می نمود
 و گداز آنجناب یک شخص که سینه جمع می کرد و چون میخواست بردارد می توانست باز جمع میکرد
 و بالایش میگذاشت و تاویل جبرئیل بایشانکه این فرموده است که قرص اهل ادانی کنند

باز قرص میگرد و بیت المقدس رسیدن و از زیر صخره کعبه بیت المقدس که کافریه
 آوردن جبرئیل یک آتاپ یک از شیر و یک از شراب و خوردن آنحضرت آب و شیر را
 و انکار از شراب که سیراب شده ام و خبر دادن جبرئیل باینکه اگر بخوردی تمام هست
 تو از تو متفرق و گمراه میشد و نماز کردن آنحضرت در آنجا و اقتدار و پیغمبران
 با آنحضرت همدرین خبر آید آوردن کلید آن خزائن از پیش آنحضرت است
 که اگر نخواهی بنده خدا و پیغمبر باشی و اگر خواهی با و شاهی و پیغمبری کن و اختیار
 آنحضرت با شام و جبرئیل بندگی و پیغمبری و تشریف بردن آن حضرت بعد
 ازین با تمام ملاقات بحضرت ابراهیم و احوال تربیت ابراهیم اطفال
 شعیان و دیدن آنحضرت حضرت آدم را نظر کردن آدم بجانب راست و
 بشاخص و خندان گشتن و بجانب چپ نظر کردن و گریان و آمدن بناک گشتن آنجناب
 و پیش رفتن آنحضرت و فرشته بر سر نشسته بود و سلام کردن آن دندان مثل
 دیگر فرشتگان نشدن آن اند و دیدن آنحضرت و اسلم بردن جبرئیل که این عزیز دلم
 جهنم است و از آن بعد رسیدن آنحضرت به مقام مناجات و واجب شدن پنجاه نماز
 و شفاعت موسی و تقییم نعمت و تاب و رسیدن و بعد ولای ملاقات بحضرت ابراهیم
 و گفتن ابراهیم با آنحضرت که سلام ما با شماست خود برسانید و خبر دهید ایشان که آنچه بسیار
 شیرین است و خاک آن خوشبو و زمین آن سوده و درخت آن سبز و آواز الله
 و الحمد لله که لا اله الا الله و الله اعلم و لا حول و لا قوة الا بالله
 و امثال اینها بکنند بقرت این کلمات تا درختها را ایشان در پیش زانو نشوند بعد

اذان تشریف برآید آنجناب نزد قافله قریش و بعد نزول آنحضرت بر زمین خجندیان
 اہل مکہ و معراج خود و اذان قافله و گشتن پاسے تشریفشان و گریختن آتش برآید
 ایشان و اینکه قافله وقت طلوع آفتاب داخل مکہ خواہ شد و داخل شدن قافله
 همان وقت و تصدیق آنچه آنحضرت بآن خبر داده بودند دلیل سی و سیوم
 حدیث موثق است کہ آنرا ابن بابویہ و علی ابن ابراہیم نقل نموده کہ سترن حضرت
 صادق عقیقت نموده کہ آنحضرت از حضرت رسول نقل میفرمایند کہ آنحضرت فرمودند
 من و ابی طالب بنجواب بودم و علی ابن ابی طالب جانب راست من و جعفر جانب چپ من
 و حمزہ قریب من و غایبند ناکاد آواز پر ہائے فرشتگان بگو شمع سید و قائمی اذان
 می گفت کہ ای جبرئیل ما بایش کہ از نماز فرستاده شدہ ام جبرئیل بہت من اشارہ
 نمود و گفت بجانب این کہ بہترین فرزندان آدم میباشد و ہر کہ جانب راست این است
 همان وصی و وزیر و خلیفہ و داماد این است و دوم عمر این حمزہ است و سیم علی است و آن
 سیومی ابن عمر این جعفر است کہ آنرا مقتعالے دوش ہیر نگین عنایت خواہد فرمود
 کہ با فرشتگان در ہمیشہ بآن پرواز خواہد کرد و آنحضرت رسول را و ابی طالب کہ چشم ایشان
 بنجواب باشد و گوششان بیدار باشد مثال زمین پیچیدہ و گوار مثال بادشاہی است
 کہ آن بادشاہ یک مکان درست بنا کردہ باشد و دکان جنگان خود را بطرف مائدہ کہ
 گزیدہ باشد بطریق پس بادشاہ خداوند عالم است و مکان دنیا بہت و مائدہ نعمتہا
 بے انتہائے جدا بہشت است و طلب کنندہ و داعی بطرف آن حضرت رسول است
 و در زمین خبر است کہ آنحضرت را جبرئیل بر براق سوار کرد و بہ بیت المقدس تشریف برد

و نماز کرد و بعد از آن گذرش بقافله قریش افتاد که جائے منزل داشتند و شترے
 از ایشان کم شده بود و آن را میبستند و پیش ایشان ظرفی آب بود آنحضرت نوش جان
 فرمودند و باقی را بر زمین ریختند چون مراجعت فرمودند بابل مکه از آنجمله گذشته بود خبر
 دادند و حال قافلہ و کم شدن شتر و خوردن آب شان و ریختن باقی بیان فرمود
 و دریافت کردن مردم حکیم ابو جہل ملعون از احوال چگونگی ستونهای بیت المقدس
 و تمسک بهایست آن و آوردن جبرئیل تصویر بیت المقدس پیش نظر آنحضرت
 و جواب دادن آنحضرت حسب سوال ایشان و گفتن آنها که وقتیکه قافلہ خواهد آمد
 معلوم خواهد شد و فرمودن حضرت که وقت طلوع آفتاب قافلہ خواهد رسید و پیشرو
 قافلہ شتر شریح خواهد بود و وقت صبح اہل مکه بطرف عقبہ رفتہ آنجا براسے
 تصدیق قول آنحضرت نمیشد چون آفتاب طلوع شد قافلہ ہم موافق علامتیکه
 حضرت فرموده بودند وارد شد و آنچه حضرت فرموده بود همان اہل قافلہ بیان نمودند
 و لیکن باین جهت شایعات کفر و عناد آنها را ندید و دلیل سی و چارم خبر است
 مروی از ابن عباس کہ اذابن بلویہ پسند متبرخو و نقل نموده کہ ابن عباس گفت
 کہ حضرت رسول از امیہ المومنین فرمود کہ یا علی چون مرا با آسمان فہم بردند و از آنجا
 بسورۃ الممتحنہ و از آنجا بجایہا سے نور در آن وقت پروردگار مرا بمناجات خود گرامی
 فرمود و باز با سے پوشیدہ خود بہا گفت و در اختیار کلام فرمود یا محمد من گفتم لکبتک
 و بعد یکسہ تویی یا برکت و بلند مرتبہ حق تعالی فرمود کہ آگاہ باشید کہ علی پیشوا سے و
 امام دوستان نیست و بہر کہ اطاعت ما کنند با سے او سند است و او آن کلام است کہ من

برائے پرہیزگاران واجب و لازم کر دہا مہر کر اور اطاعت کر دہر اطاعت کر دہو
 اور انا فرمائی کر دہر انا فرمائی نمود پس با و بشارت این امر بدید پس و قیامۃ حضرت
 بزین آمدند حضرت امیر بشارت دادند پنج حق تعالیٰ در حق او فرمود بود
 امیر المؤمنین عقیل یا رسول اللہ آیا قدر و منزلت من باین درجہ رسید کہ و چنین مقام
 ذکر من میشود حضرت رسول فرمود بلے یا علی شکر پروردگار کن پس حضرت اپنے شکر
 نعمت پروردگار نمود سجدہ نمود حضرت رسول فرمود یا علی سر از سجدہ بردار کہ حق تعالیٰ
 بسبب تو بر فرشتگان خود فخر مہربا بات سے کند **و دلیل شعی و پنجم** بسند دیگر از ابن عباس
 روایت است کہ حضرت رسول را چون بالائے آسمان بردند جبیر عقیل آنحضرت را بر نہر
 آورد کہ نامش تو است حکما قال **لَا تَعَالَى الْخَلْقُ الظُّلُمَاتِ وَالتُّوَادِ**
 جبیر عقیل گفت سبکست خدا ازین نہر عبور کن حق تعالیٰ چشمہ مالش روشن کردہ و راہ را
 کشادہ است ازین نہر است کہ کما سمعہم خیر مرسل و ملک مقرب اذان عبور کردہ است
 بن ہر روز یک مرتبہ درین نہر غوطہ میزنم و بیرون می آیم و پرہائے خود را فشاہ و حرکت
 میدہم ہر قطرہ کہ اذان می چکد حق تعالیٰ اذان یک فرشتہ خلق میفرماید کہ بہت نہر
 دہن و چہل نہر از زبان میدارد و آن از ہر زبان بیفتد و رہائے کلام می کند کہ انا
 وانا یان و یان دیگر نے فہند حضرت اذان نہر عبور فرمود و تا عجیب رسید و آن پانصد
 مجاہد باشند و از حجابی عجاب دیگر راہ پانصد سال سے باشد آن وقت جبیر عقیل آنحضرت
 گفت یا محمد شما پیش تشریف ببرید حضرت فرمود اسے جبیر عقیل شما چرا ہمراہ من نمی آئید
 گفت من ازین مقام بالاتر نمی توانم بروم و بنا بر روایت دیگر جبیر عقیل گفت کہ اگر بقدر

یک بند انگشت بیشتر بزم بسوزم پس آنحضرت پیشتر رفت بآنجا نیکه خدا خواسته بود آنوقت
 حقایق صدافرمود که من نمودم و تو محمد من اسم تو را ادا اسم خود مشتق نموده ام هر که
 بجهت و اطاعت بتو ملاقات کند من هم ملطف و رحمت با او ملاقات خواهم کرد و هر که
 از شما قطع کند من هم از لطفت و رحمت با او قطع می کنم شما باز بود از کلامت من بایشان
 اطلاع یکن و من بخیبر نفرتا دم مگر اینکه با او وزیر می شود و هر که دم پس تو
 رسول من هستی و علی وزیر تو و لیل سی و ششم شیخ طبری روایت نموده
 است که حضرت رسول فرمود که من بر پر ائمه فرشت سوار شده از سدره المنته
 بالا رفتم تا اینکه بساق عرش ایزدان شدم آنوقت از ساق عرش صدای آمد که من
 آن خدا هستم که عبودت سواک من نیست الخ و در آخر این خبر است که آنحضرت
 فرمود که من خدا را بنور قلب دیدم و نور چشم و نگاه و لیل سی و هفتم شیخ طوسی
 علیه الرحمه روایت نمود که حضرت رسول فرمود چون مرا بالا سده آسمان بردند و من
 بهشت شدم و در آن مقام یک قصر از یاقوت مرصع دیدم که بسبب شقایق نوزده ماه
 اندرونی از بیرون معلوم میشد و در آن قصر از مردار بدوزم و دوزخ بود و من از حیرت
 پرسیدم این قصر چیست جبرئیل گفت هر که کلام یک گنبد و همیشه روزه دارد و مردم را
 اطعام بسیار کند و شب باوقتی که مردم خواب باشند او عبادت خدا قیام کند حضرت امیر
 عرض کرد یا رسول الله آیا کسی از است تو هست که طاعت چنین اسود داشته باشد
 حضرت رسول فرمود کلام نیک این است که بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ و همیشه روزه داشتن این است که تمام ماه رمضان

روزه دارد و اطعام بمردم این است که براسه عیال خود اینقدر حاصل کند که محتاج
 دیگران نباشند و شبها را قیام بعبادت گردن این است که نماز عشا را در وقت
 بخواند که پیود و نصایا و تمام کفار خواب رفته باشند و کف میگوید که آنچه درین خبر است
 که نماز عشا را با آنوقت بجا بیاورد که مردم پیود و نصایا بجا بیاورد و خواب رفته باشند با اعتبار اغلب
 ایشان است که عادت خواب با اول شام دارند و غالباً آنچه وقت فضیلت عشا است بر نزدیک
 منصور از غیبت شفق و سرخی جانب خرب همان وقت خواب این فرقه میباشد
 پس خیال کرده نشود که وقت خواب جمیع کفار پیود و نصاری گلبه در آخر شب
 هم میشود و آن منافات دارد با آنچه از وقت عشا براسه مختار مقرر فرموده اند که در نصف
 شب چون مقدار اربع رکعات براسه حاضر و دو رکعت وقت براسه مسافر باشد
 مخصوص براسه عشا است و بعد از آن نماز عشا قضا میشود و فایده **لیل ششم**
 آنچه ابن بابویه رح بسند های بسیار معتبر از حضرت صادق روایت کرده که حضرت
 رسول فرمود که در شب معراج حق تعالی بمانند فرمود یا محمد من عرض کردم بلیک
 آواز آمد آگاه باش که علی پیشوا کسی پرستگار آن است و پادشاه سوسان است تا
 بطرف جنت است کسی را که چهره و دستها سپید نورانی دارند و لبها بنفشه و زهر
 دیگر است که حضرت رسول فرمود در شب معراج حق تعالی بمانند کلام فرمود که یا محمد
 بعد تو علی بر خالوقات من محبت من است و براسه طبعان من پیشواست هر که در جنت
 علی نمود مرا فرما نبرداری کرده و هر که او را عصیان کرد مرا عصیان نمود پس تو او را دوست
 خود بپا نشین و غلبه خود مقرر کن تا بعد تو بسبب او باریت یافته شوند و بسند معتبر

توضیح نماز عشا

وقت مخصوص عشا

دیگر است که در شب حراج از آنحضرت پرسید که کدام کس را اختیار کردی بعد خودت
برای امت حضرت در جواب عرض کرد خدا یا تو بهتر میدانی تو خود اختیار بفرما حقیقتاً
فرمود که من برگزیده شما علی را اختیار کردم **دلیل سی و نهم** آنچه روایت بسند معتبره
از ابن عباس کرده اند که حضرت رسول فرمود که چون بر آسمان هفتم بروند و تا
سدره المنتهی بروند و من از آنجا بجا بر آسمان نهم رسیدم حق تعالی فرمود و نما بیا
که دایم تو بنده هستی و من پروردگار تو هستم پس خشوع و خضوع بر آسمان کنی و
در بندگی من مشغول و مصروف باشی و برین توکل بکنی و بر غیر من اعتماد نکنی زیرا که
من شما را برای این پسند کرده ام که توحید رسول و پیغمبر بوده باشی و برادر
علی را من برای این پسند کرده ام که آن خلیفه باشد و در نگاه قرب من بماند پس
آن برندگان من حجت من و پیشوای مخلوقات من است بسبب آن دوست من
از دشمن من شناخته میشود و بسبب او شکر شیطان از شکر من جدا میشود و بسبب
او دین من قائم و حدود من محفوظ آید و برین خیر از حضرت قائم الزمان و اینکه از ایشان
دنیا را از تسبیح و تملیل و تصدیق آباد خواهیم کرد و دین را بلند خواهیم نمود و غیر ذلک
دلیل چهل و یکم معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام است که ده که حضرت رضا فرمود که حضرت
امیر فرمود که رسول خدا مرا فرمود که خدا مخلوقی خلق نموده که از من افضل باشد و زود
گرامی تر از من باشد امیر المؤمنین میفرماید که من پرسیدم یا رسول الله شما افضل
بستی یا جبرئیل فرمود یا علی حق تعالی پیغمبران را بر ملائکه مقربین فضیلت داده
و ملائکه را بر پیغمبران فضیلت داده است و بعد من تو را و آنکه را که بعد از تو خواهند شد

بر فرشتگان و بر تمام مخلوقات فضیلت داده است بدستیکه ملئکه خدمتکاران و
 مغان مامی باشند یا علی فرشتگان عالمان عرش و فرشتگان درگاه عرش می مانند و تسبیح و تحمید خداوند
 می باشند بر اوست آنها طلب منزلت می نمایند یا علی اگر مانی بودیم خدا آدم و نوح
 و هیش و دوزخ و زمین و آسمان را خلق نمی فرمود و ما چه طور از ملئکه افضل نباشیم
 و حال اینکه ما بر ملئکه در تسبیح و تقدیس و تحلیل سبقت نموده ایم چه اول آنچه خدا خلق
 فرمود و ارواح ما را بود پس ما را به تسبیح و تحلیل نمود و گویا فرمود بعد ملائکه را خلق فرمود و آه
 خیر طوری است و در این خبر است حضرت میفرمایند که چون مرا با آسمان بر دوزخ و جبرئیل
 اذان و اقامت و دو مرتبه گفت و از من گفت که پیش شو من گفتم آیا من بر تو سبقت
 بگیرم گفت بجز آنکه تمام انبیاء بر ملائکه فضیلت داده است خصوصاً آنکه بر مانی
 مخلوقات فضیلت عطا کرده است پس من قدم شدم و اماست فرشتگان در نماز کردم
 لیکن من این را انحراف گویم و چون بجا بود رسید جبرئیل گفت پیش برو و خود توقف
 بهمان جا شد من گفتم ای چه میل شما در چه مقام از من جدا میشوی گفت این آنها
 هم است که خدا بر اوست ما مقرر کرده اگر ازین جایش بروم از انداز خود تقدی کرده باشم
 و این موجب خشم پران من خواهد شد و هم درین خبر است که آنحضرت اسما و بسیار
 خور از رفاق عرش ملاحظه فرمود که دوازده نور بودند و در هر نور خط سبز یک سطر نقره ای
 که در آن نام یک صبی بود و اقول آن علی بن ابیطالب و آخر آن حضرت مهدی است
 آنحضرت بعد و دلیل چهل و یکم و آنست که مجلسی علیه الرحمه از حضرت صادق
 و ابن عباس نقل نموده که یکروز حضرت رسول خدا و حضرت علی و فاطمه زهرا و آقوش

مبارک گرفته می بوسید که دفعه عاشره اشراعت آورد و گفت یا رسول الله چرا این دختر
 را که بزرگ شده است اینقدر ثبوت می کنید و می بوسید و چرا اینقدر با وضو باد و ثبوت
 دارد حضرت فرمود ای عاشره چون مرا به حراج بردند و با آسمان چهارم رسیدیم
 جبرئیل اذان و اقامت گفت و مرا مقدم نمود پس من ساکنان آسمان چهارم را امامت
 در نماز کردم پس اذان بجانب راست خود گفت که دم و حضرت ابراهیم را در باغ و درخت
 دیدم که بسیار است از فرشتگان آنحضرت را احاطه نموده اند چون با آسمان ششم رفتم
 پس از جانب علی آمد رسید که یا محمد بسیار نیک و بهتر چه ترست ابراهیم و بسیار نیک
 و بهتر بعد ترست علی و چون بجانب راست غلظت و جلال رسیدم جبرئیل دستم گرفته مرا
 داخل بهشت نمود من در بهشت درختی از نور دیدم که زیر آن دو فرشته عله با نور تو
 می نمایند و ز نور حلقه جمع میکردند پس دیدم این درخت مال کیست جبرئیل گفت این
 مال باورست علی با این ایضا است و این دو فرشته تاقیات عله و زیور برآ
 از شان بچنین جمع خواهند کرد چون از آنجا میفرستند رختی برآی من آوردند که از مسکه
 زعفران و از مشک خوشبو تر و از شکر شیرین تر بود من آنرا بردم و بهشت خوردم و آن طلب
 در بهشت من نطفه شد و چون زمین آمدم از خیریه تقاربت کردم و آن بقالی میفروشد
 پس فاطمه یک ریاست بصورت انسان و چون من بشتا می رفتم بهشت میفرستد فاطمه را
 به بهشت و بومی کنم که این را بکافران بهشت است و بر وایت دیگر فرمود که در قیامت این
 فی بهشت خوشبو است و بهشت طلبی است کنم و ایمل چهل و دو هم بدعتی از امام زاده
 عبدالمطلب نقل نموده که از شان روایت می کنند از حضرت امام محمد تقی که روزی

حضرت امیر و قاطره علیهما السلام بخد مت رسول الله علیه و آله حاضر شدند و دیدند
 که حضرت رسول بے اختیار گریه میفرمایند حضرت امیر میفرماید که من پرسیدم یا رسول الله
 پدر و مادر من فدائے تو شوند سبب گریه شما چیست فرمود یا علی شبی که مرا بحر ج برده
 بودم و زمان آنست خود را جدا بجانم شدیدی مبتلا دیدم و گریه من با آنها است لیل
 و لیل چهل و سیوم پس منتهی از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده که روزی
 حضرت صادق از حال شخصی که از احباب آنحضرت بود و در یافت فرمودند مردم عرض کردند
 که آن ناخوشی و بیماری وارد پس آنحضرت برائے عیادتش تشریف بردند و آن شخص در
 حالت اعتقاد بود و فرمودند با و که تو با پروردگار خود گمان نیک بدار عرض کرد گمان نیک
 پروردگار خود و من دارم اما فکر و محترمان خود دارم حضرت فرمود که از خدا که امیدوار
 محو گناهان و اعمال نیک را مضاعف کردن میداری از همان خدا امید دار و اصلاح چهل
 دختران خود باش یا نشنیده که حضرت رسول میفرمود که وقتیکه من در شب معراج بسند^{المتن}
 رسیدم کیفیت شاخه های آن چنان دیدم که در بعضی آنها پستانها آویخته از نخ و لیل
 چهل و چهارم آنچه منتهی از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت
 رسول خدا فرمود که من در شب معراج با آسمان بیستم فرشته داشت دیدم که یک پائے
 او در مشرق و دیگری در مغرب بود و پیش روئے او لوحی نهاده بود آن لوح میدید
 درش را جنبش میداد من از جبرئیل پرسیدم که این کبریت جبرئیل است یا ملک الموت است
 و لیل چهل و پنجم آنچه منتهی از حضرت امام حسین روایت می کنند که حضرت فرمود که
 از حضرت جد بزرگوار خود شنیدم که میفرمود که در شب معراج فرشته را بر عرش دیدم که

بدستش یک تیغ از نور بود و آن فرشته بآن تیغ بازی میکرد مثل حضرت امیرالمؤمنین
 که در حر و تب و الفقار بازی میفرمود و هر وقت که فرشتگان مشتاق زیارت میشدند
 آن فرشته را زیارت میکردند من پسیدم خدا یا این ابن عم من علی ابن ابیطالب است
 حقیقتاً نافر و داس محمد این یک فرشته است که آزار بصورت علی خلق نموده ام و
 این فرشته بر عرش عبادت من میکند و تاقیاست ذواب تقدیر و تسبیح آن برای
 علی ابن ابیطالب است و لیساق چهل و ششم بنده معتبر مروی است که حبیب
 یحتمانی از حضرت امام محمد باقر سوال آنکه یارب یارب یارب فکأن قاتل
 قوسین او آخته نمود حضرت بجواب فرمود اے حبیب یعنی بقتل حضرت
 رسول بقر بنی نزی یک شد پس بسیار نزدیک شد و برابر دو کمان یا کمتر از آن فاصله
 ماند در آن وقت حق تعالی در آن مکان بلند بر آن حضرت وحی نازل فرمود و آنچه
 منظور داشت گفتش فرمود اے حبیب چون آنحضرت مکه را فتح فرمود و دادایه شکر
 این نعمت در عبادت خدا بسیار لعبت و شغلت می کرد پس یکروز بسیار طواف
 فرمود و علی ابن ابیطالب همراه آنحضرت بود چون شب یکشنبه در آن وقت بهایه
 بجاء آوردن سحی بطرف کوه صفا رفت و چون از کوه صفا پایین آمده بمروه متوجه شد
 از آسمان نود و سه نازل شد و بر گواران را محیط گردید کوه هاس که از آن نور
 گرفتند و شمعها بکانه دیدنش خیره شد و در پشت عظیم عارض شد چون بالا می رسید
 حضرت رسول سر خود را بجانب آسمان بلند کرد و دو انار بالا می برد و دید دست بلند
 فرمود و در گرفت در آن وقت حقیقتاً صد فرمود که اے محمد این انار را میوه

جنت است این را بنحویه و موسی تو علی ابن ابیطالب دیکه نمیتواند خورد پس یک
 انار حضرت رسول خورد و دیگر حضرت امیر تناول فرمود بعد از آن جبرئیل حضرت
 رسول را بالا آسما برودند و بسره المنتظر رسید و خود متوقف گردید و حضرت را
 گفت که پیشتوروند و من ملاقات پیشتر من ندادم حضرت امام محمد باقر فرمود که بسره المنتظر
 باین سبب میگردد که اعمال اهل زمین ملکه عاقلان اعمال را انجام میدهند و درخت آن
 درخت دو فرشته می مانند که حلقه ای را بر سر گرفته اند و هر فرموده این فرشتگان
 از کاتبان اعمال نقل گرفته و الواح سمارت را بنویسند و درین خبر نصیب فرمودند
 که چون حضرت رسول بسره رسید و نظر اطراف آن فرمود و دید که شاخه های شمع
 رسیده و دور آنرا احاطه کرده است در آن وقت نور از آن غلظت اجال بر آن حضرت
 تابید که از دشت آن چشمهای مبارک و مانند تمام اعضا بدن بلرزه آمدند پس او
 تعالی قلب آن حضرت را مضبوط و محکم فرمود و نور تازه و جوت چشم مبارک عنایت فرمود
 که نشانیهای خدا و پدید آمدن کلام خدا شنید آنچه شنید و چون از آنجا مراجعت فرمود و بسره
 رسید و باره جبرئیل را دید چنانچه حقایق را میفرماید و لقد ذاک انزلنا الحوی عند
 بیتنا ذاک الملقی و مراد از آن جبرئیل است که خدا و سبل جمل و بقیه آنچه
 معتبر در روایت از حضرت صادق درجه خواندن سوره ها در مغرب عشاء و صبح و اردش
 است که چون آن حضرت بمران رفتند و بالا آسما تشریف بردند و سبل
 چهل و نهم آنچه بسند معتبر از حضرت موسی کاظم در افراد رکوع و شصت و یک سبل
 نمودند و آن حضرت در جواب فرمود که آن حضرت اول نماز که از فرموده در مقابل عرش

بود ویرا که آنحضرت را در شب معراج بالا ترازا آسمانها بردند تا اینکه زیر عرش رسید و درین
 خبر است که حکم وضو آنحضرت از چشمه صداد گردید و کیفیت نماز از قدرت و رکوع و سجود
 و غیره و خواندن سوره توحید در رکعت اول و بعد از آن سه مرتبه کذلک الله ربی
 گفتن و بعد از آن بکوع قرین ذکر عبده سبحان ربی الا اعلى و بحمدک و ذکر رکوع
 سبحان ربی العظیم و بحمدک است دلیل چهل و نهم آنچه بسند معتبر از حضرت
 امام موسی کاظم از بودن تکیهات اقتضای سه سوال نموده اند و ازینکه ذکر رکوع سه
 مرتبه و هم ذکر سجود سه مرتبه عجز است شده حضرت بجواب فرمود که حقیقتاً آسمانها را در
 زمینها را و حیاهای اینها را بهشت بهشت پیدا کرده چون حضرت رسول^{صلی} معراج تشریف بردند
 و بدیده قلوب کوسین رسیدند یک محاب بطرف شد حضرت یک مرتبه الحمد للک
 گفت الخ و دلیل پنجاهم آنچه بسند معتبر از حضرت صادق^{علیه} روایت کرده اند که مردم
 از سبب حرام بستن حضرت رسول^{صلی} در مسجد شجره و در غیر این بختین احرام سوال کردند
 حضرت صادق^{علیه} بجواب فرمود که هیچکس حضرت رسول^{صلی} بالا آسمان بردند چون مقابل
 شجره رسید حقیقتاً آنحضرت را انداختند و با خود حضرت فرمودند لَبَّيْكَ يَا مُحَمَّدُ
 فرمود و آیا ترا یم نیا فتم پس نه اجابت دادند و اگر غدا دنیا فتم پس بجا است تو مردم حضرت
 گفت ان الحمد والنعمة و الملائکة لا شریک لک لَبَّيْكَ يَا مُحَمَّدُ پس ازین
 زمین جهت از مسجد شجره احرام بست دلیل پنجاه و یکم آنچه شیخ طوسی در از این
 عباس بسند معتبر نقل کرده که حضرت رسول^{صلی} فرمود که حقیقتاً بی بیج فضیلت با داود و علی
 را هم بیج فضیلت داود و علی را هم با خود مرا کلمات جامع و علی را علوم جامع و مرا نیز خبر فرمود علی را و منی من

نمود مرا کوثر داده و علی را سلیمان بن وحی نازل فرمود و بر علی الهام مرا با آسمان برود
 برای علی در راه آن بکشد و چهار ملازم ترفع فرمود که علی طری دید و من بطرف علی نگاه
 میکردم آنچ و درین خیمه هم ذکر خلیفه فرمودن او تعالی علی ابن ابیطالب است و من کلام
 را در جمیع ملکات عالمان عیون غیره نیز و لیل پنجاه و دوم عیاشی است و معتبر از دست
 صادق روایت نمود که حضرت رسول نماز عشاء بر زمین خواند و بعد ازین بملکوت علی
 رفت و قبل از صبح باز زمین تشریف آورد و نماز صبح بر زمین خواند و لیل پنجاه
 و بیستم آنچه علی ابن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق روایت فرموده که حضرت
 رسول فرمود که چون در شب حراج من پرست داخل شدم در آنجا زمین پاک
 سپید و ساده دیدم و پشت تیار دیدم که قصرهای بسیاری ساختند از یک شست طلا و یک
 شست نقره و گاه دست خود را می کشیدند و باز بنامی کردند و من از ایشان پرسیدم
 چرا گاه دست میکشید و گاه مشغول به بنای قصر میشوید گفتند ما با انتظام خرج
 می کنیم پریم خرج شما چه چیز است گفتند خرج ما این است که بنشین در دنیا
 بگویند سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ چون
 آنها این کلمات میگویند ما با قصرهای آنها می سازم و چون موقوف می کنند ما هم
 ترک موقوف می نمایم و لیل پنجاه و چهارم آنچه شیخ طوسی در بسند معتبر
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول از حضرت علی
 فرمود نمایا علی بدستیکه مرا با آسمان بردند در هر یک از آسمان فرشتگان استقبال کردند
 و اخبار آنها بمن دادند تا اینکه جبرئیل بسیار فرشتگان بن ملاقات کرده و همه ایشان گفتند

که اگر تمامی مردم بخت علی اتفاق می نمودند حق تعالی بجهنم را خلق نمی فرمود و آه و درین
 خبر است که آنحضرت بجنسرت امیر فرمود که در بخت مقام ترا و تعالی بمارسانید یک در آن
 وقت که بالائے آسمان بروند یک در آنوقت که بالائے عرش بروند و چون آنحضرت بر قوم
 جمع مبعوث شده است لیلۃ القدر را وقتیکه بمن مخصوص کرد و شمارا بمن شریک فرمود چنانچه
 وقتیکه در ملا علی از حق تعالی مناجات کردم صورت همراه من بود آنچه برائے تو از خدا
 خواستم از بزرگوارها سبقت آن بتو عطا فرمود بجز پیغمبری و فرمود که من بعد تو پیغمبری نیست ششم
 در وقتیکه طواف بیت المعمور کردم هفتم در باب حجت وقتیکه کفایت اهلک خواهم کرد و تو همراه
 من خواهی بود و درین خبر است که حضرت از فضیلت خود بر تمام مردان و زمان عالم
 بیان فرمود بعد خود فضیلت علی بر همه از بیان فرمود و بعد از آن فضیلت سیدة الزمان
 زمان بعد از آن فضیلت امام حسن و امام حسین و دیگران را که از اولاد امام حسین خواهند
 بر مردمان تمام عالم بیان فرمود و فرمود که یا علی من در پنج مقام اسم شمارا با اسم
 خود مقرون یافته و آن سبب اطمینان قلب انس من گردید اول شب معراج چون
 بیت المقدس رسیدم بر حجره بیت المقدس نوشته دیدم کَلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ
 رَسُولُ اللَّهِ أَتَيْتُكَ بِزُورَةٍ وَنَحْنُ نَزَّاهُ بِهِنَّ مِنْ أَزْجَرِيلَ پرسیدم وزیرم کیست
 گفت علی بن ابیطالب دوم وقتیکه از سوره المنته گذشت نزد عرش الهی رسیدم بر
 قائم عرش نوشته دیدم کَلَّا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ مُحَمَّدٌ خَلِيبِي وَ صَفْوَتِي
 أَتَيْتُكَ بِزُورَةٍ وَ أَخِيْبِي وَ نَحْنُ نَزَّاهُ بِهِنَّ مِنْ أَزْجَرِيلَ پرسیدم وزیرم کیست
 گفت علی بن ابیطالب و خلیل بنجابه و پیغمبر که از اسید ابن طاووس روایت میکند معتبر است

امیر علیه السلام روایت سے کہ حضرت رسول فرمودہ کہ میں وہ شخص ہوں جس نے
 سے خوابیدم ناگاہ جبریل نزد من آمد و بظلمت و مہربانی مرا حرکت داد وہ گفت کہ تعظم
 بشو و سوار شو کہ پروردگار تیرا خود طلبید و ایک چارپایہ سوار آورد و دو بود کہ از
 بخلہ کوچاک از شمار بزرگتر بود و راہ یک قدم او متواتر نظر او بودہ و آن دو بازو از چوہر
 داشت و آتش براق بود من بر آن سوار شدہ رفتم تا عقبہ رسیدم و آنجا شخص ایستادہ
 دیدم و موسیٰ سر آن تلمذ ستایش و رائے شدہ بود چون مرا گیت السلام علیک یا
 اَوَّلُ السَّلَامِ عَلَیْكَ یا اَخِرُ السَّلَامِ عَلَیْكَ یا حَاشُو جبریل یا گفت
 جواب سلامش من بر جواب گفتم و علیک السلام و کلامی کہ گفتم چون در میان عقبہ رسیدم
 آنجا شخصے دیکرا ایستادہ دیدم کہ موسیٰ سرش سپید و مجعد بود آنہم چون مرا دید مثل شخص اقل
 بر من سلام کردند من ہم حسب ما جبریل جواب سلامش را دادم پس او با من گفت سر مرتبہ کہ
 رعایت علی باید کنی چاہو مقرب در گاہ پروردگار است چون داخل بیت المقدس شدم
 در آنجا شخصے بسیار خوشتر و مسپید رنگ و خوش قامت بنظر رسید آنہم بر من بھمان
 عنوان سلام کردند و من بامر جبریل جواب سلامش را دادم باز آنہم سر مرتبہ گفت یا محمد
 رعایت حرمت وصی خود علیٰ مکن کہ او مقرب پروردگار و بر خوش کوثر امین و صاحب شکافت
 بہشت است پس من از براق پائین آمدم و جبریل دست مرا گرفتہ بہ مسجد بیت المقدس
 داخل نمود آن مسجد گسائی مملو بود کہ من آنہارا نشناختہ بودم جبریل مرا پیش صفیاء میرد
 ناگاہ از بالا سے سر خود آواز سے شنیدم کہ اسے محمد ایستادہ شو پس جبریل مرا مقدم نمود
 و من بآن جہاں نماز ظلمت بعد از اذان و آنجا از دیوانی از مر واریہ بطرف آسمان اقول

نهاده شد و جبریل دستم را گرفته بالا رفت چون نزدیک آسمان اول رسیدم دیدم تمام
 آسمان از پاسبانان و شهاب ملو است این سخن بسیار طولانی است و شخص اول
 را جبریل است گفته و شخص ثانی را عیسی و ثالث را آدم و در این خبر است که جبریل
 در آسمان خارا زد و ملک پر سید همراه تو گیت جبریل سم نهاد که عرض کرد ملک پر سید
 که آیا میبوشاشد جبریل گفت بلی آنوقت دروا کردند و مرجا گفتند و در آسمان
 اول تا آسمان ثانی خرد بان یا توت گذشتند که مرتجع از دبر جبریل و دو در آسمان
 دوم هم بعد همان گفتند و مرجا گفتند و در آنجا زرد بان نور گذشتند شد
 و همچنین تا آسمان ششم و در آنجا صدای عظیم شنیدن آنحضرت پر سیدن از ان
 و جواب جبریل که او از درخت طوب است باشتیاق حضرت همان آوازی کند و
 عرض و شرف آنحضرت و سکین دادن جبریل گفتن که بیکرت تو اینجا رسیدم و نه هرگز میسر
 ملک انوار است و جلال پر ایم راسته و از عید دهقان وقت او از خدا رسیدن و جواب
 آنحضرت باینکه رب العزیز و تعالی است و حق تعالی از آنحضرت که وقت
 ارا دو آمدن اینجا کدام کس یا غلیظ و جانشین خود که عرض کرد آنحضرت که است را که تو او را از ما
 سیدانی یعنی علی که برادر این هم و یار هم و هم در حق علم من و موفی و عده هاست
 منست و فرمودن حق تعالی که بعزت و جلال خود وجود و بزرگواری و قدرت خود که
 فلوقات دارم قسم بخورم که اقرار بوحانیت خود و اعتراف و تصدیق بنبوت تو قبول
 نماهم مگر با اعتقاد ولایت و امامت او یا محمد تو میخواهی که او را در ملکوت آسمانها مشاهده
 کنی حضرت عرض کرد یا ارباب اینها چطور آن را نخواهم دید او را اندر سرالاین چون نظر

کردم علی را با ملکیه تقریبین در ملا اعلیٰ مشایده کردم و از دیدن او بسیار مسرور گشتم
و گفتم بار الهی حال چشم مار و شن گردید و درین خبر ذکر کوثر است و دیدن آنحضرت که چند
مردمانی را در حلقه میزدند که آنها دشمنان علی بودند و درین خبر است که حضرت رسول
بعد واپسی ازین بحضرت امیر بشادت داد که تمام انبیاء و باب شما با وصیت کرده اند
ملا اعلیٰ تصویر و مثال شما دیده ام و تمام شکران ملا اعلیٰ شتاق زیارت شما هستند
و تمام برگزیده گان عالم بالا از خدا میخواهند که اجازت دیدن شما بآنها داده بشود و تو آنوقت
شفاعت در قیامت خواهی کرد که تمام امت با یکستاره بهتر استاده خواهند شد پس
پنجشنبه ۱۳ شمس از حضرت صادق علیه السلام سینه حبر روایت کرده اند که روزی
سجد کوفه شخصی بنزد حضرت امیر المؤمنین آمد و از آنفیه آید و استغفر من ذنوبنا
فَبَاكَ مِنْ سُلَيْكَ اسوال نمود فرمود چون حقتما لله پیغمبر خدا را از سجد الحرام به سجد
اقطعه برد و از سجد اقتضا در نیجاسیت المهور مراد است که بالاسه آسمان میباید -
جعفر بن ابی انصر حضرت را در بیت المهور برد و بکنار یک چشمه آب برده گفت یا محمد و منو
بسا و باز جعفر بن ابی ان و اقامت گفت و آنحضرت را مقدم ننوده گفت نماز بخوان
و عرو را از این تلاوت کن که پس پشت تو شکری و انما یأمنون و انما یأمنون که تعداد آنها بجز
خداست تعالیٰ که میداند و صفت اقل تمام پیغمبران بودند مثل حضرت آدم و نوح
و هود و ابراهیم و موسی و عیسی و غیرهم پس آنحضرت مقدم ایستاد و تمامی انبیاء اقتدا
با آنحضرت کردند در آن وقت حضرت اقدس با منی بزرگ حضرت کی فرمود که یا محمد از تمام
انبیاء که آنها را پیش تو فرستاده ام سؤال کن که آیا شما را الهی خدا که بگذراند که ای سجد

بوقت گداز که در خبر یک چشمه حرام
نمود است با این خبر حاجت شما آید
درست بخواب و چشمه نغمه و ده شما
در کوشش است

پس در آنوقت در وسط خود را بطرف آنها کرد و پرسید کہ شما با چه چیز شهادت میدہید
گفتند ما بہر شہادت میدہیم کہ خدا واحد و یکتا است و احدی با او شریک نیست
و گواہی میدہیم باینکہ تو رسول خدا هستی و علی و عی و ابراہیم و موسی است و گواہی
میدہیم کہ تو بہترین انبیاء و علی بہترین اوصیاء است و خدا از ہر مایان در باب تو علی
عہد و پیمان گرفتہ و دلیل پنجابہ و ہفتہ پنجم بند معتبر از حضرت موسی ابن جعفر
مر ویست کہ حضرت رسول فرمود کہ در شب معراج جبرئیل مرا نزد درختی برد کہ ظہرش
در درگی و تاریکی نمیدہ بود و ہم برہر شاخ در برگ و میوہ آن درخت یکتہ درختہ نمول
بود و یک نور خدایان درخت احاطہ کردہ بود جبرئیل گفت ہمین سدرۃ المنتہی است
و پیش از تو بہر تقدیر کہ پیغمبران گذشتہ اند کہسے ازین مکان تجاوز نکردہ و لیکن در شیت
موقعائے مقدر شدہ کہ ترا بالا ترا از اینجا ببرد و تاکہ از آیات بزرگ خود بتو بنمایند پس میداد تا
خلسن و ثبات قدم باش تا بآن تو گرامت ہا سے آہی کامل شوند و بقرب حق تعالی
فائز بشوی بعد ازین من بالا تر رفتم تا اینکہ زیر عرش الہی رسیدم و در آنجا یک پرہہ بہتر را
من آوردند شد کہ توصیف نور کو نمیدانم و بہائے آن نمکن نیست من بآن پردہ آوردم
و آن پردہ بالا کشیدہ شد تا اینکہ من غلو تخاصم شد من را پردہ دار خدم و در درم عزت بقوت
شہید رفعت پردہ افتاد و دم و تابا سے رسیدم کہ آواز فرشتگان بآن مکان غیبی
در آنوقت از خودی نمود و در گشتہم از لہجہ و درین خبر ذکر مراتب و مقامات حضرت ابراہیم
و ذکر قتل حضرت و قتل اباہن مظلومین حسن و حسین و حکم مزدوج صدیقہ کبریٰ با ابراہیم
و گفتگو ہنگامہ در درجات و جنات تفسیر آن باینکہ در سرا و حضور کردن و ہائے

خود برائے نماز جماعت ہمراہ حضرت وانکہ در بیت آنحضرت رفتن و بعد یک نماز انتظار
نماز دیگر کردن اظہار اسلام اطمینان نمودن کورت **دلیل پنجاہ و ششم** آنچہ پسند معبرین
از ابن عباس مرویست کہ حضرت رسول فرمود کہ چون مرا آسمانها بروند من از بیچ
آسمانے نگذشتم مگر اینکہ فرشتگان از من انحال علی ابن ابیطالب پرسیدند و از من
گفتند یا محمد چون برین تشریف بری علی ملاو شیعیان اورا از اسلام برسان
و این خبر ہم ملولانی است و درین خبر ذکر طے کردن آنحضرت ہفتاد و پنج را و تاکید
در باب علی و خلافت و وصایت ایشان و وعدہ شفاعت برائے دوستان پیغمبر
و عقد سیدہ با علی و پیدا کردن امامین جنین علیہما السلام از بطن آن مکرم بہت حقیقتی است و آنحضرت
و قسم او تعالیٰ بہ بلند کردن علم شیعیان بطرف قائمہ عرش خود و ادخال ایشان جنت
و غیرہ مذکور شدہ است **دلیل پنجاہ و نہم** حدیثی است کہ این معتبر علی بن ابی طالب
حضرت رسول خدا روایت فرمودہ کہ آنحضرت فرمودند کہ چون مرا بالائے آسمان بروند
من در آنجا قصرے از مروارید دیدم و بر داند آن قصر از طلاست و درخشندہ بودند پس
بر ما وحی فرمود کہ این قصر علیست **دلیل شصت و ششم** آنچہ عیاشی روایت کریمہ کہ در
ابطخ حضرت رسول بود کہ در شبے ناگاہ جبرئیل براق از آسمان آورد و بر آن نزل
عافہ نوزبتہ بودند چون براق را نزدیک آوردند و حضرت رسول خواست کہ سوار
شود براق نگذاشت کہ سوار شوند پس جبرئیل چنان طلبا آنچہ براق زدند کہ از جسم آن
عرق ریختن گرفت و گفت ساکن شو کہ این حضرت محمد است رنج و درین خبر کثرت
برای آنحضرت آسمانها در فرشتگان یکی گرفتند جبرئیل بر آسمان اول و مرتبہ

همچنین بر بر آسمان از حصول اذان یک فصل گفتن و هم اذان بر آسمان بستم و بعد
 اذان امامت آنحضرت ملکه و پیغمبران را و بر دن حیرت اذان آنحضرت را تا بقا و عرض کن
 که بالا تشریف ببری و بر دن حقایق آنحضرت لبر جا که منظور او بود و ذکر ولایت و خلافت
 امیر المومنین و دلیل شخصیت و یکم انچه علی ابن ابراهیم بسند معتبر نقل کرده
 که حضرت رسول فرمودند که چون من در بهشت رسیدم در آنجا درخت طوبی را دیدم
 که اصل آن در خانه علی ابن ابیطالب بود و در بهشت استیج مکانی نبود که شانه
 ازان درخت در آن نرسیده باشد الخ و درین خبر که میوه آن درخت است
 و اینکه چار نه ازان خارج شده یک از آب خالص یک از شیر یک از شراب یک از
 شهد و دلیل شخصیت و دوم ابن بابویه در بسند معتبر روایت کرده که حضرت
 رسول فرمودند که چون بالائے آسمان رفتم عرق من ریخت و ازان گلاب غلوق شد
 و درین خبر مذکور است که ازان کل غلوق شده و در دریا ریخته شد پس ماهی و دهموس
 هر یک خواستند که بگیرند پس فرشته آمد و تحفیه نمود که نصف از ماهی و نصف از دهموس
 باشد و دهموس یک حیوان است که سرش عریض و ذنب آن باریک میباشد
 و در آب گل میپای میشود و از زمین سبب آنجی که اگر گل برگ سبز میباشد نصف آن
 مشابیه ماهی و نصف مشابیه دهموس میباشد و دلیل شخصیت و سی و هفتم خبر است
 که ابن شهاب آشوب روایت کرده که در شبی که حضرت رسول بمعرج تشریف برد
 بودند حضرت ابوطالب آنحضرت را بمقام آنحضرت ندید و بسیار تفتش نمود و بعد ازان
 بنی هاشم را جمع فرمود و گفت شما را مطلع باشید اگر تا صبح آنحضرت پیدا نشد پس من

تکوا که شید هر که از دشمنانش خواهم بخت بقتل خواهم رسانید و ابوطالب و عین ترو
 و فکر بود تا آنکه آنحضرت بخانه ام بانی خواهر امیر المومنین از آسمان فرود آمد ابوطالب
 آنحضرت را دید بسیار خوشحال گردید و دست آنحضرت گرفته بآرد و بنی هاشم و بنی محمد را
 آورد و تیغ از نیام کشید و گفت از بنی هاشم که تیغهاست خود بر کشید از آن بکفار و غیر
 خطاب فرمود که اگر اشب محمد را ندیدی یک را از شما بازنده نگذاشته چه چون اخبار معراج
 کانهای بیرون از حد و شمار می باشند بدگوش و جمع آنها نیز و هشتم و براسه نصف خیمه و
 ناقه بصیر کفایت میکند آنچه ذکر نموده ام که این همه اخبار مخصوص سر کجده و پنجم بر معراج
 جسمانی در حالت بیداری آنحضرت میباشد و این اخبار یک قطره از بحر ذخار و از انداز
 شریوار میباشد که از طریق خاصه ذکر نموده شد و همچنین علاوه از کتب معراج است جماعت و اکثر
 کتب ایشان احادیث بسیار و روایات و اخبار بسیار و مخصوص این مطلب که است و مخصوص
 صحاح ایشان نیز از اخبار میباشد که کفایت و اثبات طهارت کن چنانچه از کتب او چنین است و مسلم و کتب
 و غیره بعضی اخبار را ذکر می نمایم تا سبک و یاد و مقدار سونین و موجب قلع و قمع و رفع شبهات منافقین گردد
دلیل اول از بخاری که او از حضرت ابو ذر روایت نموده حدیث ثانی از بنی
 بکیر قال حدثنا الکلیث عن یونس عن النبی مهلب عن انس بن مالک
 قال کان ابو ذر یحدثنی ان رسول الله علیه و سلم
 قال فی سحره منی و انما کذا فذل جبرئیل و بعد کلامه قال فخرج
 من الی السماء الخ یعنی حضرت ابو ذر گفت که حضرت رسول فرمودند که من در که
 در خانه خود بودم که سقف خانه شکافته شد و جبرئیل نازل گردید و بعد از غسل قیام باب

در این کتاب از شیخ محمد باقر
 در این کتاب از شیخ محمد باقر
 در این کتاب از شیخ محمد باقر

از مزم و غیره فرموده که مرا بآسمان و نیار و درین خبر ذکر گفتن جبرئیل بخازن براه که در کشتا
 و پرسیدن آن آیا همراه تو کیست و جواب دادن جبرئیل که بے حضرت نیست
 و پرسیدن آن که آیا مبعوث شده است و گفتن جبرئیل بے و در کشودن آن و بالا رفتن
 آنحضرت و ملاقات با آدم و در زمین و بسیار آنحضرت دیدن اظهارش و نظر کردنش گاهی به سمت
 راست و خندان شدن و گاهی به سمت چپ و گریان شدن و رفتن به سمت آسمان و
 ملاقات با نبیاء دیگر و بالا رفتن آنحضرت تا آواز قلم ملائکه شنیدن و وجوب پنجاه نماز
 و استقامت موسی از آن تخفیف خواستن آنحضرت با اشاره موسی و تا به پنج رسیدن مذکور
 است نیز قول مقتضای **هِيَ خَمْسُونَ وَكَأَيُّهَا لَقَوْلُ لَدَيْ**
 و غیره مذکور است پس آیا میتوان شد که اینصورت خواب باشد دلیل و وهم ایضا
فِي الْبَحَارِ حَدَّثَنَا هَدُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا هُمَامٌ عَنْ قَتَادَةَ قَالَ
لِي خَلِيقٌ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهْشَامٌ حَدَّثَنَا قَتَادَةُ
حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ قَالَ قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ
عَلِيٍّ لِي بَيْنَنَا أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ بَيْنَ النَّائِمِ وَالْقِطْطَانِ فَذَكَرَ رَجُلَانِ
رَجُلَيْنِ فَأَتَيْتُ بِطَلَسْتِ مِنْ ذِكْرِ هَذَا الْحَدِيثِ روایت از مالک بن صعصعه است
 که آنحضرت میفرمود که من نزد یک غایب کعبه بودم و در حالتی که در زمین خواب و بیداری بودم که
 شخص ما در میان دو شخص بود که هر دو پس از آن بودند بیک طشت از طلا و درین خبر نیز ذکر
 شش بلبل و شش تن قلب غیر مذکور است و درین خبر ذکر باقی و اینکه او را به است کوپا
 از قاتر و بلند تر از سحر و نیک آن پیدا است و رفتن آنحضرت با جبرئیل تا آسمان دنیا

و پسیدن فرشتگان بهشت و جواب جبرئیل و داشتن در و بالا رفتن و ملاقات با اوست
 و همچنین تشریف بردن آنحضرت با آسمان دوم و جواب سوال مثل سما اول و ملاقات
 بعیسی و یحیی ابنا الخالد و همچنین بساط بیستم سوال جواب جبرئیل مثل سما اول و ملاقات به یوسف
 و در چهار ملاقات با ادریس و در آسمان پنجم ملاقات به یارون و در آسمان ششم
 ملاقات به موسی و یسار موسی و گفتن ایشان که زیاده از است و زن جوان نسبت
 با است من و اهل جنت خواهند شد و در آسمان هفتم ملاقات بحضرت ابراهیم و مرقد شدن
 بیت المعمور بر آنحضرت و سوال نمودن آنحضرت از ان و جواب جبرئیل این
 بیت المعمور است و هفتاد و نه فرشته هر روز در آن نماز میکنند و چون خارج میشوند
 دیگر در آن عود نمیکنند و بلند شدن سدره المنته برای آنحضرت و نطق آن مثل
 قلال و حیر و بزرگ آن مثل گوشه های قیل بودند و اصل آن چار تا نه جاری بودند
 و تا ظاهر و در تا باطن و سوال آنحضرت از جبرئیل و گفتن جبرئیل که هر دو ظاهر و باطن
 پس فرات ریل است و باطن پس آن در حقیقت باشد و ذکر و جواب پنجاه نماز
 و تحقیر شدن آن سبب سفارش موسی و عرض کردن آنحضرت از او تعالی و تحقیر
 و ده هر مرتبه تا اینکه پنج تا باقی ماندند و باز شفاعت موسی و طلب تحقیر و تسلیم گفتن
 آنحضرت و ندای خدا تعالی باینکه من یکشنبه زاید حساب خواهم کرد و غیره میباشد
 و لیل شیوم ایضا فی البخاری قال حدثنا هذیه بن خالد قال
 حدثنا هذیه بن یحیی حدثنی عن أنس بن مالک عن عائشة
 ابوصعصع عن النبی صلی الله علیه و آله الحدیث عن لیلنا

آنحضرت مذکور است و نیز آن هم مذکور است که آنحضرت فرمودند که شک من در اینکه
من دیدم آن را و در آخر این خبر از ابو بکر و انس مذکور است که حضرت فرمودند که ملک
از وصال مدینه را حراست و حفاظت می نمایند و لیل بن جهم ایضا در البخاری عن قال
حدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَدَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ عَنْ يُونُسَ بْنِ زُهَيْرٍ وَحَدَّثَنَا
أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَيْبَةَ قَالَ قَالَ
الْبَيْهَقِيُّ بْنُ قَالِبٍ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ فَرَجَعَ مَقْفُ بَيْتِي أَنَا بَيْتُكَ فَذَلَّ جَبْرَيْلُ فَفَرَجَ صَدْرِي لِي مِنْ
بِهِم أَرَأَيْتُمْ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ است که حضرت رسول خدا فرمودند که سقفت خانه من
در مکه شکافته شد و جبرئیل نازل گردید و قصه شوق صد غسل و شستن غیر مذکور است
و بدون جبرئیل آنحضرت با اسما و ملاقات با انبیا علیهم السلام و بلند می آنحضرت
تا اینکه آواز قلهای طلک نشیدند و ذکر و جوب پنجاه نماز و تحفیت در آن و با هر اشاره
سوی است و تحفیت و تحفیت شدن پاره پاره اذان تا به پنج میل و در علم تحفیت
و پنج فرمودن حق تعالی هِیْ خَمْسُونَ لَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَائِي
و بعد تحفیت خواستن موسی از پنج فرمودن آنحضرت که در کرم و شرم آید و نقل آنحضرت
بدرقه شسته و پوشیدن روان آن را و فرمودن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
که من آن را نمیدانم و داخل آنحضرت بهجت و اینکه در جنت قبه ایست و فرمودند در زمین
آن از مشک بزرگتر است و لیل ششم ایضا در البخاری حدَّثَنَا
عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُسْلِمُ بْنُ شُرَيْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ

إِنَّهُ قَالَ مَوَعْتُ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ يَقُولُ لَيْلَتَا أُسْكِرَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ
 مَسْجِدٍ لَكُمَا جَاءَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُحَالِيَ هُوَ نَارِيحُ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ فَقَالَ أَوَّلُهُمْ هُوَ الْحَارِثُ رَوَيْتُ عَنْ شُرَيْكٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ
 أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَوَيْتُ عَنْهُ أَنَّكَ دَرَسْتَ بِالسَّيِّدِ كَعْبٍ وَرَفَعْتَ أَنْخَضْتَ سَلَمَهُ لَفَر
 آمَدَ قَبْلَ زَوَلِ وَحْيٍ بِأَنْخَضْتَ دَرَجَاتٍ أَنْجَنَابٍ وَرُخُوبٍ بُوَدَّ مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِسْ كَفَتْ
 أَوَّلَ إِشْهَانٍ كَيْسَتْ أَنْخَلْ تَأْخِرُ خَيْرُ كَعْبَةٍ مَعْرَاجٍ بِيَانٍ نَمُودَهُ اسْتَ كَمَ بَعْدَ زَيْنِ مَرْتَبَةٍ
 ثَانِيَةٍ وَشَبَّ دِيكَرَ أَنْهَابِشِ أَنْخَضْتَ آمَدَ دَرَجَتٍ دِيدَ قَلْبٍ مَبَارَكِ أَنْخَضْتَ وَجْهَهُمْ
 مَبَارَكِ خَوَابِيْدَهُ بُوَدَّ وَوَرَحَاتِيكُمُ شَهْمِ مَبَارَكِ خَوَابٍ نَمُودَهُ بُوَدَّ قَلْبٍ قَدَسٍ مَبِيدٍ بُوَدَّ
 دَرِينِ خَيْرِ عَمَلٍ فَكُلَّ قَلْبٍ مَبَارَكِ شَقِ لَطِينٍ وَعَرَجِ أَنْخَضْتَ بِأَجْبَرِئِيلَ بِأَسْمَانِهَا وَتَمَّ
 بِإِوَاتِيهِ وَمَلَأَتْ أَنْبِيَاءُ غَيْرُهُ مَذْكُورُ اسْتَ وَوَجُوبِ نَجَاهِ نَمَازٍ وَاشَارَةُ مُوسَى بِأَسْتَدَارِ
 تَخْفِيفِ بَرِيَادَتِي أَتَمَّكَ دَرِينِ خَيْرِ اسْتَ كَمَا أَنْخَضْتَ وَدَرِينِ قَوْلِ نَظَرِ جِبْرِئِيلَ نَمُودَهُ كُوِيَا از
 جِبْرِئِيلَ مَشُورُهُ فَرُودَ وَاشَارَةُ وَادِنِ جِبْرِئِيلَ هَمَّ بِأَنْ كَمُتْصُوصٍ بِأَيْنِ خَيْرِ اسْتَ وَتَخْفِيفِ
 شَدَنِ أَنْ بَدَعَا سَ أَنْخَضْتَ وَبِهِرْ مَرْتَبَةٍ وَتَأْتِي أَنْكَ بَنَجٍ بَاقِي مَانَدٍ وَلِيلِ مَقْتَمِ بِنَا
 فِي الْخَارِي قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَعْدٍ
 حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
 قَالَ لَيْسَى كَلْبَةُ الْأَسَدِيِّ رَأَيْتُ مُوسَى الْخَارِثِيَّ رَوَيْتُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ
 كَمَا أَنْخَضْتَ فَرُودَ وَدَكَ دَرَشْتَ حَرَجَ بِمُوسَى مَلَقَاتٍ نَمُودَهُ وَوَلِيَا أَنْخَضْتَ وَمَلَقَاتٍ
 بِسْ وَوَلِيَا أَنْخَضْتَ وَغَيْرُهُ مَذْكُورُ اسْتَ وَتَأْتِي أَنْكَ بَنَجٍ بَاقِي مَانَدٍ وَلِيلِ مَقْتَمِ بِنَا

عَنْهُ سَمِعْتُ عَنْ قُتَادَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْعَالِيَةِ حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ
 این روایت از ابن عباس است که در تویل آن ذکر فرمودن حضرت رسول است
 در قصه شب معراج ملاحظه حضرت آدم و حضرت عیسی و مالک خازن جهنم و دجال و کور
 است و لیل یستم ایضا فی البخاری حَدَّثَنَا هَدُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا
 هَمَّامُ بْنُ أَبِي عَجْجَةَ عَنْ قُتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ ابْنَ حَصَصَةَ
 إِنْ نَبِيَّ اللَّهِ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ ثُمَّ صَعِدَ حَتَّى رَأَى السَّمَاءَ
 الثَّانِيَةَ الْخَامَةَ رَوَيْتُ هَمَّامُ بْنُ مَالِكٍ ابْنُ حَصَصَةَ است که درین ذکر تشریف بری آنحضرت
 به معراج و صعود و آنجناب با سمانها تا اینکه با سمان ثانی رسید و استفتاح در آن آسمان
 و رسیدن ملائکه و غیره و ملاقات بحضرت عیسی و یحیی علیهما السلام مذکور است و ایضا
 فِي حَدِّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ابْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا هَمَّامُ عَنْ مُعْتَمِرٍ وَحَدَّثَنَا يَحْيَى
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ زُهَيْرٍ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ
 الْمُسْتَكْبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ لَنَبِيِّ لَيْلَتَنَا مَوْرِي بِي لَقِيْتُ مُوسَى
 درین خبر نیز ذکر فرمودن آنحضرت و ملاقات حضرت موسی و عیسی و ابراهیم مذکور است
 و ایضا فِي حَدِّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ زُهَيْرٍ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ
 أَحْمَدُ ابْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 قَالَ ابْنُ الْمُسْتَكْبِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيْلَتَنَا مَوْرِي بِي يَأْتِيَا بِقَدْحَيْنِ
 و تَجْمَرَيْنِ وَ كَبَيْنِ لَمْ يَزَلْ ابْنُ زُهَيْرٍ شَاهِدًا بِسَمْعِهِ وَ ابْنُ زُهَيْرٍ
 ابو هریره روایت می کند که در شب معراج که آنحضرت به بیت المقدس تشریف برده

بودند و قدح پیش آنحضرت آورند یکی از شراب و یکی از شیر و آنحضرت کانه
 شیر گرفت آنرا و لیل هم و فیهما حد ثنا احمد بن صالح قال
 حد ثنا ابن وهب قال أخبرني يونس عن ابن شهاب قال قال أبو سلمة
 سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت النبي يقول لما كذبني قريش
 قلت في حجر فجاءني بيت المقدس فطفت بخبرهم عن أبياتهم
 أنا أنظر البين خبر جابر بن عبد الله است كه سگوید كه آنحضرت فرمودند كه چون
 قريش تكذيب من نمودند پس من در مقام حجر ایستادم و او تعالیٰ بیت المقدس را
 با ظاهر فرمود پس شروع كردم به اخبار و سان علامات او در حالیکه من بطرف او
 نگاه میکردم و لیل هم و فیهما حد ثنا ابن بکیر قال حد ثنا
 اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن یحییٰ بن سالم عن ابن عمر عن
 جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله يقول ان من خبرهم از مبارات
 بطریق دیگر و مثل سابق خوب است بمشغول و احد مذکور و فیهما حد ثنا قال عبد الله
 أخبرنا عبد الله قال أخبرنا يونس عن الزهري قال قال ابن مالا كان
 أبو خريجة حدثت رسول الله قال فرج سيفي وأنا مكد فذل خبري
 ففرج صدري ثم غسلك بماء زمزم و درین خبر حضرت فرمودند كه بعد از غسل
 صدر و ملو كردنش و ماست و ایمان دست مارا گرفته و تابه آسمان اول بر دین آسمان
 دنیا پس مدغازن گفت در آسمان و اگر لیل یا زود هم و فیهما حد ثنا
 انما جعل حد النبي عن سلمان عن شريك بن عبد الله بن أبي نمر قال

سَمِعْتُ كَسَّ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُنَا عَنْ كَيْلَانَ أُمِّي بِالْبَيْتِ الْمَدِينِيِّ رَوَيْتُ
 از شریک ابن عبد الله ابن ابی نمر است و مضمونش که مثل سندال منکر است مثل
 خبر سابق مروی از همین شریک است یعنی قول راوی که گفت فیما یرونی قلیده الثقی
 نَامَ عَيْنَاكَ وَكَيْنَا مُقَلْبَهُ كَذَا لَيْتَ لَكَ لَيْتَ لَكَ لَيْتَ لَكَ لَيْتَ لَكَ لَيْتَ لَكَ
 نَامَ قُلُوبُهُمْ مُوَافِقٌ مُنْكَرٌ وَلَكِنْ مُتَقَرِّبٌ إِلَى نَسَبٍ نَجْدٍ وَنَجْدٍ وَنَجْدٍ وَنَجْدٍ
 انشاء الله تعالی و در صحیح مسلم نیز انبار مثبت مطلوب و احادیث دال برین مطلب کور
 است چنانچه در صحیح مسلم است و دلیل دوم از سلم حدیثنا شیطان
 ابْنُ قُرَيْشٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا ثَابِتُ الْبُنَاتِيِّ عَنْ أَنَسِ
 ابْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَتَيْتُ بِالْبُرَاقِ وَهُوَ دَابَّةٌ أَبْيَضُ لَحْمٌ وَدَرِينِ خَر
 صَعِدَ وَانْحَضَتْ بِرَأْسِهَا وَمُطَاقَاتُ بَانِيَاءَ وَذَكَرَ وَجُوبَ نَجْدٍ نَزَلَ وَسَفَارُشَ حَضْرَتِ سَيِّدِنَا
 در باب تخفیف خوانستن بعنوان مذکور در اخبار سابقه و باقی ماندن پنج نماز و غیره مذکور
 است و دلیل سیم و هم وَفِينَا يَصْلَحُ حَدَّثَنَا هَارُونُ ابْنُ سَعِيدٍ وَابْنُ
 قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ وَهُوَ ابْنُ دَالِ قَالَ حَدَّثَنِي
 شَرِيكُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الرَّيَّانِيُّ أَنِّي قَدِمْتُ قَالَ سَمِعْتُ كَسَّ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُنَا
 عَنْ كَيْلَانَ أُمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَسْجِدِ الْكُعْبَةِ إِذْ
 جَاءَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ هُوَ نَائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ سَأَلَ عَنْ
 بِقِصَّةِ حُجْرٍ حَدِيثِ ثَابِتِ الْبُنَاتِيِّ وَقَدْ مَفِينِ شَيْئًا وَآخِرُ رَاحَةٍ وَتَقْصَرُ
 خبر هم از شریک است و سلم در صحیح خود بعد ذکر این خبر میفرماید که شریک مذکور در روایت

خود تقدیم و تاخیر نموده است و زیادتى و کمى کرده است و دلیل چهاردهم و فیهما
 حَدَّثَنَا ابْنُ حُرْمَلَةَ ابْنُ يَحْيَى الْجَعْفَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ أَخْبَرَنِي
 يُونُسُ بْنُ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ أَبُو ذَرٍّ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَ فَرَجَ سَقْفُ بَيْتِي لَوْ دَرَجَ نَجْرٌ وَغَسَلَ قَلْبُ بَارِكٍ زَادَ مِنْ شَوْقِ طِينٍ غَيْرِ
 وَصَعِدَ أَنْصَرْتُ بِأَسْمَانِهَا وَمَلَقَاتِ بِأَنْبِيَاءِ وَفَرَسٌ شَدَنَ بِرِجْلَيْهِ حَضْرَتِ
 بَعْدَ سَعَى وَشَفَاعَتِ حَضْرَتِ مُوسَى نَمَازِ بَخِجْكَانَهُ يَوْمِيَهُ وَسِيرَ فَرَسُودَنَ جَنَّتِ ذَكَرَ فَرَسُودَهُ بِ
 وَدَلِيلٍ بِأَنْزَوِهِمْ وَفِيهِمْ أَيْضًا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُكَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَعْلَمَهُ
 قَالَ عَنْ مَالِكِ ابْنِ صَعَصَعَةَ جُلَّ مِنْ قَوْمِهِ قَالَ قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِنَّا عِنْدَ
 الْبَيْتِ بَيْنَ الدَّامِرِ وَالْيَقْظَانِ إِذْ تَهَمُّتُ قَائِلًا لَا يَقُولُ لَوْ دَرَجَ نَجْرٌ وَغَسَلَ قَلْبُ بَارِكٍ
 شَوْقِ غَسَلَ رِجْلَيْهِ مِنْ غَيْرِ ذَكَرَ سَوَارِي رِاقٍ وَكَيْفِيَّتِ أَنْ وَفَرَسٌ أَنْصَرْتُ وَصَعِدَ
 بِأَسْمَانِهَا وَمَلَقَاتِ بِأَنْبِيَاءِ وَفَرَسٌ نَمَازِ بَخِجْكَانَهُ ذَكَرَ كُورِاسَتِ وَحَاضِرَ كُرْدَنَ وَوَقُظَرُونَ
 سَكَنَ بِرِجْلَيْهِ وَدَرَجَ مِنْ شَرَابٍ وَنُوشَ فَرَسُودَنَ حَضْرَتِ لَيْسَ رَأَوْ مَظَاهِرَ تَهَارِ چَارِكَانَ
 وَوَتَا ظَاهِرِي وَوَتَا يَاطْنِي وَتَاوَلِ جَبْرِيلَ بِأَيْنِكَ بِرِدْهِ رَأَوْ يَاطْنِي وَجَنَّتِ وَسِيرَ وَظَاهِرِي
 بِجَنَّتِ وَفَرَسٌ حَبِيبًا شَدَنَ وَبَلَدَ شَدَنَ وَزَادَ كُشْتَنَ وَوَدِيدَنَ أَنْصَرْتُ بَيْنَ الدَّامِرِ
 رَأَوْ كُشْتَنَ جَبْرِيلَ كَمْ هَفَاؤُهُ هَذَا فَرَسُودَهُ هَرُودَ وَخَلَّ يَشُونَهُ وَبَعْدَ بَعْدَ بَعْدَ آيَتِ
 وَوَتَا ظَاهِرِي وَوَتَا يَاطْنِي وَتَاوَلِ جَبْرِيلَ بِأَيْنِكَ بِرِدْهِ رَأَوْ يَاطْنِي وَجَنَّتِ وَسِيرَ وَظَاهِرِي
 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُكَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مَعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي

قَتَادَةُ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَذَكَرْتُكُمْ وَأَيْنَ خَيْرٌ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ
 وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ
 الْمَشْنَةِ وَابْنُ إِسْحَاقَ قَالَ ابْنُ الْمَشْنَةِ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا
 شُعْبَةُ عَنْ قَتَادَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْعَالِيَةِ يَقُولُ حَدَّثَنِي ابْنُ عَجْرٍ نَيْبُكُمْ
 يَحْيَى بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِ ابْنِ زَيْدٍ ابْنِ عَبَّاسٍ
 اسْتَدْرَجَ خَيْرَ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ
 مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ
 حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ الْحَمْدِ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ الرَّضِيَ عَنْهُ قَتَادَةَ عَنْ
 أَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَجْرٍ نَيْبُكُمْ عَبَّاسٌ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَرْتُ لَيْلَةَ الْكَرْبَةِ عَلَى مُوسَى بْنِ عَمْرٍاءَ الْخ
 ابْنِ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ
 مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ
 مَوْلَى وَحُضْرَتِ عِيسَى بِالْعَلِيَّانِ بَرْدُ وَبَرْدُ الْوَارِثِ بِفَرْقِ سِيرٍ أَسْبَقَ ابْنِ زَيْدٍ وَرَأْسُ
 خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ
 وَفِينَا أَيْضًا حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ رَجَاءٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ
 عَنْ جَابِرِ بْنِ رَسُولٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَرَضَ عَلَيَّ الْكَرْبَةُ الْخ
 وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ
 مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ وَرَأْسُ خَيْرٍ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ

است که آنحضرت فرموده اند راایت جبرئیل فاذا اقرّب من رايت به شبهها
 و حیثه فی رايت ابن زحر حیث ابن خلیف فلا یتم فرماید که من دیدم
 جبرئیل را پس اواز آنچه من دیدم مشابهه است و در روایت ابن زحر و حیه بن عقیق مذکور است
 و لیل است و فیه ایضا حدیثی عن محمد بن رافع و عبد الله بن حمید و تقاربانی
 اللفظ قال ابن رافع حدّثنا و قال عبد الله حدّثنا عبد الله الزرقانی قال حدّثنا
 محمد بن الزهری قال حدّثنی سعید بن مسیب عن ابنی هاشم قال قال
 النبی حیدر استری لی فقیئت موسی علیه السلام و درین خبر نیز ملاقات آنحضرت با انبیا
 در شب حران مذکور است و بیان علیه خضرات انبیا و غیره مذکور است و فیه ایضا
 حدّثنا ابو یزید بن ابی شیبہ قال حدّثنا ابو اسامه قال حدّثنا مالک
 بن مغول و حدّثنا ابن قریب و زهیر بن سحر و جمیعاً عن عبد الله بن زبیر
 و الفاظهم متقاربة قال ابن قریب حدّثنا مالک بن مغول عن الزبیر عن
 ابن عبد الله عن طلحة بن عوف عن عروة عن عبد الله بن قیس قال لما اُمر رسول الله
 صلی الله علیه و آله ان یتخطی الی سیدة الملائكة و هی فی السماء السابعة
 و درین خبر ذکر شده است بری آنحضرت تا بسجده افتاد و آنوقت از ایشان سیدة مائ
 که حدّثه قال فواش من یخ هب پر فاء است طلحه مذکور است و اینکه آنحضرت را
 عطا کرده شد نماز است ثمة و ما تمسک به و بقوه و مغفرت گناهان بزرگان کسا و از امانت
 آنحضرت که شکستجا نکرده باشد و لیل است و فیه ایضا حدّثنا مالک
 ابن سعید قال حدّثنا لیت عن عقیل بن عوف عن الزهری عن ابنی سلیم عن عبد الله

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَمَّا كُنْتُ فِي
 قُرَيْشٍ قُمْتُ فِي الْحَجَّةِ وَدِينِ خَيْرٍ فَمَئِذْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَدِينِ خَيْرٍ فَمَئِذْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَدِينِ خَيْرٍ
 بَيْتَ الْمُقَدَّسِ تَكْذِيبَ مُوَدَّعٍ مِنْ دَرَمِ قَامِ حَبْرٍ أَيْ شَدَمٍ مِنْ أَوْتَعَالِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ
 بِرَأْسِ مَا ظَاهَرَ مِنْ دِينِ بَيَانِ كَاهِ يَكْرُومِ وَبِهِ قُرَيْشٌ عِلَامَاتُ وَنَشَائِدَاتُ أَنْ دَا
 بِيَانِ يَكْرُومِ وَبِهِ قُرَيْشٌ عِلَامَاتُ وَنَشَائِدَاتُ أَنْ دَا
 حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْذَرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ وَهُوَ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ
 ابْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي الْحَجَّةِ وَدِينِ خَيْرٍ فَمَئِذْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَدِينِ خَيْرٍ
 بِخَيْرٍ وَرَقَّتْ قُرَيْشٌ أَوْ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ أَوْ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَنْدَكِرُ أَوْتَعَالِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ
 مَا يَرْمُوهُ مِنْ أَرْسَالِهِ دِيمُومِ عِلَامَاتُ وَنَشَائِدَاتُ أَوْ دَا بِيَانِ يَكْرُومِ وَبِهِ قُرَيْشٌ عِلَامَاتُ وَنَشَائِدَاتُ أَنْ دَا
 خُودِ أَنْ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَنْدَكِرُ أَوْ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَنْدَكِرُ أَوْ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَنْدَكِرُ أَوْ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَنْدَكِرُ
 وَكَافٍ لِقَوْمِهِ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي رَافٍ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي رَافٍ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي رَافٍ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي رَافٍ
 عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ جُنَادٍ عَنْ ابْنِ أَبِي رَافٍ عَنْ ابْنِ أَبِي رَافٍ عَنْ ابْنِ أَبِي رَافٍ عَنْ ابْنِ أَبِي رَافٍ
 أَتَيْنَا إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ قَالَ جَبْرِئِيلُ بِالْصُّبْحِ وَدِينِ خَيْرٍ فَمَئِذْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَدِينِ خَيْرٍ
 بَيْتَ الْمُقَدَّسِ يَفْرَأُ دِيلِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَدِينِ خَيْرٍ فَمَئِذْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَدِينِ خَيْرٍ
 ابْنُ مَنْصُورٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ حَدَّثَنَا ابْنُ مَنْصُورٍ حَدَّثَنَا ابْنُ مَنْصُورٍ حَدَّثَنَا ابْنُ مَنْصُورٍ
 أَنَّ النَّبِيَّ أَمَرَ بِالْبَرَاءِ كَيْلَةَ السَّرِيِّ بِطَلْمِ اسْتَرْجَافًا فَاسْتَصْعَبَ عَلَيْهِ
 فَقَالَ لِحَبِيبِ اللَّهِ تَفْعَلْ هَذَا فَإِنَّكَ لَكُلِّمَ عَلَى اللَّهِ مِنْهُ قَالَ

و بهیچ و طاشدن با آنحضرت شش چیز یکی نماز پنجگانه یکی خواتیم سوره بقره یکی استغفرت
 گناهان کبیره و آن کسان که مشرب بخدا باشند از امت آنحضرت اند کوه است و لیل
 سی و دوم و فیه ایضاً آنحضرت تأسیلاً آن ابن حاتم عن ابن وهب قال
 أخبرني عمرو بن الحارث أن عبد الله بن سفيان أخبره أن أبا عبد الله
 حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ بْنِ عَالِيَةَ قَالَ صَلُّوا كَمَا فَرَضَتْ يَمَكَةُ وَإِنْ مَلَكَ بَيْنَ أَثْنَاءِ
 رَسُولِ اللَّهِ فَارْجِعُوا إِلَى خَيْرِ دَلَالَةٍ صَرَّحَ بِمَحْرَجِ نَمَازِ دُخَانِ وَغَيْرِهَا وَنُورِهَا
 فرشته بنجد است آنحضرت غسل قلب مبارک و جوب نماز در مکه دیگر طلب با دارد
 و لکن چون بعضی علماء اهل سنت خبر مذکور را متعلق بجرج نهید و اندک هم ذکر آن
 نمودم و لیل سی و نهم و نهم این ما ذکر نموده از وجوب پنجاه نماز و تخفیف
 لکن تا به پنج بگویند موسی در تخفیف خواندن باین سند قَالَ حَدَّثَنَا حُرْمَلَةُ
 ابْنُ إِسْحَاقَ أَخْبَرَنِي حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي يُونُسُ بْنُ
 يُونُسَ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ بْنِ عَالِيَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 آنچه درین اوراق بعضی اخبار و احادیث از جمله احادیث محرج بطریق خاصه و عام نقل
 نموده شد بمنزله لکقطره از بحار و یک فاساد از خروار بطور نمونه و نمونه ذکر شده در دو کتاب
 از شیعه و سنی نیست که در آن ذکر اذان نباشد پس بهیچت خبر و تا آمد بهیچت سنی و
 سنی نمیتواند شد که اخبار مذکوره دلالت صریح بر بودن محرج آنحضرت بیکم باشد
 در حالت بیداری دارند چه کدای خیرین اخبار و شعور متضمن لفظ یا قرینه نیست که این
 ذکر منام و خواب است و چون قاعده مقدره و مناهیه عینه از جمله معلومات و متیقنات است

بیان از محرج

کہ ذکر واقعہ بیداری را کہے عقیدہ بقید اینکہ این واقعہ بیداریست نمے کن۔ اند اقوال بانیکہ
 این اخبار و احادیث مشتمل بر ذکر بیداری نمے باشند از خیال و ہمیشہ نمے باشند
 بلکہ متبع غلط کہ با خبر از محال و مواقع کرام بود باشند معانی و تکمیل این حرف نخواہد کرد و
 آنچه معاصر نمے گوید کہ شریک بعض اشخاص متاخرین معراج منامی گشتہ میگویی کہ در بعض
 اخبار مذکور و اہانت در معراج خود و انجاد است میرگی بر برون معراج خوابے میباشد
 چنانچہ در حدیث شریک است کہ سگوید در آخر حدیث فاستیظ و هوئے
 المسبح الحرام یعنی بعد ذکر قسۃ معراج میگوید کہ آنحضرت بیدار شد در حالیکہ
 در سجۃ الحرام اشرعت داشت پس این روایت صحیح است در اینکہ قصہ مذکورہ
 در خواب واقع شد و جوایش اینکہ اول حدیث شریک خود سلم سلیم نکرده
 خود شنید کہ گوید کہ قدم فیہ شیتا و لخر زاد و نقص صحیح سلم علیہ اول صغیر
 ۵۲ دوم اینکہ درین خبر میگوید کہ جلد ثلثہ نفر قبل ان یحیی الیہ یعنی ست
 فرستہ پیش آنحضرت آمدند قبل ازینکہ آنحضرت رجوع شد و باشند و بی تاویل
 شد و بود این بین ایشان است چه باتفاق علماء و اجماع ایشان ثابت است
 کہ معراج بعد از شت است مآخذ کثیری واحد و متفرق و متواتر و حسن و قبح قبل
 و بعد قبل بعثت معلوم نیست چنانچہ حافظ عبدالحق در کتاب خود جمع بین بعضین میگوید
 کہ این حدیث باین لفظ از روایت شریک ابن ابی عمیر از انس است کہ در آن نہایت
 معمول نموده و در آن الفاظ غریبہ و کلمات و در دو تحقیق کہ روایت کرده اند حدیث اسرار یکبار
 از جناب تفسیر و آئمہ شریفین مثل ابن مسعود بابت ثابت بنانی و حماد و از زبان انس کہ

بالتحقیق حدیث
 شریک

این زیادات و الفظ را نقل نموده اند و ذکر آن ننموده اند آنچه شریک گفته است و
 شریک نزد ابی ریح عاقل نیست و نیز در معنی شرح بخاری آورده قال النور مجاهد
 فی روایت شریک او هام انکرها العلاء من جملة ما اتفقوا ان قال خالف قبل ان یقال
 الیه هو غلط لم یوافق علیه ایضاً العلاء اجمعوا علی ان فرض الضلوع
 کان لیلة الا اسراف کیف یكون قبل لوجی والکرها الخطائی و ابن حزم
 و عبد الحق و القاضی عیاض و النووی و قد صرح هو کلام المذکور
 بان شریک تقریباً لک انتهی ما اردنا نقله یعنی نووی که از اکابر علماء
 اهل سنت است میگوید که روایت شریک چند ادغام و اختلاط دارد که علماء انکار آن نموده
 و جمله آن غلطیه های که این است که او میگوید که این واقعاً قبل از نزول وحی شد و این
 غلط است که موافقت او نموده و نیز جمله ننموده اند علماء بر اینکه وجوب نماز در شب
 معراج گردیده پس قبل وحی بچه طور ممکن است و انکار نمود در روایت شریک اخطایی درین
 معزم و حافظ عبد الحق و قاضی حیا بن دینوی و کذا لک آنچه در خبر مالک بن معصود است
 از فقره بیان الثامن و الیقظان که در حالت خواب بیداری جبریل آمد و خبر پس این
 فقره هم دلالت بر بودن قصه معراج در خواب نمی کند چه در اول وقت وقوع این
 واقعه آنحضرت بآس خوابیدن و رانده بودند و ببالش استرحت تکلیف داده بودند
 مثل آنچه در اول قصد خوابیدن چشم را دم بند می کند و قس از پیشکوه غنودگی معتمد
 و کم کم غالب میشود و خواب میگرد و آنحضرت در آن وقت بقصد خواب چشم مبارک بند کرده
 باشند و اینکه در خواب بودند و چون آدم باهوش دهان در حالت غنودگی کلام کسی یا

آواز کسی یا صدای سنان یا پای کسی گوش می کند لابد از غنودگی پیرس آید و بیدار
 باحواس میگردد و در چنین حالت غافل بشود و خواب نماید و این امر معلوم است پس این فقره
 دلالت صریحی دارد بر اینکه آنحضرت در اول وقت در حالت خواب بیداری بودند و لکن
 بعد نزول ملئکه بهوش یار شدند و در حالت بیداری با جسم مبارک به بیت المقدس و
 آسمانها تشریف بردند و آنچه دیدند پیشم ظاهر دیدند و خواب و دعوه به اینکه معراج در
 اسرار یک خواب بود که آن را رسول الله دیده بود و بعضی باطلان بے اصل است چنانچه
 دستهای و از احادیث معتبره صحیحین صلوٰ الله علیهم اجمعین واضح و مبهرین گردید و هم از احادیث
 مرویه ائمه است و جماعت که از صحاح ایشان نقل نموده شد بدون اسرار و معراج آنحضرت
 بحجم مبارک و بیداری واضح و لایح شد و از خصوص قرآنی هم ثابت گردید پس بدانکه
 دعوه مذکور بحدیث دلیل ثابت است دلیل اول آیه کریمه **يُنَادِي اَلَّذِي هُوَ غُلٌّ**
اِسْتِدْلَال لَفْظِ عِبَادِ است چنانچه شرحه بیان کرده شد دلیل دوم تصدیق آیه مذکوره
 از لفظ سبحان که در محل تعجب میگویند و آن در صورت قول جسمانی بودن معراج صحیح
 میشود و در منافی بودن آن و از هم شرحه مذکور شد دلیل سوم آیات سوره و انجم که دلالت
 و اعمه بر مطلوب دارند و آنهم گذشت دلیل چهارم اخبار و احادیث مرویه بطریق شیوه متواتره
 متضافره و تکاثره که بعد قوا در معنوی رسیده اند و مفید قطع میباشد اینکه معراج جسمانی در
 حالت بیداری واقع شده و دلیل پنجم اخبار و احادیث مرویه از صحاح ائمه است
 و جماعت و هم مذکور شد و دلیل ششم پس آن دلیل عقلی است زیرا که قطعاً معلوم است
 که آنحضرت بعد از قضا معراج و شنیدن حال اسرار قریش و آنکه سبب آنحضرت اصرار

نمودند و آنجناب در صدد دفع آنها شدند و چون بیت المقدس را بعضی از او نهاد دیده
 بودند و ایشان را موقع و محل تکذیب آنحضرت بدست رسید پس آنها استفسار از علامات
 و قناریل و ستونهای ست المقدس و بازارهای شام و غیره نمودند و آنحضرت تمامی
 کیفیت و علامت و نشانیها را مع ملاقات قافلہ ابو سفیان و اشامیدن آب بختن باقی
 آن و کم شدن شترشان و آمدن قافلہ وقت طلوع آفتاب و غیره و بیان فرمود
 و اگر این خواب بود حضرت میفرمودند که چرا با من اینقدر منازعت می کنید این یک کلمه
 است که من دیده ام و قریش نیز ایدار پی منازعت و در صدد انکار نیستند چه
 در خواب چنین قحط و بدین بگویم تا از آن نزو و هیچ انسانی نامکن نیست پس هیچ فعل
 منازعت نبوده مثلاً اگر کسی خود را در خواب ببیند که من بادشاه تمام هندوستان شوم
 ابدی گاهی که متعرض حال او نخواهد شد و اینک کسی که در خواب ببیند که آن را قتل
 نموده یا بخرم او را کرده یا همه مال او را دزدی و غصب نموده و یا بکس خبر برسد که فلان
 شخص نسبت تو چنین در خواب کرده است ممکن نیست که آنکس با او منازعت نماید و
 این بدیهی است در غایت که از بدیهیات اولیه میباشد پس انکار از آن که بطل چون
 آنحضرت دعوه رسالت کرده بودند بخمس گفته خواهد آن خواب بوده باشد یا واقع
 بیداری قریش آنحضرت را به عداوت می پیوندند و منازعت می نمودند محض باطل و غلط
 است لکن چون واقع مذکور واقع بیداری بود قریش را محل منازعت حاصل گردید و منازعت
 نمودند پس آنچه فاضل معاصر در رد این دلیل گفته که دلیل ششم مبتنی بر بیانیت است
 بجهت اینکه منازعت قریش با حضرت رسول باین سبب بود که آنحضرت دعوه رسالت

و نبوت کرده بودند و چونکه واقعات حارج بهر عنوانیکه بوده باشند از شعب رسالت بودند
و ازین جهت لازم گردید که قریش آنحضرت را کذب نمایند قریش خواب را نیز از شعب
نبوت خیال میکردند و هر خوابیکه مخالف مزاج او شان میشد از شنیدن آن خواب
مضطرب و بداهای ایشان راه می داد و تاراضی از ایشان ظاهر میشد چنانچه برین نحو
خواب عاتکه بنت عبد المطلب دلیل است وَ كَانَتْ عَاتِكَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
قَدْ رَأَتْ قَبْلَ قُدُومِ خَمُوصِ بَكَّةَ ثَلَاثَ لَيَالٍ رَوَّيَا أَفْرَعَهَا فَقَصَّتْهَا
عَلَى أَحْمَرَ الْعَبَّاسِ وَ اسْتَكْتَمَتْهُ خُبَرُهَا قَالَتْ سَرَّيْتُ رَاكِبًا عَلَى بَعِيرٍ لَكَ
وَاقِعًا بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ صَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَنْ أَفْرُوَا يَا آلَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَكُمْ
فِي ثَلَاثٍ قَالَتْ فَأَرَى لِفَارِسٍ قَدْ اجْتَمَعُوا إِلَيْكُمْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَمَثَلَ
بَعِيرَهُ عَلَى الْكَعْبَةِ ثُمَّ صَرَخَ بِمِثْلِهَا ثُمَّ مَثَلَ بَعِيرَهُ عَلَى رَأْسِ أَبِي قُبَيْسٍ
فَصَرَخَ بِمِثْلِهَا ثُمَّ أَخَذَ صَخْرَةً عَظِيمَةً وَ أَرَسَهَا فَلَمَّا كَانَتْ بِأَسْفَلِ الْوَادِي
أَرْفَضَتْ فَمَا بَقِيَ بَيْتٌ مِنْ بَنِي الْأَخْطَلِ فَلَقَهُ مِنْهَا فَخَرَجَ الْعَبَّاسُ فَلَقَهُ
الْوَلِيدُ ابْنُ عَتِيبَةَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ كَانَ صَدِيقُهُ فَذَكَرَ هَذَا وَ اسْتَكْتَمَتْهُ
ذَلِكَ فَذَكَرَ هَذَا الْوَلِيدُ لَكَيْبِ عَتِيبَةَ فَقَضَى الْخَبْرَ فَلَقَهُ أَبُو جَهْلٍ لِعَبَّاسٍ
فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْفَضْلِ قَبْلَ لَيْلِنَا قَالَ فَلَمَّا فَرَعْتُ عَنْ طَوَافِي الْبَيْتِ أَتَيْتُ إِلَيْكَ
فَقَالَ مَتَى حَدَّثْتَ فَيَكُنْ هَذَا الْبَيْتُ فَرَضْتُ كَرَرًا يَا عَاتِكَةُ ثُمَّ قَالَ مَا
رَضَيْتُمْ أَنْ تَنْتَهَى إِجَالَكُمْ حَتَّى تُتَيَّأَ نِسَاءُ الْكُفَرِ رَجِمَهُ عَاتِكَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
بِشَرِّ أَتَمَدَنٍ ثُمَّ مَكَدَ رُؤُوسَهُمْ بِمَكَدٍ وَ لَمَّا كَانَ يَدِيدُ كَرَّ بَسِيرًا تَرَسِيدًا وَ بَارَادَ رُخْوَ عُبَّاسٍ

و کز آن خواب نمود و اعراف و اخفات آن و پوشیدگی آن کرد و دید عالم که که یکشنبه سوار
 وادی لیل استاده است و باز از این صبحه کرده و گفت است مکاران بهقتل زود
 بروید و در سه روز میگوید عالم که دیدم مردم نزد او جمع شدند بعد از آن آن سوار در یک
 داخل شد و شتر خود را پیشرو می کرد و ایستاده گذشت باز با او از این مثل سخن سابق گفت
 باز شتر خود را بر کوه ابو قیس ایستاده نمود و مثل سابق با او از این گفت بعد از آن یک مثل
 بزرگ گرفت و از این انداخت چون قریب به تحت رسید ریزه ریزه شد پس هیچ خانه در مک
 باقی نماند مگر اینکه پاره از آن با خانه رسید پس از عباس و ولید بن عقبه این بیخه در میان
 این هر دو قصد اقامت بود و ملاقات شد و خواب عالم که با و بیان نمود و اول درخواست پوشیدگی
 کرد پس ولید پسر خود را خبر بیان کرد و رفته رفته خبر شایع گردید پس ابو جهمیل روزی
 حضرت عباس را دید و گفت ای عباس پیش ما بیا چون عباس از طوالت غار غش
 رفت نزد ابو جهمیل آنوقت ابو جهمیل گفت ای عالم که در غیبت ما را از این بیخه مردان خود
 نشدید تا اینکه از نهال شام و طوطی بیخه نماند و خواب عالم که را ذکر کرد اصل این است
 که آنحضرت امور کشیده آنچه متعلق به خارج خواب دیده بود و در بقریش بیان فرموده باشند
 و بخدا آن امور فتنه بیست المقدس بهم بیان فرموده باشند چون قریش غیر از بیت المقدس
 دیگر حالتی را ندیده است ازین جهت براسه آنان احوال بیت المقدس از آنحضرت
 پرسیدند و چونکه خوابهاست انبیاء صبح و راست می باشند آنچه در خواب آنحضرت از حال
 بیت المقدس دیده بود بیان فرمود و همین را در بیان فجأة اندر لی بیت المقدس
 فرموده الی نظر الیه تعبیر نمود پس ازین ظاهر است که قریش با آنحضرت مینمودند

رفق آنحضرت بحیث المقدس مجیده در حالت بیداری ثابت نمی شود اقول البته
 تجربه و مشاهد معلوم است که کس بر بیان خواب منازعت نمی نماید و گفتگو در راستی
 خوابها اندر ایم بلکه صدق خواب انبیا از مسلمات مومنین است و لکن کفار چون آن
 حضرت را بعد دعوت به رسالت از جهل کذا برین اغو و باطل استدلال ایشان که
 گمان میتوانستند میکنند به راستی خواب آنحضرت تا سبب منازعت و مشاجرت و فحاشی
 می گشتی و چون آنحضرت را معاذ الله با دوام باطله و ادیان کاسه خود کاذب دانستند
 پس چرا اینقدر بر نفس و عود یک خواب خود را زحمت می افکنند و در صد و ابطال
 این خواب مشغولند و آنچه از خواب عاتکه مثال پیش آورده اند مفید است نه مفید و نشان
 زیرا که چون خواب بود که است از کفار معرض نشد و هیچ قیل و قال و منازعت و
 فحاشی در آن واقع نگردید و ابو جهم از غایت جهالت بطور تمسخر با حضرت عباس
 گفت آنچه گفت این منازعت نبود و نیز خوابهاست دیگر که جمله آن خوابها خواب آنحضرت
 در باب فتح مکه و صلح حدیبیه است که آنحضرت بیان فرمودند و هیچ کس از کفار و غیره
 مناقشه و منازعت با آنحضرت نکرد و همچنین بر خوابهاست دیگر آنحضرت محکات یار و پی
 در باب منازعت مذکور نشده پس واضح شد که البته سبب منازعت واقع بیداریست
 نه دیدن خواب و از جمیع بوجوه ان این قضیه با دست تا مل معلوم میشود و آنچه قهت
 و افتراد غلط فہمی نسبت به دعوت اکابر از شیعه و ثنی فرموده است از راه جعل است که
 معاذ الله چنین دعوات غلیل القدر صاحبان صفات حمید و اخلاق پسندیده که معتمد
 علیهم نزد جمیع امت است و غیره میباشند چنین افترابند مذموم و فحش علی الله و البیت

روایتی در فہم

شمس و ادوات و کائنات
و ابطال آن

با حضرت دروغ بسته باشند **قَوْلُهُ بِاللَّهِ مَرْخَا لَكَ** و چون از قرآن و اخبار و احادیث
و اتفاق مسلمین و شهرت قضیه عراج جسمانی بجاالت بیداری ثابت شد حالا
در صدور ابطال و عاویسه منکرین عنان قلم بازی گردانم پس بدانکه از تمام علماء و محدثین
از صحابه و غیرهم از متقدمین و متأخرین قول بنامی بودن معراج کما کس منسوب
نموده اند و همچنین فاضل معاصر است **اَوَّلُ** معاویة دوم حسن بصری شیخ و حذیفه
بن یکان چهارم حضرت عائشه پنجم فاضل معاصر است **احمد خان صاحب** چهارم چنانچه
در تفسیر خود در صفحه ۹۵ میفرماید **احقر مختصر** عبارات ایشان را بفارسی نقل می نمایم
شک نیست که گروه قلیل علماء و محدثین قائل بنامی بودن معراج گردیده اند و لکن
دلایل ایشان در بسیاری قوت و قناعت می باشند که هر که فکر در آن خواهد کرد یقین خواهد
یافت که تمامی واقعات معراج آنحضرت در خواب دیده بود و اوله بر این قول برین است
اَوَّلُ دلالت ملخص یعنی قول **خدا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ** که کتب و لفظ
لیله قرینه بر خواب است که وقت خواب هیچ آدمی نیست و اگر خواب نبوده پس قید بلفظ **لیله**
بیفایده و عیبش بود و اما مثلاً این مطلب که در بیان خواب لازم نیست که اول بگویند
که این واقع خواب است بیان خواب هم که وجه آن واقعات خود دلیل بودن خواب باشد
که در آن بیان مینمایند دلیل دوم آیه **وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا إِلَّا كَلَفِئَةً**
الْبَاطِلِ یعنی نگردانید خواب را که ترا نماید مگر آزمائش بر آن آدمیان و این خواب
معراج است شیخ و حدیث مالک ابن صعصعه که در بخاری و مسلم است یعنی قول **لَيْسَ**
أَنَا عِنْدَ اللَّيْلِ بَيْنَ النَّاسِ وَالْبَقِطَانِ در حدیث انس ابن مالک فرموده آری

قول شیخ احمد خان صاحب

قلبه بنا و عذبت لا ینام قلبه و در آخر همین حدیث است فاستیقظ و هو فی
 المسجدا الحرام و نبودن اینکه آنحضرت در حالت سحر و در خواب بودند یا در بیداری
 در حدیث دیگر در صحاح چهارم مذکور است معاویه و حسن و حذیفه و حضرت عائشه و همین بود
 که سحر ج خواب است اقول خود معترف هستند که از تمام گروه علماء و محدثین و فقهاء و مجتهدین
 و غیره و غیر از چار کس قول بنمای بودن سحر ج نداردند پس چون حصر قائلین سحر ج منافی
 در چار تاء مذکورین معلوم شد واضح و متیقن گردید که باقی سوائے این چار تاء که هستند
 قائل به سحر ج جسمانی در حالت یقظه هستند و ایشان از مات و الوف متجاوز هستند
 پس گروه کثیر متقیین و عارفین و مفسرین و محدثین و فقهاء و مجتهدین و اصحاب تابعین و
 تبع تابعین مخصوصاً حضرت طبرستان و طاهر بن و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 قائل به سحر ج جسمانی در حالت بیداری هستند و انشاء الله واضح میشود و حالت این چار
 تائیز و آنچه دلیل اقول از قرآن مجید پیش فرموده اند و دلیل را به لفظ لیلانند لیل فرموده اند
 کاشف کمال صارت ایشان ببلغت عرب و محاوره ایشان می باشد چه فائد و لفظ لیل
 خواب بودن نزد ابجد خوان صحت و نحو نیز نمی تواند شد و هر که فی الجمله از ادبیت و فهم
 و اقیقت دست برآورد باشد نخواهد فهمید که لیل مفید خواب است زیرا که لفظ لیل آنچه فائد میدهد
 آن معنا و نحو لفظ اسرار پیدا است چه معنای اسرار سپهر کنانیدن و در شب است و بیداری
 پس اسرار حقیقت و بیداری باشد نه در خواب چه در خواب در حقیقت سیر کردن سپهر
 کنانیدن نیست چنانچه بر ذممه که پیش میاید نیست مثلاً اگر کسی بگوید که من در شب بیدار
 یا فلکته یا حجاز یا عراق سیر کرده ام نخواهند فهمید و متبادر نخواهد شد که در خواب این مقامات

و ابطال این مضمون
 دست بر آید

ابطال دلیل اول منکران

تا ویداست بلکه تبار و بیداری نخواهد شد و این تبار و بیداری نیست تا از علامت حقیقت
 نبود و باشد بلکه وضعی است و چنین است ملک ملامت مجاز است خواب چنانچه گویا است
 فی المنام بکری بالاحیاء و در خواب سیر بلا که در پس و در خواب معلوم است
 و عدم صحت طلب از بیداری مثلاً در همین مثال بدون تصریح به نام و بدون قرینه
 در صورت بودن قصد از خواب نصب قرینه یا تصریح بر این لازم بود زیرا که
 و آخر نسبت با و تعالی حال است و کلام فصیح و بلیغ مدلس نمی باشد لابد اگر این
 خواب بود لازم بود که لفظ یا قرینه برین مطلب مذکور یا موجودی بود و چون دانستی که
 مفید خواب و قرینه بر خواب بودن نمی باشد بلکه آن مفید چنانچه بحث تکمیل باشد که
 الاشارة اليه پس قول معاصر باطل گردید چنانچه در مقام دیگر متعالی میفرماید فالتسليم
 يا اهل البيت يقطعون الليل يعني اهل خود را سیر و ویر و قطع از شب پس آیا در خواب
 خوابند و قریه که لیل مفید خواب است یا در جائی دیگر میفرماید فالتسليم بعد من ليل
 یعنی بنندگان و از شب سیر پس آیا در خواب هم مفید خواب خوابند یا نه هرگز سیر مفید
 خواب نیست و آنچه موصوفه کور در تصریح دلیل اقل خود میگوید و ما غنصنا ان بالقل کرده
 روان نیز خواهیم کرد ان شاء الله تعالى فانظر قوله تصریح دلیل اقل باید دانست که در تفسیر
 و دیگران حدیث که در آن ذکر خواب باشد لازم نیست که در اول آن این هم بیان نموده
 که این خواب است زیرا که قرینه و سیاق کلام و نیز خود کلام دلیل این امر می باشد که آن بیان
 خواب بود و مثلاً حضرت یوسف وقت بیان خواب خود بیدار بود و بدون اینکه بفرماید که خواب
 دیدم هم چنان گفت يا ابي رأيت احد عشر كوكبا والشمس والقمر جميعا

در خواب

لیساجد میں مگر قرینہ براین امر دلالت ہے نہ کہ این خواب است الخ اقول بے تسلیم
 داری کہ لازم نیست کہ در وقت بیان خواب تصریح بلفظ ہم نہایت روکن در حالیکہ قرینہ شب
 اقامت قرینہ تصریح بلفظ لازم است ورنہ در صورت عدم آن لازم غرض صحت و مخالفت فصاحت خواب
 و چون ظاہر عبارت قرآن مجید در بیان قول حضرت یوسف یا ایت الخ مثبت مناسبت این
 بیان نیست لہذا مقتضای در جواب آنحضرت زبانی حضرت یعقوب زبور و کائنات صحت
 رؤیا علی الخ و لک این خواب بہ برادران خود مگو تا معلوم شود کہ انجیر یوسف از روی
 مجددہ گوہر و غیرہ گفتہ است کہ آن را در بیداری نفہم بلکہ معلوم نماید کہ این بیان
 خواب است کہ حضرت یوسف دیدہ است و در قرآن مجید بیج کلام در بیان خواب نیست
 کہ قرینہ و ضمیر تصریح بر آن نفہم و ہاں چنانچہ زمین خواب یوسف کہ شنید می دیگر بیان
 خوابہائے دنیوی و دیگر کہ ہمراہ حضرت یوسف بکنس رفتہ بودند کہ مقتضای در قرآن
 نقل فرمودہ قال اَحَدُ لُحْمًا اِنِّیْ اَرَا نِیْ اَعْصِرُ خَمْرًا و قَالَ الْاٰخَرُ اِنِّیْ اَرَا نِیْ اُحْمَلُ
 فَوْقَ رَاسِیْ خُبْرًا اَتَا کُلَّ طَیْرٍ مِنْہُ یَسْتَلِمُ بِنَاصِیَتِہِ مِنْ دِیْمٍ کہ عصر شراب سے نمایم
 دیگرے گفت کہین دیدم کہ بر سر خود نان پار نمودہ ام و لیورازان میخوند تا اینجا بیج قرینہ
 یا تصریح بر بودن این بیان بیان خواب نیست لکن چون در حقیقت خواب بودہ پس
 در آخر این حق تعالیٰ میفرماید بَنَاتَا وِلَدَیْہِ یعنی اسے یوسف مرا از تاویل و تعبیر کن
 آگاہ فرمائی پس معلوم شد کہ آن خواب بود کہ تعبیر آن از حضرت یوسف خواستہ شد و در
 زمین سورہ خواب بادشاہ صدمہ نہ کوراست و در آن علامت و غیرہ بر بودن آن در ویت
 خواب موجود چنانچہ میفرماید و قَالَ الْمَلِکُ اِنِّیْ اَرٰی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانًا وَاَکُلُهُنَّ

سَبْعَ عَشْرَ نَفْسًا وَسَبْعَ مِائَاتٍ خُضِرَ وَأُخْرِىَ لِبَاسَاتٍ سَبْعَ بَاسَاتٍ كُنْتُ
 كَمَنْ رَدِمْ هَفْتُ كَاؤُفْرَبَا كَزَا هَفْتُ كَاؤُفْرَبَا هَفْتُ خَوْفَ سَبْعَ هَفْتُ
 خَوْفَ هَفْتُ خَوْفَ هَفْتُ خَوْفَ هَفْتُ خَوْفَ هَفْتُ خَوْفَ هَفْتُ خَوْفَ هَفْتُ
 جَهْتِ يَفْرَاوِيَا أَيُّهَا الْمَلَأُ افْتَوِي فِي لَوْيَا حَى لَكُنْتُ لَكِرُوا بِالتَّعْبَرُونَ يَفْتَوِي
 اگر شما با تعبیر خواب میدانید پس تعبیر این خواب که من دیدم بیان نماید هم در قرآن
 از خواب حضرت ابراهیم علیه السلام مذکور است که قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آلَمْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي
 أَذْجَاكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى چون حضرت ابراهیم در خواب بلور و حی که خواب انبیاء و
 می باشد پس پس خود اسمعیل را دید که می فرماید از اسمعیل حکایت آن خواب نمود و لفظ منام
 هم گفت که دیدم ترا در خواب که من ترا در خواب دیدم و کذا لک در بیان خوابها می گویند
 ثابت شد که البته بیان خواب لازم است که تصریح یا اقامه قرینه بر بودن آن بیان بیان
 خواب نموده شود و در نه مخالف بلاغت و فصاحت خواب شد کما لک فی آنچه گفته که در بیان
 خواب در احادیث لازم نیست که بگویند یا قرینه داشت باشد بر بودن آن خواب بعضی غلط
 است آنچه حدیثی که در بیان خواب باشد بدون تصریح یا بدون اقامه قرینه مذکور
 نیست و چون در مسلم از یک راوی که عبد الله بن عمر باشد چار حدیث در بیان یک امر
 مذکور فی حدیث حضرت زید که من طواف خانه کعبه میکنم در آن وقت حضرت مسیح و مسیح و جال را
 دیدم مذکور است و در بعضی تصریح خواب بودن نموده است پس در دیگر از راه فهم صلح
 تصریح نموده عیب ندارد چه خواب بودن آن معلوم شده است چنانچه در یک حدیث است
 بَيْنَمَا أَنَا نَامُ رَأَيْتُنِي طُوفًا بِالْكَعْبَةِ يَفْتَوِي مَنْ رَدِمْ هَفْتُ كَاؤُفْرَبَا كَزَا هَفْتُ كَاؤُفْرَبَا هَفْتُ خَوْفَ سَبْعَ هَفْتُ

خود را که طوائف خانه کعبه می نمایم پس قیاس کردن معاصر مذکور بر این لفظ حدیث که
 دولت هر یکی خواب بیان فرمودن آنحضرت دارد یعنی کلمه انا نامشروع من میخوابیدم
 حدیث انس را که بوجود حدیث مقدم است چنانچه دانستی بینما انا عندنا البیت
 لیکن التأمیر و البیظان یعنی من در حالت بین بین در خواب بیداری بودم
 قیاس باطل کار با همان است که تصریح باینست که در خواب بودم و دیدم و کجا تصریح
 باینکه هنوز خوابم زبوده بود بلکه در حالت بین بین بودم که یک شخص یا شخصان
 آمدن تفاوت ره از کجا است تا بجا و در دیگر ازین اخبار است ازان فی لیلة فی
 المنام عندنا الکعبه معاصر مذکور بعد ذکر این روایت میگوید و درین تصریح بخواب
 بودن آن واقعه است که احدی را جائی کلام باقی نماند پس باین را هیچ وجه شک نیست
 که در بودن حقیقه حجاج واقعه خواب است چه قدر رسیده باینست و چه قدر بصلوات
 او باین صفاست ملاحظه نمایند که درین بیان بیان یک امر در یک کتاب از یک است
 که گنجانیده در بیان نموده و در دو تصریح خواب بودن آن موجود است چنانچه دانستی
 و در اخبار حجاج که هر دو هر دو را از اخبار است و از روایة معتد درین و طرق مخالفه
 و در درستی خبر و در واحد است از این اثر است و این خواب است نمایم پس کجا آن
 احادیث و کجا این خبر پس چه طور به شیخ و چه باین امکان باشد که شک کنیم در اینکه واقعه
 حجاج واقعه خواب نیست بلکه باید یقین نمایم که این واقعه بیداریست و کلاسیب قیصر
 و غیر معاصر مذکور میگوید که در حدیث اول و کلام مذکور است ای راایت عندنا الکعبه
 یعنی من نزد کعبه یک مرد را دیدم و درین خبر شیخ لفظ نیست و نه اشاره و میباشد

که این خواب بیان سے نمایند بے ماہم تسلیم سے کنم و لیکن چون مدعی و مکر که از این
 روایت این خواب را بتستیح خواب گفت نظر بر اعتماد سماع و درین لفظ مصرح باین
 مطلب نگنجد پس ازین لازم نیست که اگر واقعہ را کہ در واقع میان خواب باشد از وہ
 آدم در وہ ہزار حدیث بدون اخبار خواب بودش ذکر نمایند بلکہ اگر چنان کنند علاوہ
 بران آنچه بالا ثابت نموده ام اعتماد بر قول آنها بالمرہ و ساقط خطہ شد و این از شان
 ایمان نیست و سلفا شد شان پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد بن علی بن ابی طالب
 عن ذالک و آنچه در روایت دیگر مذکورہ و ہمین مطلب میگوید کہ در آن لفظ لیلۃ قرینہ
 بر بودن آن خواب است چنانچہ میگوید کہ و خبر دوم این است اَرَاَنِی لَيْلًا
 عِنْدَ الْكَعْبَةِ و درین بعض لفظ لیلۃ بیک فہم اینکه خواب است کافی دانستہ شد پس
 ہمچنین در آیہ اسیر لفظ لیلۃ قرینہ کافی برائے فہم اینکه خواب است مے باشد لفظ مخصصاً
 چه قدر از راه سوء فہم یا غیال است چه بسیار فرق است درین خبر و در آن تیر کہ
 کہ در آیہ مذکورہ هیچ وجه لفظ لیلۃ بر خواب دلالت ندارد چنانچہ دہشتی و در غیا ابطال دلیل
 دوم نموده با بطلان دلیل ششم مے پر و انزع و انشا اللہ تعالیٰ ابطال دلیل دوم
 عنقریب بعد ازین خواہم نمود و فاقط سماع ازین معلوم شدہ است کہ دلیل سیوم ہذا
 کسیکہ معراج را خواب میگوید بعض احادیث مرثیہ بطریق ایستاد و جماعت اندر چنانچہ
 حاضر مذکورہ و تفسیر خود صلوٰۃ ۱۱ میگوید تصریح دلیل سیوم مے عبارت اورا حاصل
 تفسیر از حجب مے کنم آنچه از الفاظ حدیث مالک بن حصہ انا عیننا لبعیت بآل النعمان
 والیقظان و در حدیث دیگر فی البحر مضطربا و در حدیث انس ابن مالک

و کتب معتبرہ

ایضا دلیل جمع

جمع قول عثمان

تمام عینہ و کلام قلبہ و در آخر میں حدیث است فاستیقظ وهو فی
 المسجد الحرام این الفاظ صاف صاف دلالت دے گئے کہ واقعہ معراج خوبست
 (و بعد چند سطر گفتہ) پس درین ہیج شک نیست کہ ازین احادیث ثابت میشود کہ
 آنحضرت در خواب بوقت وقوع اسرار معراج در خواب شد و آن یک خوابے بود کہ آنحضرت
 ملاحظہ فرمودہ بود اتول اذل اینکہ حدیث مالک ابن صعصعہ مروی در بخاری و مسلم چنانچہ
 گذشت کے معارضہ باخبار کثیرہ دیگر کہ بعد تو اثر رسیدہ اند و انہما این الفاظ ندارند
 رواۃ آنہما مثل حضرت ابو ذر کہ در بخاری و مسلم نیز مذکور است و امثال ایشان میباشند
 میتوانند کہ چنانچہ پس از محل اسند لال ساقط است و بعد تنزل سلیم
 کہ در حدیث مذکور ہیج لفظ بر خواب بودن آن حضرت دلالت
 دے گئے بلکہ بر بیداری دلالت می کند زیرا کہ لفظ یلین التائمیر و الیقظان
 چنانچہ سابقہ استی صفی خواب نیست و غایۃ مکفی الباب محل آن ہم میباشند
 و آن کفایت در اثبات مطلوب نمائند و چون علامہ سہول شدہ کہ وقت ارادہ بیداری
 آدم دراز میشود و کم کم بختودگی و بختی سے آید و بعد از ان رفتہ رفتہ تدریجاً بیدار شود و غافل میشود
 پس برائے دفع این شبهہ فرمودہ اند کہ من در آن وقت برائے خواب دراز شدہ بودم
 و حالاً غلام نر بودہ بود بلکہ حالتی در خواب بیداری بین داشتم اگر گفتگو سے کہ
 یا آواز و صدائے پائے کے گوشم نہ میخورد بخوابیدم و چون آواز جبریل یا آواز کلام ملک
 دیگر شنیدم چون غافل نشدم بودم بلکہ فی الجملہ غنودہ بودم ہوشیار شدم و متوجہ آنہما
 کہ چو میگویند کہ آمدہ است و چو کاہ است و چو اور وقت شب آمدہ است ملتفت و متوجہ

که اینها سحر ارج را خواب میگویند چنانچه احوال آن در مابقی مانیز ذکر نموده ایم قتلج
 زیادتی بیان نمیباشم و لکن هرگز تحقیق نمیشود که اینها قائل به خروج خواب
 بودند و آنچه بر تائب محاصر میفرمایند که سند ذکرش نموده ایم قائل سند نیست قال
 فی الکشاف جلد اول صفحه ۵۴۲ بطبع مصر عن عائشة انها قالت و ان الله ما فقد
 جسد رسول الله و لکن عرج بروحه و عن معاوية انما عرج بروحه
 و عن الحسن کان فی المنام رویا راها و اکثر الاقاویل بخلاف ذالک
 و فی الکبیر ص ۳۶۲ چاپ مصر جلد خامس اختلف فی کیفیت ذالک الا سوا
 فالاکثرون من طوائف المسلمين اتفقوا على انه اسرى بجسد رسول الله
 و الاقلون قالوا انه اسرى بالروح حكي عن محمد بن جرير الطبري
 فی تفسیره عن حذیفه قال ذالک رویا و انما فقد جسد رسول الله
 و انما اسرى بروحه و حكي هذ القول عن عائشة و عن معاوية و عن جریر
 است که از حضرت عائشه روایت می کنند که فرموده قسم بخدا که جسم آنحضرت گم نشد
 و لکن عروج بروح مبارک فرمود و از معاویه است که جز این نیست که عروج بروح
 فرمود و از حسن است که خواب بود که آنحضرت دیده بود و دیگر است که در کیفیت
 که در بیداری و با جسم مبارک شد و از خواب و بروح اقدس پس اتفاق نموده
 اکثر طوائف مسلمین بر اینند که جسم مبارک واقع شد و کمتر و اقل میگویند که بروح
 مبارک بود از محمد بن حمزه طبری حکایت می کنند از حذیفه که گفت این خواب بود
 و جسم مبارک گم نشد و او را واقع نشد مگر بروح مبارک و همین قول از حضرت

و حضرت معاویه حکایت کرده شده است و فی تفسیر العلامة ابی السعود علی
 حاشیه الکبیر فی صفحہ ۴۹۵ و اختلف ايضا ان كان في ليقظه او في
 المنام فمن الحسن ان كان في المنام والا فاول بل بخلاف الحق ان كان
 في المنام قبل البعثه وفي ليقظه بعد ها و اختلف ايضا انه كان جسماً
 او روحانياً فمن عائشة انها قالت ما فقد جسد رسول الله ولكن
 عرج بر و جسد عن معاوية ان قال فما عرج بر و جسد الحق ان كان
 جسماً انما على ما ينبغي عند التصديق بالتثريبه و ما في ضمير من تشجب
 فان الروح حالي ليس في الاستبعاد والاستنكار و خرق العادة و لذا
 تعجبت من قریش و احوالها الخ ترجمہ اختلاف نموده شد در اینکه معراج
 در بیداری شد یا در خواب پس حسن بصری گفت که این در خواب بود و اکثر اقوال
 بر خلاف این است و حق این است که در خواب قبل بعثت بود و در بیداری بعد
 بعثت و اختلاف نموده شد در اینکه جسمانی بود یا روحانی پس از حضرت عائشہ است
 کہ جسم مبارک آنحضرت گم نشد و لکن عروج فرمودند بروح و از معاویه است کہ عروج
 نفرموده آنحضرت مگر بروح و حق اینست کہ جسمانی بود چنانچه تصدیق آیه بلفظ
 سبحان کہ متضمن تعجب است بر آن دلالت میکند چه روحانی چندان محل
 استبعاد و انکار و خرق عادت نیست و بیابین جهت قریش ازان متعجب شدند
 و محال گفتند و دانستند کہ این محال است الخ پس ازین مطالب توضیح دلیل چنان
 معاصر مذکور کہ ایشان بکمال جمال بیان نموده بودند ما بسند اسے کافیہ مذکور است

که بجز لفظ حکمی که ازین عاجز قلائل نشده است باینکه اینها مذہب منائی و اشتیاق
و لفظ مذکور دلالت واضح بر مطلوب دارد و لکن قول حضرت عائشہ باینکه واللہ ما
باقسم فرمودن محض افتراء بجنابہ شان بہتان معلوم میشود چه قسم فرمودن بر این امر خلاف عظمت
و جلالت ایشانست با وجود ہنوی قرآن چنانچہ مقتضای میفرماید ولا تقطع کل
حلاف مہین کہ اطاعت کن رہ کہے را کہ قسم ہا بخورد پس چہ طور ممکن است کہ بلا
ضرورت داعیہ مثل حضرت عائشہ قسم بخورد و عقل نیز این را قبول نمی کند کہ در بیج
روایتی معراج آنحضرت از خانہ حضرت عائشہ ثابت نیست اگر ائمہ ہانی بقسم میفرمود
چون روایت عمر ج آنحضرت از خانہ ایشان وارد است فی الجملہ قرین قیاس ہمیشہ
و ازینجا ہست کہ مثل صاحب کبیر و کشاف و خازن و غیرہ قول بقائل بودن آن
معظمہ باین امر بے سرو پا نشدہ و از زمین حجت حکمی تعبیر فرمودہ اند علاوہ اینکہ چگونه ممکن
است کہ حضرت عمر ابن الخطاب کہ در جلالت شان حضرات اہلسنت را شکے نمی باشد
از ابن عباس روایت حمایند کہ این رویار و یاعین است یعنی واقعہ معراج چشم دید
است و حضرت عائشہ برخلاف آن فرمودہ باشد چہ قدر مستعجاب است کہ حضرت
علافت پناہ خبرے از فرمودہ آن مکرمہ مذمتہ باشند چہ اگر با خبر بودند و قول ابن
عباس لابد میکردند کہ تو میگوئی کہ واقعہ ہذا چشم دید است حالانکہ ام المومنین لقبہم
میفرماید کہ این خوابست علاوہ ہرین ماثبہ بیان را میرسد کہ در چنین اختلاف آن
معظمہ و این مکرمہ گوئیم کہ اگر بیان این واقعہ را از حضرت عائشہ ما روایت بدانیم بلکہ
شہادت بدانیم چنانچہ قصد بر بقیم ممکن است کہ اشعار بان داشتہ باشد شہادت

ووزن مقابل شهادت گیرد و در شریعت مقرّر شده است برین فرض نیز مقبول قول
 خلیفه خواهد شد نه قول مذکور و حافظه و حال آنچه شنید می نماید که همه طوائف مسلمین
 و همه علماء و محدثین و صحابه و تابعین قائل به حرج جسمانی بودند غیر از این چنانکه
 مشبه الحال میباشند چنانچه لفظ حکی و لفظ من بران دلالت می نمایند و آنچه قاضی
 عیاض در شفا و خود که عبد اللہ بن عباس - و جابر بن عبد اللہ - انس ابن
 مالک - حدیف بن الیمان - عمر ابن الخطاب - ابوہریرہ - مالک ابن معصود -
 ابو حبیہ البدوی - عبد اللہ ابن سعود و شاک عبید ابن جریہ - قتادہ ابن اسیب
 ابن شہاب - ابن زید حسن - ابراہیم - مسروق - مجاہد - عسکریہ - ابن جریر و
 شمار نموده است از اصحاب و غیره که قائل به حرج جسمانی هستند و انکار الان نمی نمایند
 مگر جابل بمرتبا حضرت و غیره معتقد بقدرت خداوند تعالی و ایراد حاضر مذکور
 بر قاضی عیاض بر اینکہ انس و مالک و چار و سلسله قائلین به حرج جسمانی منسک
 بنموده اند بر اینکہ انما الکثر من رایت کبیرهما انا بین الذکر و الیقظان و فیما
 تمام عینہ و کاینما قلبہ مذکور شدہ کوالاست بر بودن مذہب انصار حرج غویلی
 در روایتی و در حیرت الان است چه در روایت شریک کہ انما من است لفظ فاستیقل
 و غیره است و آن روایت غیر معتبر است و ادوی آن مقدم است و از لفظین
 الثائم و الیقظان و تنعم عینہ و غیره حرج جسمانی ثابت نمی شود پس لابد از انہما
 و نقل فہرست کسانے میباشند کہ قول به حرج جسمانی دارند فاما قاضی عیاض شہاد
 نموده است و از جملة صحابہ کہ مذہب حرج جسمانی فی الیقظان دارند حضرت ابوذر غفاری

تا اینکه قائل به جرح خوابی بوده باشد و براسی قهرست اسما را قائلین به جرح جسمانی و نقل
 گنجایش ندارد و تکلیف به هذا المنته و چون فیضی و افعالی ابطال و لا محذور و اخصی را نیز
 و قطع و اطل نموده شد حالا و لیله بدست نشان غیر از دلیل ششم ایشان که ذکرش می آید
 و همین سبب کلام از این دلیل است سبب دیگر براسی اختیار مذموب انسانی
 براسی ایشان نمی باشد پس در رد و ابطال آن توجیه باید چه وجهی نبوده حق را واضح
 در روشن و آشکارا کاشخس فی دایعه انهم اگر و انهم قول تصریح و دلیل پنجم و این دلیل
 ملاقه ازین امر و از آنکه اگر در عقل و نقل تخالف و تعارض باشد پس منازعه نقل چنین قرار
 دهند که موافق عقل باشد و کین قبل از تصریح این دلیل باید که ثابت نمائیم که در احادیث
 مذکور و در کتب مذکوره آن الفاظ که حضرت رسول فرموده بودند نیست بلکه الفاظ روایه است
 که موافق فهم خود بیان نموده اند و آنچه بعد ازین استکلامات حدیثین در باره جواز نقل خود
 بالمعنی و عدم جواز آن به تطویل و اطال بیان نموده است و اقوال بعضی علماء است
 نقل نموده بر مضمون ثابت کرده است که احادیث مذکوره در کتب الفاظ روایه است نه
 و از آن تحقیق نمیشود که در مکتوبات فرموده اند و علماء اگر چه تقسیم روایت صحیح و غیره نموده اند
 لکن طریقه شناخت صحیح و ضعیف از آن قرار داده اند و آنچه شاه عبدالعزیز در معرفت موضوعات
 از غیر موضوعات از سلامات ذکر نموده و سخاوی ذکر کرده و این جوزی گفت از جمله نافع
 و فتح المغیث هم از فتح المغیث قول صحابه تدرب را روی ذکر کرده میگردد که چون نقل
 مخالف عقل باشد پس تقدیم عقل را باید کرد و معنی نقل موافق عقل باید کرد و برین سند
 قول ابن رشد و ابن تیمیّه آورده است فقال ابن تیمیّه فلیقل قائل انما قالوا انما

العقل القطع علامنا قضیه هذا التسمی فکایدن تقدر میرا حدیثا فلو
 قدما التسمی قدح فی اصله وان قدم العقلی لزم تکذیب الرسول فیما
 علی بالاضطرار من ادانته جالبه وهذا هو الکفر التصریح فلا بد لصحة
 جواب عن هذا والجواب عند تمتع ان یقوم ما قطع عقلی نیا قض هذا
 قبتین ان کما أقام علیه دلیل قطعی سمعی یمتنع ان یعارضه قطعی عقلی
 وحاصل مضونش این است که این تمییه محال میدانند معارض قطعیین یعنی تعارض دلیل
 سمعی قطعی بدلیل عقلی قطعی محال است و این روش میگوید که نحن نعلم قطعاً ان کل
 ما ادی الیه البرهان وخالف ظاهر الشرع ان ذالک الظاهر یقبل لتأویل
 علی قانون التأویل لعربی وهذه القضية لا یشک فیها مسلم ولا
 یرتاب بها من واما اعظم از دیکار یقین بها عند من زاول هذا المعنی
 وجوبه وقصد هذا المقصد من الجمع بین المعقول والمنقول بل
 نقول اننا ما من منطوق به فی الشرع مخالف بظاهرة لما ادی الیه
 البرهان الا اذا اعتبر الشرع و تصفحت سائر اجزائه وجد فی لفاظ
 الشرع ما یشهد بظاهرة لذلک التأویل ویقارب ان یشهد بمصل
 این کلام هم همانست که این تمییه گفته یعنی معارضه قطعیین نمیشود و اگر ظاهر نقل مخالف
 عقل بوده باشد پس تأویل نقل چنان کرده آید که موافق عقل گراید و در شرع لابد
 بتمسک موافق عقل پیدا خواهد شد و بعد ازین ذکر قول جناب سید مرتضی علم الهدی
 علیه الرحمه و البرکات ان از در تحریف نموده اعلم ان المعقول فیما یعتقد علی ما تدرک

الاشارة عليه من نفی واثبات فاذا دللت الاشارة على ان الامور
 ان نفی كل واحد من الاخبار اذا كان ظاهرا بخلافه فسوف اليه
 ونطابق بينه وبينه ويختلف ظاهرا ان كان له ونشروط ان كان مطلقا ونفص
 ان كان عاما ونفصا ان كان محالا ونوفق بينه وبين الاشارة من كل
 طريق مقتضى الموافقة والى المطابقة اذا كنا نفعل ذلك ولا
 نخشاه في ظواهر القرآن المقطوع على صحته المعلوم وروحه فكيف
 نتوقف عن ذلك في اخبار احاد لا توجب علما ولا تفريقا فمقتضى
 مرجعنا على اخبار ارفقها ضحا على هذا لا الجملة وانها على ما فعل
 فيها ما احكمت عليه الاشارة واجبت بالحجج العقلية وان تعذر فيها هذا
 وتاويل وتخريج وتنزيل فليس غير الا طرح لها وترك التصريح عليها
 ولو اقتصرنا على هذا الجملة لاكتفىنا فمن يتذبر وتفكر وحصل مطلبين
 عبارت اين است که در مقامات اعتبار اول عقليست باشد و اگر خبری فاما ان
 اول عقليست ظاهرش بوده باشد پس بهر عنوان که تاويلش از جمله تفصيل وشرط
 و مطلق و تخصيص و تعميم بهر نحو که ممکن باشد بايد نمود و اما موافقت فيما بينها اگر آید و چون در
 ظواهر آيات قرآنيه که مقطوع الصدور و معلوم الورد و مباهستند چنین امری کنم
 پس به اخبار احاد که شمر علم و یقین نمی باشد چه آنخواهم کرد و اگر خبری فاما اول عقليست
 بوده باشد و بچگونگی تاويل نشود و راه موافقت پیدا نشود پس از غیر از اطرار خبریست
 قوله ازین بیان دو امر ظاهر شد یکی اینکه الفاظ احادیث خصوصاً احادیث طوال

چنانکه احادیث محارج میباشند الفاظ رواه هستند و آن الفاظ بعینها که رسول خدا
فرموده بودند نیستند و هم آنکه هرگاه در نقل و نقل تخالف باشد پس بر قول این متمم
ممکن نیست که تخالف باشد بر قول این رشد بعد فکر و غور در نقل امر سبب انتخاب
که مخالفت دو خواهد شد و اگر بنا بر قول این رشد و این متمم بنا بر هیچ یک تطبیق آن
ممکن نباشد پس اگر راویان آن خبر را معتمد باشند پس آن حدیث موضوع باشد و اگر
روایه آن معتمد باشند پس یقین این امر خواهد شد که آن قول رسول خدا نیست و در بیان
آن از روایه سهو و غلطی واقع شده و اگر این قول رسول تسلیم کرده شود پس لابد در فهم حقی
و مطلب آن غلطی و سهو واقع شده است انتقادی اقول باسمه سبحانه و غرض از این
گفتار آنکه قصد خارج رسول مختار مسلمات است علیه و علی آلا الهامار ما دامت الاوصار
نبی باشد و آن ایداع حاصل نخواهد شد انشاء الله تعالی و نیز از کار از جواز نقل بالمعنی نداریم بلکه
قائلیم بجواز نقل بالمعنی میباشیم و بهر جهت ترجمه احادیث و قرآن نمیدور فارسی و در
و غیر می نمایم و ما ذون بال بستم چنانچه در کتب اصول عنوان نموده اند که هسل
یشد ط کون الحدیث منقوله باللفظ ام لا یا شوط است که حدیث را بلفظ
نقل نموده باشد یا نه نیست بلکه بالمعنی هم جایز است و حق جواز نقل بالمعنی است و در
هم در خلافت و آن از اکثر اصحاب ما صرح باینست چنانچه در حقائق الاصول فرموده
که اختلاف فیه بین اصحابنا یعنی اصحاب ما خلافت در آن کرده اند و بعضی اصحاب
ادعیه باین خلافت و نقل بالمعنی فرموده و نسبت مخالفت بعائمه نموده اند چنانچه بعضی
لم یثبتوا بعائمه بالکلیه و طالق این از آن نموده اند و بعضی جواز نقل بالمعنی را بر ادعیه

علی بن ابی طالب کون حدیث نبوی
باللفظ ام لا

مشروط کرده فرموده اند که ناقل عارف بحال الفاظ بوده باشد و قرآن و آله بر مراد
 و اهم عارف بوده باشد و ترجمه قاصر از ادراک او نبوده باشد و در مقام خفا و ظهور مساوی
 باشد تا مشرور در مقام تعارض بوده باشد و دلیل اول جواب اولی است که بطریق مستقیم و جامع
 عقلا و علما از زمان حضرت آدم تا این زمان این است که نقل بالمعنی می نمایند و بنا شد
 نیز در مواردی که بطریق عرف و عادت است چه مقصود و مراد فهمانید نیست: مخصوص لفظ
 که خصوصیت لفظ در آن غایت ندارد و دلیل دوم بعضی اخبار و آله برین مطلب داریکم و نه بعد از آن در وقت
 محمد ابن مسلم در صحیح است که میگوید که گفتیم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام صحیح الحدیث
 ازید و القص قال ان کنت تريد معانیه فلا بأس یعنی من حدیث را
 میشنوم پس کمی و زیادتی سے نمایم حضرت فرمود که اگر مقصود تو معنای حدیث است
 غیب ندارد یعنی اگر بخش مقصود از آن حدیث مراد و معنایست و مفهوم آن باشد پس
 جائز است و زیادت لفظ یا کمی آن در بیان ترجمه غیب ندارد هر گاه زیادت یا نقصان
 الفاظ و مراد و مقصود ضرر نرساند چه اگر مضار باشد مقصود باشد پس چه مورد ممکن است
 که حضرت صادق علیه السلام اجازت بدین حدیث قرینه جلالت شان را می دهد و جواب حضرت
 مفید همان است که گفته شد و مقصود از جواب حضرت آنست که قوی معانی است اگر تو
 اراده معنای حدیث داشته باشی این است که اگر نسبت الفاظ آن حدیث به معنای آن نسبت مفهوم
 و مراد آن یکی جائز است دلیل بیوم بر متن اخبار و احادیث معلوم است که اصحاب نبی علیه السلام
 همین طریق داشتند و پیغمبر خدا آنها را منع ازین فرموده و دلیل چهارم نقل لفظ و ترجمه
 اقوال و احادیث عاده کمال است و لکن در آنچه در نقل آن خصوصیت لفظ مدخل ندارد

مجلس در بیان نقل
 و ترجمه

و مقصود الفاظ بعینه باشد پس در آن نقل بالمعنی نمی نمایند مثل قرآن مجید و ادعیه یا توره
که بطریق آن حشرات درین باب املا فرمودن و کتابت نمودن آن بود و بهین جهت
در ادعیه و غیره اختلاف ندارد و میشود بخلاف اخبار که بسیار اختلاف دارند و چون نقل
بالمعنی بود قسم است اول اینکه مقصود از نقل آن وصول مستأخر خود باشد تا استنباط
حکم از آن نماید و این تفصیل دارد پس در بعضی عناوین جائز است و در بعضی جائز نیست
عنوان اول آنکه لفظ صادر اگر نفس باشد یا ظهور تام و مراد داشته باشد که التباس در آن عرفا نبوده باشد
و آن را نقل بالمعنی کنند و از آنچه تعبیر نماید آنهم یا نص باشد یا ظهور تام بدون التباس
عرفا داشته باشد پس در جواز آن نتیجی تاثل نیست خواه از باب حقیقت باشد یا از
مجاز باشد مثل اینکه گوید سلامت استلاری می دیدم شیر را که می نماید و ناقل گوید
راست رجلا شجاعا دیدم مرد شجاع را چه بنا بر عرف و عادت برین معلوم است
و چون منع از نقل یا بحیثیت خصوصیت لفظ است مثل قرآن و دعایا من حیث اختلاف
در ادعیه مقصود است و این هر دو جهت در آنچه گفتیم واقع نیست زیرا که من حیثیت مخصوص
لفظ در روایات اجماعا منفی است و ثانی بحیثیت فرض که تساوی در منقول الیه
و منقول عنه مفروض است در عدم خلال مراد پس جائز باشد و عنوان ثانی آنکه بظاهر
مراد بظهور تام فی حد ذاته باشد و متباین للمراد للتسامع بوده باشد و تغییر لفظ در آن باین
مشابه بوده باشد بلکه موجب اختلاف حکم بوده باشد پس این جائز نیست چنانچه مثلا میفرمود
ان بقی من الیوم مقلد صلواته العصر فهو شخص بکذا و راوی آنرا
نقل نماید باین طور که گوید ان بقی من الیوم مقلد لاسریر رکعات لها فهو

انسان نقل بالمعنی

مختص به یعنی صفت فرموده اند که اگر از روز مقدار چهار رکعتی ماند پس آن مخصوص
 به نماز عصر است و باری گوید که اگر از روز مقدار چهار رکعت باقی ماند و است پس آن مخصوص
 بعصر است و درین نقل اهل اهل تفاوت ظاهر است چه مقدار اقل این است که بقاء
 وقت چهار رکعت و قصر و دو رکعت در سفر مختص بعصر حضرت و سفر است و باشد و مقدار
 ثانی این است که بقاء وقت چهار رکعت مخصوص بعصر است خواه در حضر و باری باشد
 خواه در سفر حضرت باری باشد و عنوان ثالث اینکه محل بالذات باشد و سامع بحیث وجود
 قرائن حالیه یا کثرت الازان بفهمد سبب ظهور آن که در آن وقوع التباس محتمل بود و باشد
 که مراد همین شکی است یا غیر آن چنانچه بفرمایند القراءه کذا و سامع آن را بفهمد که ظاهراً
 گفته اند سبب کثرت استعمال در آن مثلاً که این النقل بالمعنی یعنی بحاجت القراءه اظهروا
 جائز نیست چه بودن کثرت استعمال موجب تبیین مراد در مشتمل کات القیامه و حیثیه
 و شبک و مجاز ظهور محل خلاف است و یا اینکه مورد خاص مخصوص باشد و نه بسان
 هم تخصیص باشد و قیاس مورد مخصوص باشد پس جائز نیست که تعبیر کند مورد خاص یک
 لازم است که نقل نماید لفظ را و ذکر نماید آنچه مقتضی لفظ باشد از خصوصیت مورد و کثرت
 استعمال و امثال آنرا چه فهم سامع مراد باین اسباب جهت برائت غیر او نمی باشد چنانچه
 باین اسباب نمودن از باب اجتهاد است پس ذکر آن تعلیل و موجب استعمال در حکم
 خواهد شد و همچنین اگر کلام معصوم بران و البتة السریة داشته باشد پس نقل اهل طایفه
 هم جائز نیست و همچنین عکس آن نیز جائز نیست پس شرط شد در ناقل که تفاوت بیعت
 و اداء الفاظ باخصوص یا لفظ آخر که موجب تغییر و تدلیس و تحریف نباشد بوده باشد و ذکر آن

بسیار مانع از مجاز نقل است

ازان هر منع نمی کنند پس آن یقینا جایز است و اول سابقه مثبت مطلوب و نیز دلیل مانع
 از انحراف شامل مثلاً تفهیم زوج زوجه را یا تفهیم والد و ولد را مثلاً و درین عنوان نتیجه اشکال
 در جوابش نیست و درین اشتراط مساواة در خطا و ظهور باعتبار فاعل است و آن ممکن
 میشود باختلاف فاعلین که ما هو الظاهر و لكن اهل عدم نقل بالمعنی است پس
 هر جا که مشکوک باشد که آیا حدیث منقول بالمعنی است یا منقول باللفظ پس ظاهر اینست
 که اصل نقل باللفظ است بحیث علی و بحیث ظاهر معنی یا قال والظن یلحق بالمشکوک
 بآیا غلب و نیز بنا بر عرف هم برین است و در همه اجمال غیر علمای بر این نموده اند پس در
 حدیثیکه معلوم باشد منقول بودن آن باللفظ اشکال نیست و همچنین در حدیثیکه معلوم
 باشد منقول بودنش بمعنی بآیا علم اینکه ناقش عارف بالله و محتر عن الکذب الخ ما ذکرنا
 می باشد پس در آن هم اشکال نیست و در صورتیکه مشکوک باشد عارفیت آن با نقل
 یا معلوم عدم باشد پس ظاهر عدم اعتبار است و علمای مشروط نموده اند در راوی چند شرط الخط
 را و چون بعضی از علمای حجیت اخبار از من باب الظن الخاص میگویند پس ذکر شرط الخط برین
 تقدیر اذ وضع می باشد چه غیر آن را دلیل حجیت آنها شامل نیست بلکه دلیل بر عدم
 حجیت دارد و بعضی علمای حجیت اخبار من باب الظن المطلق میدانند پس باین جهت است
 که بدون وجود شرط الخط مذکوره در راوی حصول ظن ازان نمیشود و باین جهت است که
 که دلیل عقلی که حکم حجیت ظن مطلق نموده آن را شامل نیست مثلاً روایت غیر خطا یا روایت
 نبون که این را دلیل حجیت اخبار در صورت بودن آن باین باطنی خاصه شامل نمیشود
 و چون خبر طفل میسر غیر بالغ محتر عن الکذب و بعضی اقسام مجهول الحال و ضعیف

و کافر چه در مرویات اینها اگر حجیت اخبار من باب الظن المطلق بدانم حصول ظن نخواهد شد
 بلکه ظن بر عدم حجیت آنها خواهد شد نخواهد حجیت اجماع کما ادعاه بعضی با حجیت ظهور
 اجماع و سندرة المخالف بوده باشد و باین حالت ظن قوی بعدم حجیت حاصل است
 و قاعده حکم جاری نمی شود پس نتیجه آن بلوغ است که روایت بالغ معتبر است و غیر بالغ
 از پایه اعتبار ساقط است و اعتبار این در حال تحمل نیست بلکه در حال ادا است چنانچه روایات
 ابن عباس را تمام صحاب مقبول می نمایند حال آنکه تحمل ایشان در سن طفولیت بوده و با
 در حال بلوغ و این ظاهر است که مفهوم آیه بیان را شامل است اگر تمامیت آن مسلم نمایم
 پس در تمام در حال تمیز قبل بلوغ اشکال است و بعضی علماء مثل عقیق قمی و غیره بر عدم
 قبول آن اجماع ظهور اجتماع بر آن نموده اند و منسوب نموده شده است دعوه اتفاق
 بران لطیف منیه و معالیم و مخالفت را منسوب نموده اند لطیف بعضی علماء و جمله شرائط
 عقل است پس روایت بخیرین طریق را قبول ندارند و دعوه عدم خلاف بر آن نموده اند
 اشکال هم نیست در عدم قبول آن در دعوه اجتماع هم بر آن کرده اند چنانچه در معالیم و غیرت
 و در بخیرین اوداری پس در حال اتفاق اعتبار روایتش بیغایله است اگر ثابت باشد که ادا
 و تحمل بر در حال صحت کرده است اجتماع تمام شرائط دیگر و ساری و ناکم و تمخی علی
 ملحق بخیرین هستند و چون حجیت ظن در موضوع صرف ثابت نیست و مقتضات
 انتصاب و آن در حال بودن شک و مسبوقیت بخیرین عدم قبول است پس اگر
 حالتش در وقت تحمل معلوم نباشد بلکه مشکوک باشد و حالت سابق معلوم باشد که در
 بود پس عدم قبول آن اشکال ندارد و حجیت انتصاب یا معلوم باشد که افاقه داشت

اثبات

فان بدون اشکال
 غیر است

پس در صورت هم در قبول اشکال نیست اما اگر شکوک باشد که آیا در آن دور است
یا اتفاق پس هم اعتبار است و در صورت شکوک بودن سببیت محل پس کفایت حقن یا
بعض علماء دعوی فرموده اند و بنمایند الطاسلام است پس درایت غیر مسلم مردود است
و بر عدم اعتبار قول کافر اجماع است اگر چه ملحقین علقا باشد خواه کافر کتالی باشد یا
غیر او و دعوی اجماع بر آن در یکی از نهایی ضمیمه و دو عایه و مختصر و شرح آن و فحیران کر شود
است و تصریح نموده اند باینکه اگر چه آن در دین خود کمتر از این الکذب باشد و مخالفت
درین بجهت منسوب نشده مگر با امام عظیم البسنت که شهادت ذی را قبول دارند و میگویند
که این مخالفت مندر اجماع نیست بحیث شمول بر بنایغیومها و نفس منطوقها
کما فیل انحر فیها و بیحیث آیه و کافر کنوا الی الدین ظلموا و یظلموا و کفر عظیم نیست
یا بودن مناط الهانت لیکن استدلال با ولایت از منطوق آیه بنا بر اینست که بعضی فرموده اند که
چون فسق مانع از قبول است پس کافر طریق اولی مانع میباشند پس آن قبول نیست گر بنا
بر عدم تماد را با نعم و همچنین استدلال از منطوق آیه که کافر و غیال فسق است پس آنهم فعل اشکال است
زیرا که ظاهر آن فسق در جوارح است نه نفس در اعتقاد لیکن ممکن است که بگوئیم که اگر فسق آن معلوم نیست
پس عدم فسق آنهم معلوم نیست پس دلیل تمام است بر بنا انطوائت فاسق و غیر فسق
بمقتضای احکام حقیقت و فیه مانع از مجله آن خبر از زو مانان ایست که مراد از آن شاکس و غیره است
و مراد بر ایمان بر بنا آنچه از مجمع القامه نقل نموده اند این است که معرفت خدا و تصدیق بربوبیت
خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی و استشهاد باشد و تصدیق آنحضرت در جمیع مایا و به
و تصدیق آنحضرت در امر موت و عذاب قبر و نشر و نشر و شهادت در روزی و صراط

و بر عدم اعتبار قول کافر اجماع است

چون فسق مانع از قبول است

بمقتضای احکام حقیقت

و میزان و ثواب عقاب و تصدیق جمیع انبیاء و کتب سابقه و اینکه او حضرت قائم الانبیاء است
 و بعد از نبی نخواهد شد و بامامت آنکه اثنا عشر علیهم السلام تصدیق نماید و اینکه آخر آنجا
 حضرت صاحب روحی لا یفداجبت خدا و امام زمان است که زنده و حی موجود است
 و حکم خدا غائب است و امام است جناب شان تا قیامت دنیا است و این شریعت و طایفه حال
 او است نه حال تحمل و ثبوت ایمان کما فی ریح از ما شریعت پدید و اقرار میشود و مثل جناب شیخ
 و بعضی کمر متاخرین درین شهر و ملائمه کنند و درایت غیر اثنا عشری را نیز قبول می نمایند
 بشت طریقه ستم که بجا نباشد چنانچه در عده فرموده است مستدل کلا یقولون لا یصدق
 اذا نزلت به کما یحاجونه لا تجدون حکما فیما روی عننا فانظروا الی
 ما رویه عن علی فاعلموا بعد یعنی حضرت صادق فرموده است که اگر حادثه بر شما
 نازل شود و حکم آن واقع در اخبار و احادیث یافت نشود پس آنچه روایت نموده اند (عالم)
 از علی بان نظر کنید و بنا بر آن عمل نکنید و ازین جهت است که کل طائفه بمروریات جنس
 این غیایات بن کلوب و نوح این دراج و سکونی و لکن فیله ما فیه و لیس
 خالف محل ذکره بالتفصیل فانت تعلم بعد تمامیه الاحوال بحیثیه
 الخبر الواحد کما فی الحادل من حیث هو فکیف بعین و چون خبر مذکور
 از اخبار و روایات است پس استدلال از ان موجب دور است و عمل اصحاب جماع باستان این عمل
 آنها بر آن اخبار از جهت قرآن خارج باشد و اگر قرینه نبود ممکن بود عدم کفا
 و لکن این جماع مدفوع است بجهت اصالة عدم قرینه و لکن بعد التعداد آن شرط
 نیست کما بین فی غله و خبر موثق بحیث می باشد و شرط تحریر از کذب کرم و بیانش

و نه باین عدالت است و آن در خبر و ظهور اسلام مع عدم ظهور فتن در نزد قضاها هر
 می باشد و لکن معروف در متاخرین به کیفیت راسته و بلکه باعث بر ترک کباب و
 اصرار علی الصغائر است و کاشف از آن است بودن شخص سائر الحیوب ظاهر و مختب
 بودن آن از کباب و اصرار بر صغائر و غیره است و کاشف هم است قطعاً باشد و اکتفا در
 قبول روایت اشراط بان مشمول است نسبت نموده اند به شیخ که آن اکتفا باشد بودن فیما
 بشرط تحسیر از من الکذب لو فاسق بجوارح بوده باشد و مورد است آنچه در عدد فرموده نیز همین
 است مگر اینکه از آن مفهوم میشود که آن عدالت مطلوبی فی الزادی همین را می دانند پس اصل
 مخالفت در معنای عدالت داشته باشد که در روایت عدالت همین معنای دارد و در روایت
 و غیره معنایش غیر ازین است زیرا که شرط مذکور نزد جناب شان بهم لازم است چنانچه در حکمی عن
 نقل کلام شیخ موجود است که میفرماید شرط العمل بنحو الواحد العدالت بلا خلاف و این
 تصریح است بر عدم خلافت به اشراط بان و هو الحق و آیه غیا بمفهم خود و اجماعات منقول و
 ذهاب بظلم اصحاب و عدم خلافت بلکه دعوی جماع بر آن چنانکه در حکمی نهایی
 و مبادی است مثبت مطلوب که الله است و قول از نیاست که روایت فاسق مودود است از امامان و
 شیخ در عده گذشته و عز التعلیق و العدالت شرط عندا منتقد من و المتاخرین و لکن
 بر فرض انسداد چون موثق و قوی راجحت می اندم لازم آن قبول روایت فاسق مختصراً عن الکذب
 است لیلا یلزم ترجیح المرجوح علی الراسخ و اجماع بر فرض مذکور منسوخ است کما لیس
 علیه بعضهم و نه باینکه آن شد اشراط شرط است یعنی ضابط بودن ردی و مردان
 ضبط متعارفتند اینکه هو و نسیان مطلقاً نداشت باشد که آن مختص به معصوم است و فاکه و

مستند است

در حدیث معتبر است

در حدیث معتبر است

آن این است که محفوظ از کمی و نقصان باشد و عدم سهو از ذکر واسطه و از تعیین جای است
که لفظ ثقه را بر ضابطه دلیل میدانند و عدم وثوق بر قول غیر ضابطه و جدائی است و ظاهر
عدالت کفایت از اشتراط ضبط نمی کند چه عدالت منع از تعدی نمی نماید نه سهو و نسیان
و این شرط شرط حال تحمل و حال اداه و می باشد و منجمد آنها افاده ظن را نیز در خبر شرط
نموده اند و درین اشکال نیست بلی اشکال در آن بر مذہب کسانیست که حجیت
اخبار را من باب الشرع میدانند لا اطلاق الادله مثل منطوق آیه بنایا مفهوم آن کون
اگر اول است پس اطلاق موجب افاده تبیین خواهد شد و اقل و ادست تبیین ظنی است
و در غیر آن پس انصراف اطلاق بطرف غالب باشد و غالب صورت افاده ظن است
و ظاهر عدم اشتراط تعدد و خبر است بحجت اوله و الی بحجیت خبر واحد من حیث هو خبر واحد
بعد تمامیت آنها پس مقتضای آن خبر است و شهادت و دعوه اجماع نیز بر عدم تعدد
خبر و خبر نموده اند و ظاهر عدم خلاف است بر آن و این بر بنای حجیت آن من باب الشرع است
و بر بنای فرض حجیت آنها من جهة الاستدلال من باب الظن پس حجیت واحد در آن ثابت
شده کما بین فی خلاصه و اشتراط باینکه راوی ولد الزنا نباشد پس اقوی اشتراط
است چه بعضی آنرا کافر و نجس میدانند پس مذہب شان ظاهر و واضح است و بعضی
قابل عدم کفر او هستند و هو الحق و برین تقدیر پس بحجت عدم انصراف اوله باو انصراف آن
بطرف غیر او با اتفاق ظاهر است و در فرضی که استدلال نیز شرط نموده اند ثابت است و معروض
در راوی شرط نیست چنانچه افقیت آنها شرط نیست و ذکر و ریت نیز شرط نیست
و در ناقل لفظ عربیت هم شرط نیست و قبول روایت از سوان و زنان ثابت است

نقد اقوی ولد الزنا

پتانچه در منقول از نهایی که خلاف بین اصحابنا و از محلی شریک و آیه لاطبق
 السلف و الخلف علی الروایة من المروءة و در محلی احکام و لیس من مشروطه
 الزکوریة لما اشتهر من اخذ الصحابة باخبار النساء و حریت نیز شرط
 نیست بسبب عموم ادله و نفی خلاف محلی از نهایی و بصیر بودن بهم شرط نیست بلکه روایت
 اعمی بهم مقبول است لعدم الدلیل علی الاشتراط و ظهور اتفاق بر عدم خلاف و ان از نهایی ^{حکم} شرط
 و عدم قرینت بهم شرط نیست پس روایت ولد از والد جایز است بدلیل این هم عموم ادله
 و ظهور اتفاق است و جایز است روایت از قادر بر کتابت چه عدم قرینت شرط نیست
 و چون خبر قبول الحال بلکه تحریر او از کذب ثابت نباشد معتبرند البته پس عدم اعتبار
 خبر مرسل بهم ازین جهت ظاهر است و لیکن بعد انضمام آنچه بان و ثوق حاصل شود مرسل
 معتبر است مثل مرسل بل اجماع چون مرسل ابن ابی عمیر و ازین میان ظاهر است
 که ترجمه حدیث مطلقا منوع نیست بلکه نقل بالمعنی جایز است و آنچه رواة و غیره از حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند اگر چه بحال نقل لفظ هم است و لیکن چون
 یقین نیست که نقل لفظ است یا نقل بالمعنی پس چه طور حکم نمود ما است معاصر مذکور
 به اینند احادیث مخصوص احادیث طوال مثل اخبار معراج القادر و قول نیست بلکه لفظ
 راوی هستند با اینکه مقتضای اصل همین است که احادیث منقول بلفظها باشند چنانکه
 علم بعد از چهارم پس بدان اصل عدم النقل بالمعنی و بعد متزل میگویم که اگر ما قائل بشویم
 باینکه این احادیث منقول بالفاظ نیستند بلکه الفاظ رواة هستند پس چون غیر منقول
 که حدیث قایل اعتبار بهمانست که ناوی آن عادل و ضابطه محرر عن الکتاب عارف

مقبول حدیث ازین

در حدیث احادیث خاصه و کثیره
 در حدیث احادیث الفاظ و معانی

بلغات وقرائن و غیره باشد و خوف از عقاب خدا داشته باشد و تصدیق پیغمبر
نموده باشد و از اثر خدا و رسول ترسناک باشد چنانچه لفظ عادل اکثری از مذکورات
را شامل است پس چه طور ممکن است که روایة کذائی و ناقلان متصف با صفات مذکوره
چند بار احادیث وضع کرده نسبت آنحضرت را بحضرت امجادش نمایند و در نفس الامر و واقع
آن احادیث از فرموده آنحضرت نبوده باشند عاशा و کلا و چون احادیث معراج بحکم تواتر
بلکه بالاتر از آن رسیده پس در نتیجه متفق المعنی هستند عدم اعتقاد بدان موجب تکذیب
پیغمبر میباشد و آن خبر کثیر نخواهد شد فلماذا برای تصدیق صحت مضمون حدیث
شرائط مذکوره در راوی قرار داده اند و غرض از آن چیز نیست مگر اینکه بر قول ناقل
متصف باین صفات اعتماد و ثوق حاصل میشود چه این امر مخصوص با احادیث و اخبار
نیست بلکه تصدیق هر واقع برای غائب بهمین طور میباشد که اگر ناقل معتبر نقل واقع
نماید اعتماد و ثوق بر آن حاصل میشود و الاخر پس شرائط راوی در اخبار پیغمبر خدا
و الله به اعلمهم التحية و التناجیم مفید همین امر است پس آنچه محاصرند کور فرموده که علماء
شکر الله بهم اگر چه تقسیم حدیث بصحیح و غیره فرموده اند و لکن طریقه دریافت صحت خبر
قرار داده اند کلامه صحیح است چه طریقه صحت مضمون حدیث ازین طریق که حجت نبوده اند که
بهتر تصور است چنانچه ترجمه اصل عبارت ایشان که در جلد ششم تفسیر مذکور صحت حدیث است
این است علماء حدیث بهر قدر که کوشش بر احادیث کرده اند شکر الله بهم کوشش
ایشان بعضی در بودن راوی نقد و معتمد و دریافت این بود و لکن بهای صحیح معلوم نشد
کلامه دریافت صحت مضمون و خبر صحت در احادیث که از معتبر فهمیده اند چه قرار داده اند

قول شکر الله بهم محاصر

تقسیم احادیث به فروع و متصل و تدوین کرده شده مگر آن تقسیم نیز بمطابق اسناد و رواه
 است نه بمطابق وراثت یعنی بمطابق صحت یا غیر صحت یا تشکیک بودن یا نبودن حدیث بل
 بلاشبکه براساس شناخت احادیث موضوعه حدیثین چند قواعد بنا نموده اند که بر طبق آن
 حدیث را مضبوط و ناقص قرار داده حدیث را موضوع قرار میدهند و این از چند مظهر ذکر
 علامت وضع حدیث از سبب نافع و قول امام سخاوی است و این جوهری و تدوین
 و غیره نقل نموده است و لکن غرض محاضر مذکور از آن از جمیع علامات آنست که علامت
 مخالفت عقل است چنانچه از تصریح ایشان که ما بعدش می آید پوشیده نخواهد بود
 پس حالا بخدمت ارباب انصاف عرض می نمایم که پس درایت در اخبار و احادیث
 آیا همین است که اگر مضبوط حدیث آنچه بعقل چنین مدعیان عقل بیاید بوده باشد
 صحیح است و الا فلا حاشا و کلا چنانچه عنقریب تبصر که بیان خواهیم نمود چون علم در آید
 علمیت بسیار عظیم ایشان و کتب مولف درین فن از عامه و خاصه بسیار می باشند و لکن
 از اینجا که خصوصیت خاصه بالخاصه بر هر اهل انصاف ظاهر است محلی از ان بیشک
 ارباب فهم نموده می آید که وضع علم در تیره بخش درایت حدیث است پس چه طور انکار
 از ان محاضر مذکور می نماید و میگوید که طایفه درایت صحت حدیث قرار نداده اند و در
 فن بحکایت المنسوبه الی السید الشریف علی البحر بانی میگوید هذا مختصر جامع
 لمعرفه علم الحدیث یعنی این مختصر است که جمع نموده شد برکات معرفت
 علم حدیث و در حاشیه منقول از شرح نوشته که در اد از علم حدیث در اینجا علم اصول
 حدیث است بحدوث مضبوط یعنی لفظ اصول ممد و مست و میگوید که و هو علم

مخبر
 حرمیان
 بیخبر

مخبر
 حرمیان
 بیخبر

يعرف بها احوال ما يسند الى النبي من حيث الصحة والضعف لحوال
 اسناده من حيث الاتصال والانقطاع وحوال رجاله من حيث الجرح
 والتعديل يعني وان عيسى بن مريم من احوال النبي يعني احوال وافعاله
 كمنه في مذهب يوجب ما هو محال في شواهد كثيرة من حيث الصحة والضعف وحوال اسناده من
 حيث اتصال وانقطاع وحوال رجاله من حيث الجرح والتعديل پس
 سيگویند که متن الفاظ حدیث است که بان تقوم معانی آن میشود و حدیث قول نبی
 و صحابی و تابعی و فعل آنها و تقریر آنها همه را شامل است و سند اخبار از طریق متن را میگویند
 و اسناد در رفع حدیث بر طرف قائل آن است و آن هر دو را عتقاد و حفاظت به صحت و نفع
 حدیث بمقتضای هر یک است و در عتقاد از تارخ حنفی نوشته که حفاظ جمع حافظ است و حفاظ
 کسی است که علم او احاطه کند به هر حدیث و بعد از وجوب است آن کسیست که
 احاطه کند علم او بر صد هزار حدیث و حاکم آن کسیست که علم او بکلی احادیث متناو
 محیط باشد و بعد از رساله مذکوره میگویند و تواتر خبری را میگویند که روایت آن بمراتب
 در کثرت بالغ شوند که عاده اتفاق او شان بر کذب محال باشد و دائم باشد این پس
 قول او مثل آنرا باشد و طایف مثل هر دو طرف آن و بعد چنانکه گفته که حدیث
 مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّخِذْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ یعنی حضرت
 فرمود و اندک هر که بر من دروغ بگوید و بجهت پس باید که جائی خود در جهنم قرار دهد این حدیث
 نقل کرده از صحابه گرد و کثیر بعضی در عهد آنها گفته اند که آن چهل کس مستند به نبی گفته اند
 که تبصرت بچهار کس بودند و در این رجال عشره مبشره هم داخل اند و ازین تحقیق نیستی

تفسیر حدیث

تفسیر حدیث

که حدیث معراج را چه قدر در واة نقل کرده اند و هم متفق اند در اینکه آنحضرت معصوم
 شود با سمانها و ملاقات ملکه و انبیاء و رفیقن خود به بیت المقدس و باز آمدن اذان
 جا با بیان فرموده اند و کتبه گفت که بخواب دیده اند آیا بعد تو از ترسیده است و آیا
 ممکن است از مثل خلیفه دوم و خلیفه زاده و از مثل ابن عباس و از مثل حدیث
 و قتاده و انس و مالک و ابو ذر و سلمان که همه از صحابه کبار و غیره میباشد که اتهام
 و دروغ با آنحضرت است جائے خود و نحو ذلک قرار دهند پس کدام مسلم گمان
 میتواند کرد و درین احادیث که آنها موضوع و غلط و محض میباشد یا گمان کند در غلطی
 فهم ناقصین و چنین امر ظاهر و بیان واضح که بعبارت سهل و قریب لا فهم و لا فقه
 ال لاله و لا فصیح لغات فرموده باشند با وجود بودن معاذ ذهل لسان از عارفین بدلت
 و واقفین به قرآن و نهائی غایت الوضاحت و در همین کتاب میگوید اعلی ان متن الحدیث
 کاید خل فی الاعتبار لانه مرایع متن حدیث و خل و اعتبار میشود مگر بر سر
 مذرت یعنی در بحث از احوال آن نزدیک الحدیث بل به کتب صفة
 من القوّة والضعف و بین این بحسب اوصاف الزوارة من
 العدالة والضبط والحفظ و خلافتها و بین ذالک او بحسب الاستاذ
 من الاتصال والانقطاع و الارسال و الاضطراب و نحوها پس حدیث
 بنابرین منقسم میشود بطرف صحیح و حسن و ضعیف و ترجمه بلکه کتابی نماید متن حدیث
 قوت یا ضعف یا طاعت یا عین یا کجاست اوصاف و احوال و عدالت و ضبط و حفظ
 یا خلافت اینها و بین اینها یا بحسب اسناد و الاتصال و انقطاع و ارسال و اضطراب

قول بعد حصول
 وایت از متن

قوت ضعیف متن حدیث بنابرین

و مثل آنها و بعد ازین تعریف حدیث صحیح نموده باز میگوید و اول من صنف
 فی الصحیح المجرد الا امام البخاری شیخ المسلم اول کسی که تصنیف در صحیح
 نموده امام بخاری است بلا مسلم است و کتابها صحیح بعد کتاب الله العزیز و کتاب بخاری
 و مسلم اصح الکتاب بعد کتاب است و اما قول الشافعی ما علم شیئا بعد کتاب الله
 صحیح من موطا مالک فقبل وجود الکتابین ولیکن قول شافعی که من بعد
 کتاب خدا چیزی را صحیح تر نمی دانم از موطا مالک پس آن قبل وجود بخاری و مسلم است
 و علی ترین قسم هائے صحیح حدیث است که بخاری و مسلم بر آن هر دو اتفاق نموده باشند
 و بعد ازین آنچه بخاری بان مفرد باشد و بعد ازین آنچه مسلم بر آن افراد داشته باشد
 و ازین تحریرات شریعت واضح گردد که احادیث معراج بخاری و مسلم هر دو با اتفاق
 صحیح نموده اند پس اصح ترین احادیث بوده باشند پس از کجا معاصرند که این احادیث
 را موضوع صحیفین گذارده و موطنی واقع شده است میگویند و از علامه وضع که از
 عیال نافع و غیر نقل کرده اند مخالفت عقل را درین احادیث میگویند و از همین جهت آنرا
 از جمله موضوعات قرآنی میگویند چون باعتبار دیگر لطرف احادیث و تواتر و غیره منقسم میشود
 پس آنچه درین علم را در حدیث آن مشهور است در اینجا ذکر نمی نمایم پس متواتر نیست
 میگویند که مسلم رواة آن بحد کثرت چنان در هر طبقه برسد که عادة توافق از آنها بر یک
 حال باشد و تواتر که هر معنی از معانی سب باشد چنانچه هر گاه متعدد باشد الفاظ
 متحد باشند مطلقا یا فی اجمال و این را متواتر معنی میگویند و بر تاقده حیرت مخفی نیست که احادیث
 معراج که تعداد رواة آن از تعداد واحد تواتر زائد است از همین قبیل است و باشند پس عادة

ببخاری و مسلم از حدیث مذکور است
 از مجموع آنست از بخاری

و اول شافعی در باب موطا

ببخاری و مسلم از حدیث مذکور است
 که شافعی از مجموع آنست از بخاری

در کتب معتبره

همه روایات را کاذب و السیقین محال باشد و بخلاف آنچه در سایر روایات است عروج آنحضرت
 آسمانها در حالت بیداری با جسم فانی است پس این متواتر معنی باشد و عقل و ادب
 توافق بر کذب ازین جماعت کثیر و شمال است و اندر چنانچه وقوع سهو یا غلطی
 از جمیع اینها فانی عقل است پس ثابت شده است آنحضرت آسمانها و قنیه حرم
 بساطی و باطل گردید و عبودیت و انکار پس آنکه در آنجا باشد و در تحقق و وجود و خبر متواتر
 و الحاق متواتر این نقطه شکی نیست و لکن در متواتر اللفظ و این المعنی پس اگر چه عقل الوجود
 بجهت اشکال لفظی بخیر و بد و قریب معین از ادعای جماعت باشد و لکن معلوم نیست
 و چون اتحاد ظاهر کس نه آمد و نیز بعضی از روایات را باید از استفیض است مانند و
 مراد این است که شکی از روایت در سبب مرتبه بود باشد و تفیض و اخذ است از قول فاضل
 لما لا یفیض و لا یفوق و لا یفوق و لا یفوق و لا یفوق و لا یفوق و لا یفوق و لا یفوق
 یعنی و قیام آب بسیار میشود و سیلان است باید و سبب سکون فاضل الماء و در قاموس
 بدون ذکر صلیه آن از بنام آن مفعول نکر کرده است و ظاهر عدم اختصاص آن با اتحاد
 افتاد باشد که کمال لیسند صلیه الریاض صحیح آنکه منتهی پس آن است و الفاعل
 و اتحاد است هم تحقق می شود و بعضی از انقضای اتحاد و نظامیه الله چه ظاهر عبارات ازین است
 و بر فرض اقول پس آن چون متواتر است از مستفیض اللفظ و المعنی و مستفیض اللفظ فقط
 بلکه آن مستفیض اللفظ فقط هم تحقق است و در بودن اختصاص آن از قسم مادی و کلامی
 بعضی اشکال نموده و متواتر این عبارت می سازند و در قوانین از حاجی و عقیده ای است که
 آن فرموده است و لکن از شکی نمانی و لکن الی است که گفته علی فی حدیث

بجای این که در حدیث

بجای این که در حدیث

بجای این که در حدیث

و در آن آرا مشهور هم گفته و بعضی از غیر آن میدانند چه در مشهور هم نماید بقدر آرا
 اگر چه در یک مرتبه از مراتب باشد و بعضی اطلاقات بر پنج مشهور در پسند باشد آمد
 اگر چه نقص با سناد واحد باشد بلکه آنچه اسناد آن اصلان باشد و در اولین اختصاصی هم در
 جاریست و ظاهر همول جمع است در قول حضرت صادق علیه السلام اثنی عشرین
 اصحابك و از جمله آنها غریب است و غایت آن یاد است یا در متن است
 یا در هر دو و اقول آنست که متفرد باشد نقل آن یکی از مثل خود و بکذا الی آخر است
 یا بودن متن معروف از جماعتی از صحابه یا غیر ایشان و ظاهر است که اعتبار کردن تنها
 اسناد واحد متفرد و بطرف کسی از جماعت حروف الحرف و دوم پس او آنست
 که یکی متفرد و روایت متن آن باشد پس و است کند از و یا از واحد دیگر که جماعت
 کثیره و پس نقل آن است هر گز و از متفرد و گاهی از غریب مشهور نیز میگوند و غریب
 قائلان نیز از تعبیر بنمایند چنانچه اول را غریب فی استند میگوند و از اطلاق غریب
 مراد قسم ثالث میباشد یعنی آنچه راوی او از جمیع مراتب واحد باشد و متن آن از جماعت
 مشهور نباشد و گاهی گفته میشود غریب نیز را اول براسه و غیر معروف در کتب
 معروف و معروفین علما گاهی به اطلاق آن پنج مشهور میشود که متن آن شتمل بیان امر
 غریب با حکم و طور غریب باشد و در عرف رواة و متحدین و غیر هم اطلاق میشوند
 بر آنچه متن او شتمل باشد بلفظ خاص که بعید الفهم باشد بحیث قلت استعمال آن در
 شایع از لغت و درین باید تثبیت بغایت فرمایند چه معلوم است امتشابهت و کثرت
 معانی الفاظ غریبه بسیار است که حاصل میشوند مختار مناسب مراد و مقصود و آنچه

بیان غریب

غریب مشهور

غریب

غریب

اطلاق غریب در کتب
 بعد از الفهم

در صورتی که در این کتاب
در بعضی از مواضع

بان دست نرسیده بود و جماعت علماء و آرا آن تصنیف کتب فرموده اند چنانچه میگویند
که اول کسی که در تصنیف نموده نظرش بر این بود و میگویند که اول حضرت و آن ابو عبد الله
محمدرابن قنفه بود و بعد از آن ابو عبیده قسم این مسلم و بعد قتیبه و بعد خطابی پس این
مصنفات از جماعت است و متابعت آنها نموده اند غیر آنها بر واکم و علماء و قواد و چنان این
تشیع در نمایا و بعد از فاشی و فاشی و سیدی در غریب و پس از آن نموده است و آن غریب
القرآن جامع ای حدیث و دیگر علمائیه از غیر مذکورین و از آن نموده از جمیع با شیخیه و مال و آنما
شیخنا الطهری و جمیع البهت و کتاب بر آن فرد و بهت آن فرد را وی آن نیز میگویند و از آنجا
که اگر و جمیع سندالین بهت باشد پس از آن فرد و طلق می نمایند و الا فرد و بهی است بهت فرد
بعضی در شتم شاذ و نیز بر آن طلاق می نمایند و شتم بود و تغایر است پس شاذ و خبر است
که واحد ثقة آنرا روایت کند مخالفت آنچه روایت کرده باشند اکثر و مقابل آنرا شود
موقوف میگویند و شاذ را بعضی طلاق مرد و در آن بعضی بشرط آنکه در موقوف و در طبقه
راوی آن احتیاط و احتیاط اهل اگر باشد پس مقابل آن را که شاذ باشد و در آن کنند و شاذ
مرد و در خوانند و الا ترجیح می دهند و در آن نمی نمایند و بعضی آنرا مطلقا قبول دارند و مگر آن
شاذ ثقة نباشد پس آن مرد و در آن میگویند و چون مرد و در بعضی اقسام شاذ و شتم باشد
و در شکر نیز مرد و در می باشد پس مرد و در آنم باشد و لکن اختصاص من جهت اجتماع حلقه
عجب نیست که بوده باشد که ما بنده علی بعضی هم و مرد و شامل مشتبه الحال هم می باشد
چنانکه اطلاق کرده شود و مرد و در طلاق غیر مترشح بصدری خبر و اطلاق غنا و بر آنچه مذکور شد
به باشد که ده میشود اگر چه در النقل بوده چنانکه اطلاق مستند و در بر آنچه مستند و الفتوی

این حدیث

در صورتی که در این کتاب

در صورتی که در این کتاب

نباشد اگرچه نقل آن نادر باشد کرده میشود و غیر خبریست که کمتر از او و آنرا روایت
نکرده باشد و قبول و آن خبریست که آنرا قبول کرده باشند و نقل بدان نموده باشند
و التفتات بصحت و عدم آن نکرده باشد و انتشار قبول آن غیر التفتات بصحت خود
بود و معتبره و آن خبریست که اقامه دلیل بر اعتبار آن من جهت آن یا وثاقت یا حسن
آن نموده باشند یا آنچه نقل بر آن می آید اکثر علماء نموده باشند و آن خبریست که کتب
رجال سند آن را ذکر نموده باشند و در بعضی تا آنکه شاهی شود و مخصوص علیه السلام یا غیر
معصوم اگر صاحب خبر قبول کرده باشد مثل اخبار از قبول و فعل بعضی صحابه یا رواه
و غیره مثلاً و این روایتیست که مثل این را داخل روایت و حدیث کتب است و طراح بدین
و فی تامل و تامل و آن را قبول نیز میگویند خبریست که سند آن متصل باشد مثل آنچه
که پیشتر و فرق است و متصل است که در آن اختصاص یافته باشد علی الخصوص یا غیر آن که
صاحب خبر باشد و در ثانی اختصاصی مذکور نیست بلکه آن تمام است سند
و وقوف و موقوف را در هر دو مورد که گاهی متصل میشود یا آنچه متصل در سند
است و هم به صحابی و در غیر هم باشد و این در صورت الطلاق است و در صورت تقیید
پس بهانه و واقع است چنانچه گوییم و اینها متصل است که اسناد بفلان و محمول
و آن شامل است موقوف و موقوف و موقوف و موقوف را به بنابر اعم و اما به بنابر
نحو پس آن خبریست که رواه آن با تمام یا بعضی آخر آن ساقط شده باشد اگرچه
ذکر ساقط مانده باشد مثل افلا بعضی یا بعضی صحابینا کرده باشند اینک بدون تمیز بقل
مشترک ذکر نموده باشند که آن مرسل نخواهد شد و گاهی الطلاق است و این مرسل را آنچه

بجای

نقد

نقد

مفصل

نقد الرجال

ثانی اسناد آن بر رسول خدا کرده باشد بدون ذکر واسطه مثل قول سعید بن مسیب
 که گوید قال رسول الله صلى الله عليه وآله كذا و این متن نزد مورث مورث است
 که نقل من الدریه و فتا جماعت همان مننا لاعم میباشد و بعضی متقیه نموده اند و رحنا
 ثانی شریع و مسل اختصاص تابعی بگیرن و گفته اند اذ کان الثابعی الموصول کبیل
 والا پس آن را منقطع خوانند گفت و علق و آن خبریست که از شروع اسناد آن کی
 یازند ساقط باشد و محالی دیگر هم گفته اند و منقطع و آن درست است که از وسط اسناد یا آخر
 آن ساقط شده باشد کی یازند و بعضی اختصاص ساقط بواحد نموده اند و ظاهر علم
 اختصاص است پس معضل را شامل بوده باشد و لکن ظاهر اختصاص معضل بساقط
 الوسط و قول دیگر هم می باشد که عن لب الباب الدریه ایضا و غیره صحاح
 و مرفوع و آن آنچه ضاف کرده شود به مصوم از قول و فعل و تقریر یعنی وصل نموده شود
 آخر سند به مصوم و قطع و ارسال در آن باشد یا نباشد و گاهی میگویند بر هیچ نقطه
 باشد از وسط سند یا آخر سند پس کی یا اکثر یا تصریح بافتخار رفع مثلاً بگویند در شیخنا
 الطیلسی عن علی بن ابی ابراهیم عن ابی مرفعه عن ابی جعفر عن ابی حمزه عن ابی
 مرسل بالمعنی الاثم داخل است و موقوف و آن را دو قسم گفته اند یکی مطلق و دیگری مقید
 پس آنچه مانع از مطلقا باشد پس آن رواست است که از صاحب مصوم از نبی و امام از
 توان و فعل نموده باشد خواه متصل است یا باشد خواه مقطوع است سند باشد و در غیر صاحب
 مصوم مقید میباشد مثل وقفه فلان عن فلان و گاهی بر موقوف اعطاء از اطلاق می نمایند
 و قیام موقوف علیه محالی نبی باشد و بر مرفوع خبر میگویند و این اطلاق از بعضی قضا

بیست و یکم

بیست و دو

بیست و سه

است و آن حدیثی پس اثر بر هر دو مطلق می کند و این جمیع اقسام از مرسل می باشد
و لے اگر ساقط معلوم بشود بود باشد پس آن در حدیث است و در اعتبار مرسل
خلافست و بعضی تفصیل نموده اند و مضمون و آن آنچه ذکر معصوم در آخرت شد بضمیر غائب
نماید مثل اینکه بگوید مسئلت او عند او اذ خلعت فقال لی و غیره الک و مکاتب
و آن آنچه حکایت کتاب معصوم نماید و ظاهر اختصاص آن بخط شریف است باشد اگر چه
بعضی عدم اختصاص را و جموعه فرموده اند و بعضی مانع از عنقه معصوم جعلی است که آنرا
از تکرار حرف مجاوزه اخذ نموده اند و آن عبارت از خبریست که در آن من قیلان باشد
و آنرا متصل می دانند اگر عصاره آن نباشد و اسنادش در آیه بی پروردگارین نموده می گویند
بل کاحسان می کند و چون قسام خبر غیر از آنچه ذکر نمودم بسیار است و ضبط آن بعید
تفسیره و درین مقام بحیث غایت غیر مناسب است اقتضای همین قدر نمودم چه مثل روایت
اکابر از صنف روایت متساوی اسن از متساوی اسن بار وایت احدی معن الاخر که آفرید تج از تدریج
نامیده اند که هر یک و یک خود را می گیرند و الاخذ بدل می کند و روایت ابان از ابان
و بالعکس و قسمت سبب سابق و لاحق و متفق و متفرق و موافق و مخالف و متشابه
آنچه اتفاق باشد خطا و تطابق اختلاف الابرار تطابق الاسلام خطا یا برعکس چون
جریز بکرم حجره و لانس محله و حریر بکاسه حطی و ذرا بجمه و شریح ابن النعمان و شریح
ابن النعمان و سلسل صحف و غائب تصحیف و لفظ است و محرف و مقابله و مزید و
مقطرب و قدر رج و عائل و مدلس و غیر ذالک و مقصود ازین کوشش غیر از دریا
بصحت عدم صحت حدیث چیزه و دیگر نیست پس آنچه معاصر مذکور می نماید که طریق

محقق

ابن

در وقت صحت متعین و در وقت عجز و کمال باینسان است که در آن
تغییر حاصل و باجمال و قریب و بی عوام و شایسته حق و امر حق و غیر صاحبان ارباب علم است
پس مصداق نبی و مافوق آن جمیع اراء انصاف و ملاحظه مایه میانی آن حکمت و انصاف و لطیفه
صدق قول کذب آن و آنچه حق باشد از انقی و دستور نکند و کتمان آن انقض و غلط و کلام
صدق و انقض امر حق بود و باطن و ملاحظه و الاکتلاح و مطلب و شایسته از مجتهد
ثانی و ابطال باقی اول عقاید و نقلیه نقلی نامه که در اول بحث اقل و ابطال اول
عقلیه یا همین تفصیل نمود و امر و درین بحث چون صاحب مذکور بجا ذکر اخبار و غیره و آنچه
بیانش مطایفه اش را که شد است بعنوان عقل ابطال اخبار و در صورت ظهور است
و سبب است در این جهت فی حق عقل و صورت تعارض با عقل قرار داده و این طور
هر چه که در عقل نیست آن خود قبول است و مقتضات است عقلی را در عقل مقتضات عقلی
نموده است از اخبار و تعارض با عقل و ابطال آن است علم و باین عقل نیست
که کفر که دلیل مانع بے سر و پا باطل است پس بدانکه از پنج بعین بیان که سابق
گذاشت گفت است که در صورت تعارض بین نقل و عقل باطل عقل را باید مقدم ساخت
چنانچه این است گفت و این تمیز نیز قریب بان گفته اند از این نیز از بحث تعارض
بین عقل و نقل آنچه حق است آن را بگویم پس بدانکه در حقیقت عقل فی الجمله کلاست
نیست و از اخبار و حدیث و اخبار نیز بحیث آن ثابت است و آن رسول باطنی است چنانچه
آن بگوید مجرب و کمالی ببدن دارد و بنی تعلیق تدبیر و تصرف نمود و در اخبار حدیث است که
العقل ما عیب به الرحمن و اکثر مث الجنان و ازین قبیل و بدون آن حجت

من الله بر چند گان از اخبار بسیار و قرآن مجید و اجماع ثابت است و بحجت آن در
 آنچه مستقلا ادراک آن میکند قائل به تم و نیز در اصول اعتقاد که عبارت از توحید و عدل
 و نبوت و امامت و معاد است که در بعضی از اینها عقل حجت است بدون انضمام نقل
 و در بعضی با انضمام نقل چنانچه معرفت خدا و کمال معرفت نبی که از معجزه میباشد اگر آن
 قول پیغمبر یا قول خدا باشد و در لازم میشود و همچنین امامت امام که حافظ شریعت پیغمبر
 باشد اگر چه عقل و نقل مایه رک میشود لکن عقل در اثبات وجوب نصب امام مطلقا کفایت
 نمیدارد و در تعیین مثل حضرت امیر المومنین بعد از ختم المرسلین صلوات الله علیه و آله
 اجماع با انضمام نقل که ایشان افضل ترین جمیع صحابه بلکه تمامی انام بعد از رسول نام
 بود و در زهد و علم و تقوی و تواضع و عبادت و طاعت و معرفت و قضا و شجاعت و سخاوت
 و بیعت ائمان و اسلام و صبر و رزقا و خلق و کرم و غیره در جمیع صفات حسنه و محسوم
 و برمی و سیرا و منزه بود از نجاست کفر از اول عمر تا نهایت آن و مجده غنم و عبادت
 دشمن نه نموده بود و در اندر سالست تربیت یافته بود و از بدو عمر رفاقت و خلوص و محبت
 و اعتقاد بحضرت رسالت داشت و در همه احوال تابع حکم آن سرور بود و گاهی بطرفه حسین
 عسائی و نافرمائی آنحضرت کرده و آنحضرت همیشه آنرا در حال حیات خود خلیفه خود و وکیل
 بود و دختر نیک اختر خود را که بهترین زنان عالم بود با و تزویج نمود و سوره برادر با و در
 از بعضی گرفته بود و بر فرش خواب آنحضرت آنجناب شب هجرت خواب بدخوت جان
 نکر و همچنین از جمیع آنچه مثبت فضائل و مناقب آنجناب از قول دوست و دشمن از علم
 و ایمان نبوت قطعی یقینی پیوسته پس بعد از جمیع مقدمات عقل حکم بامامت

در بیان اینها عقل مایه میکند
 علی بن ابی طالب

آنحضرت با تعیین بنمایند و قلع میباش در این که آنحضرت البتّه غایب و وصی آنحضرت
 و امام خلق بعد آنحضرت میباشد چه ترجیح مرجوح تفصیل مفصول و اجازت نموده و نام و خط
 را از ترجیح منزه میدانند و با وجود این ترجیح مرجوح ترجیح است پس چون ممکن است از خدا که با وجود
 بودن علی ابن ابیطالب که افضل ترین جمیع است و جمیع صفات و غیره باشد که دیگر
 حاکم خلافت بکند و شخص افضل را محکوم شخص غیر فاضل نماید و مثلاً و نصفین از او نام ناس
 این امر پس بدیده نمیکند پس چه طور از خدا در ذوالخواهند پس عینیت عقلی را این بود
 ثابت است و تعیین در صفات واجب تعالی و توحید و عدل و غیره که اگر حدیثی یا خبری
 یا آیه در این باب و ایست بر آنچه از عقل تعالی صدق از او امام و خواست ثابت شده
 خواهد بود البتّه آن را تاویل نخواهیم کرد تا اینکه موافق عقل بشود و گرنه در امور فوری که عبارت
 از احکام و اوامر و نواهی باشد از وجوب حرمت و کراهت و ایست و استجاب و موافق آنچه
 در شرع وارد است پس عقل چون مدک آن در جمیع آنها نیست پس عقل دادن عقل
 بآن با او کمال عقل است چنانچه از نقل کلام این تفسیر این روشد و غیره نیستی چه در وجوب
 نماز و عدد رکعات و استقبال قبله و لباس مسلی و اسنات آن و مقتضات و غیره و قوت
 در کوع و حد آن و سجود و قیام و خمود و غسل و طهارت و عنوان آن از آداب و تک
 تقسیم آب منطقی و مضامین و جاری در آن و باران و طریقه تطهیر و نیت و غیره که یک فعل نماز
 باعتبار جمیع شرائط و مقتضات و مقارنات و اجزا و ارکان و غیره شکل است بر مسائل بسیار
 باعتبار نوع و باز باعتبار صنعت و اعتبار شخص معنی و شخص و فردیت آن چه قدر بسیار
 و کثیر میشود پس عقل بشری که با طاعت و در وادراک اینها تا حکم نماید که موافق عقل است

در این کتاب
 تفصیل در این باب
 و در این باب
 و در این باب

یا مخالف آن و کذا در جمیع عبادات غیر از نماز مثل صوم و تعین آن در ماه مبارک رمضان
و وقت آن مثلا از طلوع صبح صادق تا میل و امساک و آن از جمیع مالکولات مشروبات
و دیگر آنچه مشرعا در کتب فقیهیه مذکور است و عذراتی که آن و عناوین تضاد و کفاره
و غیره و زکوة و شراط آن و نصاب عینیه آن در هر یک از اجناس مذکوبه و شرط الطمان
و تحقیق آن و مصرف آن و کذا الخ و فیما یجب و فیما لا یجب و دیگر لواحق آن و همچنین در
سائر معاملات و عقود و بیع و تجارت و وکالت و جعالت و مضاربت و وقف
و هبه و وصیت و نکاح و میراث و طلاق و قصاص و حدود و غیره که در کتب فقیهیه
مذکور است که با عقل میتوان که آنچه از اخبار و احادیث در هر هر فرع و صنف و جزئیات
و کلیات آن استفاد میشود و موافق عقل است بلکه اکثر آنها در بادی نظر مخالف عقل
میباشند پس اگر چه با رایجیت مخالفت آنها با عقل رد خواهند کرد و یا تاویل آنها را آنچه
ممكن باشد موافق عقل خواهند نمود و هر آنکه خروج عن دین الاسلام و خروج فی التبر
یا دین جتسع لازم خواهد شد و این مخالفت عقل کلی بے غاitle که فطرے و صفاتی از
شوائب و جهل پاک صاف است خواهد شد چه آن عقل حکم به اتباع پیغمبر بعد تصدیق
بنبوت آن نموده است پس یا مخالفت عقل جزئی در بعض جزئیات و اطاعت
عقل کلی در تصدیق نبی باید یا عکس این و عقل حاکم است قطعا و اطاعت عقل کلی که
حکم باطاعت پیغمبر نموده است پس مراد جناب سید مرتضی علم الهدی علی ابشده مقامه
فی واد الکرامه از آنچه از عبارت ایشان نقل نموده است این است نه آنچه محاصر مذکور
نصیده و اما قول علماء بان کما حکم بالعقل حکم به اشع یا کما حکم بالشرع حکم به عقل

پس آن محالی متعدد و دارد و بیان آن موقوف است بر محبت آن و آن سید
 طول نخواهد و غایت مقام ذکر آن نخست شده و درکن بر سیدالجمال یعقوب طالب
 نوشته می آید پس آیا عقل مستقل بدون ورود شرع خواهد قبل بعثت رسول
 یا بعد در چیزه با اعتبار ادراک حسن آن یا قبح آن اگر چه در بعضی موانع باشد چنان
 شد یا نه و ادراک عذاب یا ثواب یا طاعت یا معصیت می تواند کند یا نه می تواند
 و حکم آن چیزه نمی شود پس بر فرض اول قول کما حکم بشرع حکم یا عقل درست و
 صحیح خواهد شد و بر فرض ثانی نه و نیز اینکه بعد ورود شرع و حکم خدا و نبی بچیزه بوجوب
 و بچیزه بوجوب است آیا عقل به رکع باشد صفات محسنه و مقبحه را باین معنی که حکم نماید که آنچه
 صفت محسنه دارد بان حکم و جوب فرموده است و آنچه صفت مقبحه دارد بان حکم حرمت فرموده
 است پس حکم خدا بوجوب در اول و حرمت در ثانی من باب اللطف خواهد شد و باین
 معنی قول مذکور کما حکم بشرع حکم یا عقل می باشد یا حکم مذکور خواهد کرد و باینکه در آن
 باینکه مجرای امر شارع و نبی او است و هیچ صفت محسنه و مقبحه در آن نیست و اینکه در آن عقل
 مستقل نباشد در ادراک حکم واقعی پس بدون شرع در آن یا قبل بعثت پیغمبر است
 خفا صفت محسنه یا مقبحه آیا حکم ظاهر می در آن خواهد کرد یا نه مثل بهای علم است و در فعل
 و بر فرض حکم آیا حکم اباحت خواهد کرد یا حکم نهي خواهد نمود و همچنین در آنچه حکم در قبل قائل
 بسبب عدم وصول ان بهایا بسبب اختصار قرآن و من حیث الحسن و قبح غیره اول خواهد
 باشد پس آیا عقل در آن حکم به برادر خواهد کرد یا با احتیاط یا با استصحاب یا بحدیث و اینها
 در علم حصول بحال توضیح و براین مذکور است و درین مقام با محض این مطلب بیان

توضیح محسن و مقبح

في كتمه كراهة عقل العقل والدرء وقطع بلوراك مغت حسن وقبح واثمي بدون ورود
 شرع واراد بانه بر فرض اول بدون شرع حكم بحسن يا قبح آن ميتواند كينديا اينكه بر فرض
 ثانی در آنچه شرع وارود نباشد هیچ كس در آن نباشد و ثواب عقاب هیچ نباشد پس
 درین مسئله اختلاف نمود و اندك پس بعضی معتزله و فرقه امامیه و حكما و ملائحة و بر اجماع و غیرهم
 قائل باطل شدند و اشاعره اختیار قول ثانی نمودند و میگویند كه عقل و قتل و
 شرب مظلوم و نحر و فرق بختی كند و هر دو زرا و كیاست چنانچه آمدی كه از اكابر
 اشاعره است در كلی عن الاحكام از و میگوید كه قال لا حدی فی الاحكام و اعلم
 ان الحكم الشرعی يستلزم حكما و احكاما اشعوكا و اعلم ان حكمه فلتفر كل واحد
 اصلا و تفرع علی ان العقل لا یحسن و لا یقبح و لا یوجب مثل المنعم
 و ان الحكم قبل ورود الشرع فلیزسه فی كل واحد مسئله اولی
 احتیاجا إلى ان لا فعل لا یوجب حسنا الحسن و القبح لذاتها و ان العقل
 لا یحسن و لا یقبح فیما اطلاق الحسن و القبح علیها باعتبار ذات ثلاثة اقسام
 نسبت إلى كراهی و الاظهار و غیرهما و لا یكون ذاتیا كاتصاف بحال اتوا
 اولها ما وافق الغرض و مخالفه و ثانیها ما امر الشارع بالتناء علی فاعله یدخل
 فیله فعال لله و الواجبیات و المندوبات و حرمات المباحات و ما امر الشارع بنده
 فاعله یدخل فیها الحرام و حرمات و خلافها ایضا یختلف باختلاف ورود
 امر الشارع و الثالث ما فاعله مع العلم و القدرة ان یفعله بغير عدم الخرج
 فیه و هو یدخل المباح و المكروه فیه و القبحه مقابله و ذهب إلى معتزله

اشعركه شرعی
 قول امامی

والخوارج وغيرهم الى ان الافعال منقسم الى صفات حسنة وقبيحة
لذواتها مع قطع النظر عن الشرع لكن منها ما يدرك بغير وسوسة العقل
ومنها بالنظر ومنها بالشرع ولكن اختلفوا في ثبوت الاول من المعتزلة الى
ان الحسن والقبح غير مختصان بصفة موجبة كحسنة وقبيحة ومنهم من ذهب
الى ذلك كالجباينة ومنهم من فصل فاجب القبح بدون الحسن فظهر
بما ذكرنا ان الاشاعة ذهبوا الى ان فعالا من الافعال من دون ورود
الشرع كافي ذاته ولا بسبب اشتراكه على مصلحة فانه بل يقولون ببقاء بعد
امر الشارع على ما كان من تساوي لطرفين وعدم الحسن والقبح فيه وليس
امر الشارع ونهي الا باختياره ليعلم المطيع من العاصي بصفة موجبة
للشعاع والترك فالحسن في الاول والقبح في الثاني فما هو بعض متابعه
الشارع وحق الفهم يحصل اين عبارات اين است كه مسجع فعل موصوف حسن بانه
في قوله يا شمالك برصوت ومنه ونيشود حسن وفتح بعض متابعه امر شارع است
ونهي او حسن وفتح باعتبار ثلث اضافيه گفته ميشوند كه بسبب غرض والظاهر ثلث ميشوند
حسن وفتح فالتالي نهي باشند مثل الثبات بل بسواد ويكي ازان اعتبارات موافقت و
خالف غرض است وديگر امر شارع پنا كردن بر فاعل آن ودرين افعال خدا
واحكام واجب و مندوبه سوائه مساعد ظل بست ونيچه شارع مذمت فاعل آن
كرده باشد ودران محرمات نهض داخل هستند و اين هم ثلث باختلاف ورود امر شارع
ميشوند و ثالث آن افعاله ميشوند كه فاعل آن را ميرسد كه مع القدره والعلم آن را كنند

بمعنا عدم حرج و آن اعم است بدخول مباحات و مکروهات در آن و معتزله و خوارج
 و غیر آنها رفته اند بطرف اینکه افعال قسمت میگیرند بطرف صفات حسن و صفات قبیحه و لذا
 با قطع کردن نظر از شرع و آن مختلف می باشد بعضی بضرورت عقل مدرك میشوند
 و بعضی به نظر کردن و بعضی از شرع و لکن درین نیز اختلاف کرده اند پس اوائل مختلف
 میگویند که حسن و قبح بصفات مختلف میباشد و قبحی می باشد و بعضی رفته اند مثل و قبحی است
 که بلیه میباشد و بعضی تفصیل نموده اند پس موجب در قبح و حسن میدانند بلکه قائل
 ببقا بر آن بعد شرع و تساوی طریقین میباشد و در مامور به فی الشرع صفت حسن و در منهی عنه
 صفت قبح میباشد بلکه شارع امر بعضی افعال نهی عن بعض دیگر نفرموده مگر محض بر غنا
 اعتبار و امتحان که مطلق را از عاصی تمیز نماید و حسن در مامور بچیز به متابعت شارع و
 همچنین قبح در منهی عنه از عدم مخالفت حکم شارع میباشد و تحریر فعل نزاع از جهت
 است اول اینکه اطلاق لفظ حسن و قبح بر چند معنی است بجهت آنها صفات کمال حسن
 و صفات نقص و قبح میگویند چنانچه کلام حسن و قبح است و بجهت آنها به معنای مناسب ملائم طبع
 حسن و منافق و معیوس و غیره قبحی مثل نبات شیرین که حسن است مثل شحم خنظل که قبح
 است اگر چه مخالفت بغرض صحت است و بجهت آنها آنچه موافق غرض باشد
 حسن است و آن را مسعیت نیز میگویند و آنچه مخالف غرض است قبح است و آن را
 مقصد نیز می نامند و بجهت آنها آنچه در فعلش حرج نباشد آن حسن است و درین فعل
 اند و اجبات و استحبات و مکروهات نیز اگر لفظ حرج را بمعنا عیب و مذم میگیریم
 و آنچه فعل آن حرج باشد قبح است و در آن نفس حرام و محرمات میباشد و اگر آنچه

قبح در منعی

این نسبت را باید که در حرج است

مقتضی ملاحظه را بگیریم پس مکروه در ثانی داخل باشد و این احوال اضافیه میباشد
که بحیثیت انظار و اشخاص و احوال مختلف میشوند و نسبت در بین اینها از جمله نسبت رابعه
عموم من وجه میباشد و جمله آنها آنچه فاعل او متخلف مع و ضم بشود و بمعنا اینکه فاعل آنرا
ممدوح یا مذموم بدانیم پس بواسطه معنای اخیر بر معنی دیگر محال اختلاف و خلاف و نزاع
نخواهد شد و دوم از جهات مذکوره باعتبار اقسام ادراک عقلست چه قسمی از ان آنست
که بدون خطاب شرع حاصل میشود یعنی ادراک و مدرک هر دو مستقل میباشند چنانچه
تصحیح ظلم و کذب و غیره و قسمی است که بعد از تعلق خطاب به ملزوم از شارع عقل ادراک
لازم می کند و آن لازم عرفی است و از خطاب نمیشود بچشمی که ادراک مدرک هر دو عقلی
تبعی باشد و ثبوت ملازمست در بیان لازم و ملزوم خواه از شرع باشد مثل قصه و
تمام و خواه از عقل باشد مثل وجوب مقدمه و حقیقت قسمیست از ان که ادراک
عقلی تبعی باشد اگر چه مدرک مستقل باشد و آن حاصل میشود بضم و انضمام و و کلام
باینکه بکسر مثل ادراک مدت قبل از وقوع بار و تعالی بیکه آنچه فرموده است انما
یرضعن از کراهین حتی لاین کمالین که نسبت مدت رضاعت است که آن دو
سال کامل میباشد و دیگر که سیفر یا به و جمله و فصلا لثلاثون شهرا یعنی مدت
حمل آن و مدت فصال یعنی ختم رضاعت آن سنی ماه است پس از انضمام این هر دو
آه چون از سنی ماه است و چهار ماه کم بکنیم باقی شش ماه است مانند پس با ادراک تبعی
مدرک مستقل مدرک گردید که اقل مدت حمل شش ماه است پس عمل نزاع قسم اول است
چنانچه هر کجاست لال ایشان و مثله مذکوره از ایشان بر آن دلالت واضح دارد

باین اشاره

و نیز قدر متیقن بهم همین است و چون مثبت و نافی مشترک الاذله می باشند
از حیثیت ادراک مدح بر فعل مقدمه و ذم بر ترک آن پس آنهم داخل در سلسله
نزاع باشد و در ثالث عدم اقتضای منازعت بجهت قاعدی میباشد چه اگر فعل
نزاع استغاده از لفظین بوده باشد پس باید که طریق الفاظ بر مذهب ایشان
منسب گردد زیرا که اثبات او ضلع و اراده و غیره اگر چه بدالات میباشد و لکن ادراک
آن دلالت و غیره از عقلی است پس آنچه حاصل میشود از کلمات و استدلال
و امثال آنها این است که عقل من دون ورود شرع ادراک مدح و ذم نمیکند
شیوم از جهات مذکور تخصیص در محل نزاع بفرعیات است یا تعمیم در
کلامیات و فرعیات است و ظاهر تعمیم است چه آنها قائل بجزای تکلیف بالمحال
و قول بحیر در بودن عباد و افعال و اراده و پس ازین بیان و قول آمدی
مذکور عموم نزاع ظاهر میشود و دلالت بر عموم می نماید و همچنین عندین
مسائل مثل اینکه آیا فعل کذب مذموم است یا نه که صریح در تعمیم است چه
این مسئله متخص به غیر نبی و خدائست و همچنین از ادله مثبتین نیز تعمیم ظاهر است
چه از ماسکوسیند که اگر حسن و قبح عقلی نباشد پس اظهار مجزیه بر دست کاذب عقل
تجویز خواهد کرده اتمام انبیاء نیز لازم خواهد آمد چه درین وقت وجوب نظر در معرفت نبی
ثابت نخواهد شد چنانچه نه آید پس اتمام انبیاء لازم خواهد شد پس اگر اشاعه درین
با منازعت داشتندی میگفتندی که اینها مسائل کلامیه میباشد و مایان در حجیت
عقل و ادراک آن را در محاسن و مناقج گفتگو نداریم و آنچه گفتگو داریم در فرعیات

و ابریم و ازین دلیل جمیع ادراک آن در فرمیات ثابت نمی شود پس تعمیم نزاع
 بفرمیات و کلامیات ثابت گردید و چون حق مع کلامتیکذا قل الله فلا بد
 است لهذا افتراض بعض اولاد و این اوراق بیان می نماید پس بدانکه اگر حسن قبح
 عقلی بالمعنی المنذره باشد پس عقل متنج نیز از خدا قبیح نخواهد و آنست و این است
 عقل بالذات و بجز و بر دست مبتنی کاذب لازم خواهد شد پس بجهت فرق و تمیز و نهی
 صادق و مبتنی کاذب نخواهد نمود و شرایع ثابت نخواهند شد و فایده خلقت مباد
 و بیشت انبیاء منتفی نخواهد شد و منافی غرض لازم خواهد شد و این قول سیرین اطلاق
 میباشد که در خلاف هم پس مقدم نیز باطل باشد پس بودن حسن و قبح عقلی ثابت
 باشد و موالی مطلوب ایراد اگر گوی که این استدلال عقلی است پس معاصره
 بر مطلوب خواهد بود و آن جائز نیست در جواب ابیم گفت آری اطلاق معاصره شرعی است
 یا عقلی لکن عقلی است پس مطلوب ثابت است و اگر شرعی است پس دور یا تسلسل
 لازم است اگر منتفی بعقل نشود اگر گوی که جمیع این ادراک عقل موقوف است
 بر ادراک دیگر معقل یا نه و اول مستلزم دور یا تسلسل است و ثانی مطلوب است یعنی
 خواهم گفت که این استدلال نیز عقلی است و ثبوت مطلوب است و آنچه میگویند که
 یقین بصدق نبی خلیق علم ضروری الزامی تعالی در دل مصدق و از امام ارواح
 برشود پس موقوف است اولاً باینکه اگر باین عنوان بود لازم بود که در ادعای جمیع مردم
 این علم یقین پیدا میشد و در تقصیر و کمی از او تعالی لازم است العیاذ بالله و نیز انفی
 عذاب لازم است نسبت به شکرین نبوت که در دل ارشاد علم ضروری بر شمس تصدیق

در این کتاب

در این

پیدا نشد و الہام ہمہ پایشان نگرید و نیز تکلیف مالا یطاق لازم سے آید و بر فرض عقاب
 لزوم آن بدون الاستحقاق لازم می آید و این همه قواعد صریح بطلان سے باشند پس مقدم
 مثال است یعنی قول بخلق علم ضروری به تصدیق نبی و الہام از و تعالیٰ لیکن بطلان
 اول پس بحیث بدایت انکار بعضی از جهت عدم علم معلوم است و همچنین بطلان ثانی
 باتفاق مایان و اشاعره چه آنهم قائل به تخصیص خداوند تعالیٰ نیستند اما ثالث یعنی نفی
 عذاب پس آنهم باطل است چه در شریعت قطعاً ثبوت عذاب لکن تکلیف مقتضی است
 و اشاعره نیز درین قسم بکلیف مالا یطاق قائل نیستند و آنچه قول بجواز تکلیف کذا می
 دارند و ادعای آنست که در آن عدم اراده و عدم قدرت عیب در آن میدانند و چنانچه
 چند راغب و دیگران آورده و عدم آن سبب نیست پس اگر گوی که بخلق میفرماید او تعالیٰ
 علم ضروری به تصدیق پیغمبر در دل کسی که آماد و ویران بشود و براسے تصدیق نفی و نظر
 در شخص که آماد و شود پس تخصیص نیست که آماد و میباشند و الا او تعالیٰ لابد در دل و هم
 خلق میفرمود و خواهیم گفت که آیا ترک کردن فعل و نظر قبیح است از روی عقل یا نه
 پس اول مثبت مطلوب است و ثانی یعنی اگر شرع را بگویم ترک نمودن نفس و نظر در شرع
 قبیح است پس وارد است آنچه وارد نموده ایم اگر گوی که تصدیق نبی صادق محال
 میشود از جهت عادت و ضرورت بعدم ظهور مجزیه بر دست کاذب گوئیم که مخالفت
 ضرورت و عادت آیا قبیح است عقلاً پس مطلوب ثابت است و الا علم ثابت نیست
 و چون کلام جاریست زمان ابتدائی را هم که عادت بآن نشده بود و آنجا بجهت تصدیق
 خواهیم شد مثل زمان ابتدای شرع و عدم جواز اظهار مجزیه اگر از شرع بگوئی که ثابت

شده است از آیات و اخبار پس این باطل باشد چرا که بر بنابر تجویز انکار مجزیه درست
 کاذب شرع ثابت نخواهد شد پس تسکین مستلزم دور یا تسلسل باشد و همچنین
 قول باینکه چون تجویز انکار مجزیه درست کاذب بقص است و منافی مغرض است پس باطل
 باشد و از آنکه تعالیه صد و آن محال باشد و ادراک عقل مرتجع را انتقاد مسلم داریم
 و مطلوب ثابت نخواهد شد مد فروع است باینکه قبح صد و نقص آن و تعالی او باین متناهی
 مغرض اند موم از عقل است و آنه اول مثبت مطلوب است و بر ثانی دارد است آنچه وارده
 شد و تسلیم کردن آن درین سلسله من حیث اینکه کلامی است منقسم بعدی نفع
 نیست چه تزلزع چنانچه گذشت نام است و شامل است مسائل علم کلام و فقه و غیره
 که کلام در نفس فعل است نه در فاعل خواه خدا باشد خواه نبی خواهد بود نه مثل فاعل کذب
 و غیره و عدم فرق در فاعل این افعال است معلوم است دلیل دوم اینکه اگر عقلی بپایان
 پس عقل حکم قبح صد و کذب از و تعالی نخواهد کرد و کذا کلمه نبی و این موجب
 عدم وثوق بر وعده و وعید و تعالی عنی خالک علی کبیر و پیغمبر ان العباد
 بالکس خواهد شد چه وثوق بر وعده ثواب بر اطاعت و بر وعید عقاب بر مخالفت نبی
 و محرمات نخواهد ماند بلکه عقل بر عکس تجویز خواهد کرد و تجویز خواهد کرد باینکه آنچه مأمور است
 مأمور نیست و اراده خلاف ظاهر با عدم قرینه جائز است و تجویز بخواه از او تعالی منسوب
 کافر و تعذیب مومن خواهد کرد و این سبب نفی ثمرات تکلیف باشد و برین استدلال
 نیز از ایرادات مذکوره بر استدلال اول وارد میشود و جواب نیز از آنچه گذشت
 معلوم می شود اما ایراد باینکه کذب در کلام نفسی غایت است پس جایش از کلام اول

و این جمیع باینکه درین قبح

بطلان کلام نفسی ثابت است و ثانیاً اینکه بنا بر استدلال کلام لقطیست نه کلام نفسی
 و ثالثاً اینکه جواز آن در لفظ مثبت و مستلزم جواز آن در نفسی میباشد چه آن مرده نیست
 و ربه مرتب باطل خواهد شد و دلیل سیوم اینکه اگر عقلی نباشد پس اتمام انبیا لازم
 می آید چه درین وقت و جوب نظر در معرفت خدا و اثبات نبوت و تصدیق پیغمبر
 ثابت نخواهد شد چه اگر پیغمبر کسی خواهد گفت که متابعت من بکن او میتواند بگوید که متابعت
 تو بر من واجب نیست مگر بعد تصدیق به نبوت تو و تصدیق نبوت تو بر من واجب
 نیست مگر بعد علم و نظر به خبره تو و علم و نظر به خبره تو واجب نیست مگر قبول تو و قبول تو قبل
 ثبوت نبوت و صدق تو حجت نیست پس باب معرفت نبی و همچنین ابواب معرفت
 خدا خدایند خواهد شد و دلیل چهارم اینکه اگر عقلی نباشد پس اختیار خواهد کرد و عاقل اگر
 او را اختیار از اختیار صدق و کذب بداند صدق بر او صورت مساو و اقرار و مثلاً اگر بگوید
 زید را قتل نماید و بگوید که زید را قتل کرده باشی خواه نه کرده باشی ترا لا بد خواهد شد کشت
 بجنوائیکه بکشته شدن خود و صورت اقرار و اقرار و عقین بکند پس ابد بگوید دروغ نخواهد
 گفت و صدق را اختیار خواهد کرد و دلیل پنجم بدانستیم که عقلاً قائل بکذب را
 که ضرر رسانیده باشد و مستلزم قتل نفوس و بر باد می آید اموال مردم یا موجب هتاکت
 مردم باشد بدون مژوم میگویند و تقبیح آن می کنند و همچنین ظالم را بد میگویند خصوصاً
 آنکه ظلم کند به فقیر عاجز که مثلاً بکمال عجز و فقر باشد بدون سبب یا خصوصاً هرگاه بکسی
 فقیر در زمان ثروت و غنا را خود یا این شخص که حالا ظالم است احسان کرده باشد
 و این ظالم در آن وقت عاجز و فقیر بوده باشد و همچنین عقلاً تقبیح می نمایند اگر کسی

دلیل سیوم جواز آن در نفسی

دلیل چهارم

دلیل پنجم

بغلام خود بگوید که تو مثل طيور پر واز بكن و چون آن غلام نمى تواند كه طيران گشت آقا را
 او را بزند و سزا بدهد و همچنين آن بنده را تقييد خواهند كرد كه بوالاستى حسن خود كه شرم
 او باشد اسارت و بندگى بكنند و همچنين بر مدح فاعل احسان و قائل صدق نافع و
 را و وديعت و بنده مطيع آقاى خود و مدح كسيكه بر فقر او عاجز آن درهم و كرم ناياب و بجا
 حسن سلوك رزق و اين چهار راجع لطرف شرع كردن يا بسمت عادت قابل التفات
 نيست چه اين مكابر است زيرا كه طفل نمى تواند بمرتبه عادت و تكليف شرعى نرسيده باشد
 و در مدح و ذم بر امور مذكور قائل نمى گردد و بلكه شكر شرع هم در تقييد و تحسين در امثال مذكورات
 مبيح تا مل نخواهد كرد بلكه خود ظالم با وجود اعتياد ظلم ملاست و ندرست نفس خود ميكند و به
 يقين ميداند كه بدست كند و همچنين از شرايعات نيز ثابت است كه حسن و قبح عقلى
 هست چرا كه در قرآن مجيد ميفرمايد **ان الله يامر بالعدل و الاحسان و ينهاى**
عن الفحشاء و المنكر يعنى خدا حكم مينمايد به عدل و احسان و منع ميفرمايد از فحشاء و منكر
 يعنى امور فاحشه و افعال بد و منكر پس لابد است كه قبل صد و امر آن شئى صفت مدح
 و احسان داشته باشد و الا در نخواهد شد و همچنين ميفرمايد **قل اما حرم ما ذكرنا لفظ حشر**
 بگواسم پيغمبر كه جز اين نيست كه پروردگار من حرام فرموده است فواحش امور بد را و اين
 بر مطلق واجب الدلالات است و اشاعره نيز اوله شرعيه و اوله غير شرعيه بر اثبات مدح
 خود مي دارند چنانچه دليل اول ايشان كه از جمله اوله شان بسيار قويست اين است كه فاعل
 عباد و اتقائى هست يا اضطرارى و بر هر دو تقدير قبح لازم نيست بيان ملازم است اينكه
 يا اين وقت فعل قائل و بر ترك است يان و بر فرض ثنائى اضطرار لازم است و بر فرض اولى يا

و بسم اول شرعى بدون
 من قبح عقلى

بين ثانى

بر اوله اشاعره بدون قبح
 شرعى و ابطال آن

در بیان قول

صدور فعل موقوف بر مرجح است یا نه بر فرض ثانی اتفاق است و بر فرض اول پس
مرجح یا فعل دیگر بنده است یا نه بلکه فعل غیر است پس بر فرض اول یا دور یا تسلسل
لازم است و بر فرض ثانی نیز زیرا که در مرجح نقل کلام مذکور خواهد شد با اینکه آیا بر ترک مرجح
قادر بود یا نه البته و بر فرض ثانی پس بعد تحقق آن یعنی مرجح اگر فعل واجب شد مضطر
لازم است چه با حصول مرجح آن فعل واجب است و بدون مرجح و قبل آن متنع
بود و اگر واجب نباشد پس جائز ترک باشد پس با فرض وقوع آن فعل در یک وقت
و عدم آن در وقت دیگر نمیکنم پس همه پر هم که آیا اختصاص وقوع آن در یک وقت
و عدم وقوع آن در وقت دیگر موقوف بر مرجح است یا نه اگر موقوف نیست بر مرجح
ثانی و کافی است آن مرجح اول که حاصل شده بود در هر دو وقت پس اتفاقی نخواهد بود
و اگر موقوف بر مرجح ثانی باشد پس مرجح اول تمام نخواهد بود و حال آنکه آنرا تمام فرض
نموده بودیم یا اینکه در آن هم خواهیم گفت که آیا با وجود آن فعل واجب شد یا نه پس
اول شرط الزام است و بر ثانی دور و تسلسل و در مرجحات لازم است و مقدمه ثانی پس
بیانش اینکه فاعل فعل اضطراری قدرت بر ایجاد فعل یا ترک آن ندارد پس چه طور ملاحت
حسن یا قبح میتواند کرد زیرا که آن فعل از جانب غیر است بهر عنوان که میخواهد آن را ایضا
میفرماید چنانچه تمسک می نمایند بقول حق تعالی إِنَّ اللَّهَ كَيْفَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ بَعْضُ
استعمال اتفاق و جواب این اجمالاً پس این است که بداهت فرق است در اصطلاح
از بند می و قیظ از ان و تفسیر پس اولاً بقولان نقض میگویم که آیا خداوند تعالی میتواند
یا قادر بر ترک است یا نه علی الثانی مضطر لازم است و علی الاول یا محتاج بر مرجح است

جوابی که در تفسیر

یاد علی الثانی اتفاق لازم است و علی الاول پس مرجع فعل دیگر و اراده و خود او تعالی
 است یا فعل دیگر و فعل الاول و دریا تسلسل لازم خواهد شد چه این اراده و عدم
 آن هم فعل است پس این اراده وقت اراده واجب باشد پس اضطرار لازم است
 و اگر واجب نباشد پس یا محتاج به مرجع است یا به تقدیر ثانی اتفاق است و بل فعل
 پس مرجع از فعل خود است یا از غیر و علی ثانی پس دریا تسلسل خواهد شد و علی الثانی
 احتیاج واجب تعالی به غیر لازم است و نیز میگویم که آیا مع فعل غیر هم قادر بر ترک
 است یا به علی الثانی اضطرار لازم است و علی الاول پس یا موقوف بر مرجع است
 یا به علی الثانی اتفاق لازم است و علی الاول پس مرجع یا فعل دیگر خود او تعالی است
 یا فعل غیر و هم چنان پس و دریا تسلسل خواهد شد و اینکه مرجع در فعل او تعالی علم او تعالی
 بالا صلح است و اراده مرجع است چه اراده او تعالی همان علم بالا صلح است چنانچه متکلمین
 گفتند و آن عین ذات او تعالی است و قدیم است و محتاج به مرجع نیست هر
 بر فرض تسلیم اینهمه میماند که آیا او تعالی با علم اعلییت آن فعل قادر بر ترک
 آن نیست بحیث احتیاج اختیار قیام کند قدرت بر ترک دارد و لکن مانع از کجاست
 اینکه مخالفت علم بالا صلح قیام است پس بر اول اضطرار لازم است و بر ثانی مطلوب
 حاصل است که آن قادر است و موقوف است آن فعل بر ادراک عقل قیام و تخییر
 در است بلاش که خواهد گفت که بعد از وقت وجود مرجع قادر بر ترک است پس گوید
 ترک نمیکند بسبب اینکه او فعل قیام به یک از معانی مذکوره تراوست یا خدا یا سبب دیگر
 در نظر داشته باشد از منافع و معارضه و یا از خود و یا ثانیاً یا از عارضه میگویم که آیا این

اراده او تعالی عین علم است

چون ثانیاً بعضی از

قادر بر فعل است یا نه پس بر اول مطلوب ثابت است و بر تقدیر ثانی در موجد فعل نقل
 کلام خواهیم کرد که آن جمعا ایجاد فعل را بر عدم ایجاد آن در مضطر ترجیح داد پس آیا در
 ترجیح ایجاد بر عدم ایجاد مضطر است یا نه بلکه مختار است علی الثانی مطلوب حاصل
 و علی الاول یاد و تسلیم لازم است در ایجادات و واجب تعالی و ارادات و تعالی
 و افعال و تعالی و چون اول باطل است پس دوم حق است یعنی اختیار و آن
 مطلوب است و ثانی بطور عمل میگویم که بنده قبل حصول فعل اگر چه اختیار باشد قادر
 بر ترک است باینکه اختیار نکند یا اینکه تبدیل اختیار بعدم اختیار نماید و اراده را بعدم
 اراده تبدیل کند و موقوف بر مزج باشد و مزج یا علت مادی باشد مثل حسن
 یا قبح بمناسبت مدح و ذم یا قبح آن از معانی یا مزج منافع دنیوی یا اخروی یا خسار
 آنها می باشد و گاهی مزج علت غایی می باشد مثل بودن آن موجب تقرب گاه
 مزج علت فاعلیه می باشد یعنی محض قابلیت مثل اختیار یکم از دو قلمح آنکه یکم
 جهات مساوی باشد پس این اختیار از باب محض قابلیت و اختیار است نه از باب ترجیح
 و احتمال اینکه این از اتفاق است مدفوع است زیرا که اتفاق در آنجا است که در آنجا
 هیچ سبب ظاهر نباشد و در اینجا ظاهر است که در جهان بسبب مرء که زائد علی اتفاق است
 باشد نیست نزدیک است پس آن قادر بر ترک می باشد و گاهی ترک کند و گاهی
 ترک نکند زیرا که فعل مسبوق بر اراده است و آن مسبوق بر اتفاقات است و بعد
 اتفاقات و مرء و فعل منافع دنیوی و دینی یا بد پس بتخیل آن منافع نفس منبسط
 شود و اتفاقات زیاده میشود پس بعد غم میرسد و بدرجه اختیار می گراید پس با

فی تفسیر القرآن

تفاوت نفسانیه بامداد شیطان رحیم آن را واقع می سازد اگر آن فعل بد است
و هیچ منفعت اخروی ندارد و اگر نیک است پس بامداد و توفیق حضرت خداوندی
و هیچ شک نیست در اینکه قبل فعل قادر بر ترک بود و همچنین قبل اراده قادر بر عدم
اراده بود و بعد اراده و قبل فعل نیز گاهی اختیار ترک باقی است چنانچه در کفایه مقصود
است و گاهی مساوی می شود و اختیار باقی نمی باشد و قادر بر ترک نمی باشد یا
سور فعل خودش یا از غیر خود مثل دخول ملک غصبی در صورت قبل و لا غیر فی
دلیل ثانی اینکه علم بحسن و قبح یا بدیهی باشد و اول باطل است یعنی ضروری نیست
چندین ادراک و در بودن واحد نصف الاثنین فرق بین دو واضح است و تفاوت
از طرق احتمال است و چون درین صورت علمی نیست پس چه طور ضروری خواهد
و نیز اگر ضروری می بود هر آنکه اتفاق در جمیع عقلا می بود و خلاصه درین نمی بود
مثل بدیهیات دیگر و بطلان تالی معلوم است پس مقدم نیز باطل است پس ثابت
گردید که علم بحسن و قبح بدیهی نیست و بطلان ثانی اوضح است لعدم القائل به وجوب
اثنین این است که برین تقدیر لازم می آید که تمامی نظریات علمی نباشد چه در میان
آنها و میان ضروریات تفاوت بین است و آن نیست مگر بحکم طرق احتمال و آن
منافی بعلم است پس علمی نباشد و بطلان این بضرورت و تسلیم خصم قیقن است قفا
هو اجوابکم و فیهما اجوابنا و ثانیاً میگویم که بعضی بدیهیات بر بعضی مردم متقنی میباشند
بسبب اختلاف تصورات آنها و محتاج بملاحظه مقدمات می باشند و فرق در میان
آنها و در میان نظریات ظاهری است چه ثانی محتاج بترتیب صغری و کبری می باشد و

بدیهی می

چون از بدیهیات

هر دو شکست در ظاهر و نقایص باشند و در اصطلاح مضائقه و مشایعیت و بدیهی بودن
 چیزی مستلزم اتفاق کلی عقلا نیست باشد و الا در بدیهیات هم چگونه اختلاف نمیشد و حال
 در بدیهیات شش اختلاف موجود است چنانچه در تجویز تکلیف محال از خدا و در بودن
 افعال عباد اختیار و اضطرار و دلیل ثالث اینکه اگر کسی بگوید لا کذب بنفع
 یعنی فردا دروغ نخواهم گفت پس در فردا یا صدق حسن خواهد بود یا کذب صدق
 حسن نخواهد شد بحیث اینکه او مستلزم کذب خبر اقول است و آن قبیح است و مستلزم
 قبیح قبیح است و لازم است که درین صورت صدق حسن هم باشد و قبیح هم باشد
 و عدم قبیح کذب ثانی مطلوب است و لازم آن خروج کذب قبیح است یا اجتماع حسن
 و قبیح در شئی واحد و آن باطل است و بتقریر دیگر میگویم که یا در فردا کذب واجب باشد یا نه
 و بر هر دو تقدیر کذب قبیح خارج میشود زیرا که بر تقدیر وجوب کذب ظاهر است که واجب
 قبیح نمی باشد و اقول مستلزم تجویز صدق ثانی است و آن مستلزم کذب قول است
 و اگر قبیح بود پس آن صدق قبیح خواهد شد و جائز نباشد پس جواز آن موجب قبیح
 کذب قول است و جواب این آنکه چون اجتماع صدق و کذب بحیث واحد در شئی
 واحد لازم نیست پس جائز باشد چه کذب ثانی قبیح و حرام لذاته میباشد و صدق گفتن
 حسن و واجب لذاته است اگر چه مستلزم کذب خبر اول است بر فرض انعقاد قسم آن
 مسبب از سوء اختیار آن شده و مستلزم القبیح قبیح عرضا است نه ذاتا و درین صورت
 صدق گفتن در فردا حسن ذاتا و قبیح عرضا خواهد بود و این اجتماع عیب ندارد و اگر
 قول دمی را اخبار از عزم بانی هم پس در فردا کذب دروغ ترک کردن حسن باشد و

دلیل ثالث

جواب دلیل ثالث

و کذب نباشد بلکه محض رجوع از عزم اول بوده باشد و آن قبیح نیست و دلیل آن اینست
 اینکه اگر نبی الظالمی که قصد انبیا و قتل او داشتند باشد بگیرد و آن ظالم و طلب
 باشد پس اگر بیاورد و بقتل رساند و کسی خبر از حال او داشتند باشد و آن ظالم از او
 استفسار آن نبی نماید پس آیا درین صورت کذب دروغ قبیح و صدق حسن خواهد
 یازد و از بسکه کذب موجب نجات پیغمبر است پس حسن خواهد شد یا اینکه او قبیح است
 پس اجتماع حسن و قبح در نفس واحد خواهد شد یا اینکه کذب قبیح نخواهد بود و هر دو
 ظاهر البطلان اول ظاهر و واضح است که اجتماع ضدین است و ثانی چون جمیع
 تخلف ذاتی از ذات است و آن محال است پس باطل باشد یا صدق حسن باشد
 و آن موجب قتل نبی است و آن قبیح است و مستلزم قبیح قبیح است پس اجتماع
 حسن و قبح در نفس واحد لازم باشد یا حسن صدق و عدم قبیح قتل نبی و هر دو بین بطلان
 و جواب ازین استدلال آنست که اولاً اگر دفع ضرر پیغمبر التوریه و عدم کذب ممکن
 باشد باید بکند و الا کذب اجتناب از نماید چه کذب حرام است و قبیح اقتضای ایمان مخالف اصل
 علی الخدور الاقل و اگر ممکن نباشد دفع ضرر از نبی و قوت بر کذب باشد پس واجب
 خواهد شد چه دفع ضرر از نبی واجب است و حسن و کذب حرام است و قبیح پس بر بنابر آنکه
 صفات در نفس ذاتی میباشد تعارض و تضییع نخواهد شد و حکم تابع راجع است و شک
 نیست که در جهان در دفع ضرر از نبی است چنانچه در تعارض شرعیات حکم بران همیشه بوده که
 صفات بلل تمامه نبی باشد بلکه محض مقتضیات حکم میباشد و قوت میباشد بر عدم
 مانع پس با وجود مانع راجع تعیین است و مع تساوی تخیر است ایراد اگر قائل بوجوب توبه

بیرون

جواب است

و

بشوم یا قول بعدم قصد مدلول جائز باشد پس وثوق بر قول نبی و ائمه باقی نخواهد ماند بلکه
عدم اعتماد بر هر قول بحیث احتمال توریه و غیره پیدا خواهد شد و آن مستلزم عدم فائده مقصود
از بعثت است و جواب ازین آنست که لطف یعنی وجود نبی و امام و تصرف ایشان اگر
بطور مجزیت است که مجوز للتقیه نیست پس از آن ما هم مانع هستیم مثل کذب و اگر عاقل است
پس جواز و تجوز توریه مع التقیه مستلزم تجوز آن بدون آن نیست پس مستلزم عدم
وثوق در مقام غیر تقیه نخواهد شد دلیل پنجم اینکه آنچه علم بفعل آن خدا دارد از بنده لازم
است و همچنین با آنچه علم دارد بعدم وقوع آن از بنده آنهم لازم است که واقع نشود
پس بنده در فعل یا عدم فعل مضطر است و الا جهل او تعالی لازم است و آن محالست
پس تکلیف به مالا یطاق واقع است پس حسن منتفی است و کذا لک القبح و نیز معلوم است
که او تعالی به ابواب تکلیف داده که ایمان آورد به پیغمبر و آنچه او بآن اخبار بکند و بجهل آن
اخبار این است که ابواب ایمان نخواهد آورد و جمع ممکن نیست بحیث تناقض و جواب
ازین آنست که علم خدا علت فعل بنده نیست چه علم عبارت از دانستن اشیا است کما
هی فی الواقع پس او تعالی علم دارد باینکه فلان بنده در فلان وقت فلان فعل بختیار
نمود واقع خواهد ساخت یا ترک آن یا اختیار خواهد نمود و بدیههست که علم بعدم حصول
یک طرف از دو طرف ممکن از قیاس و قیاس آن را غیر قادر و مضطر نمی سازد و حکایت ابولهب
پس باینکه او تکلیف به ایمان بود و باخبار نبی اعتماد بعدم ایمان او حاصل گشت پس بختیار
نمیست دلیل ششم اینکه اگر حسن و قبح لذات بالفعل یا المصفت باشند پس مضطر
باعتدال لازم باشد و احکام او تعالی چه او تعالی حکم بمرجوح بسبب غیر محمول

جواب

دلیل پنجم

تأیید

دلیل ششم

بدون آن نخواهد فرمود و نیز اگر حکم بر جرح خواهد فرمود پس تبعیت حکم بعد از آن خواهد بود
و آن خلاف مرسوم است پس لابد واجب باشد که حکم همان صحیح فرماید و درین صورت اختیار
بعدم حکم بر آن صحیح ندارد و پس مضطر باشد و آن محال است و جواب ازین آنست که عدم
صدور شئی از حکم بسبب قبح آن شئی مستلزم عدم قدرت حکیم بر ایجاد نیست مثلاً
کسی خوردن سم الفار را ترک کند بحکم آنکه او از سموم قتل است پس هیچ مانعی
آن را مضطر نخواهد گفت زیرا که آن متنع بالخیر است نه بالذات پس عدم قدرت ذاتاً
از آن لازم نخواهد شد دلیل هشتم آنست که اگر صفات نعم و عقوبت در اختیار بعنوان تاثیر
تقریب و بعد موجود باشند پس حصول تقریب لازم باشد بر آنکه کسی که عمل او مطابق
واقع بوده باشد اگر چه او نهایت اجتهاد و تفحص نموده باشد و ابطال آن تا سلب از شرع
و تسلیخ هم بلکه ضرورت معلوم است پس مقدم بر مثل او است و جواب ازین آنست
که قرب بعد و ثواب عقاب از لوازم اطاعت و مخالفت میباشد و آن از لوازم امر و
نهی هستند و فعل من حیث هو لعل نه حسن بودن و نه قبح بلکه حسن است با صدق اطاعت
و شرط است نیت قربت در آن و داخل است در موضوع متصف بصفات بعض
مواظقت و اقصی با وجود عدم صدق اطاعت حسن نیت باشد چنانچه نماز که بر آن غیر
خوانده شود حسن نیست چنانچه سیدانند و اگر فرض نموده شود صدق اطاعت چنانچه در
عمل بعضی متصیین است که بعضی با استماع حکم از ابوبکر یا ساد و کتب و غیره میکنند پس
بشرط مطابقت واقع صورت و قرب و ثواب مسلم است و لکن معاقب خواهند شد بر ترک
فحص من باب ترک المقتدره محتمل ترک الصلوة المطلوبه فی الواقع و لیکن آنکه عملش بعد

بجای نیت

و این نیت

بجای نیت

بعد

فخص واجتهاد مطابق واقع نشده باشد پس آن مشاب خواهد شد باعتبار اعتقاد و کسب
عمل بعد از فخص و ترک واقع معاقب نخواهد شد زیرا که تکلیف بمالا یطاق قبیح است
بجبت اینکه صفات مقتضیات میباشد تحقق طلب نیست و مگر بعد رفع مانع و اینجای مانع
موجود است و عقاب از خدا اختیاریست پس با وجود مانع عقاب نخواهد کرد و لیکن شتم
آنکه اگر کذب قبیح باشد پس مختلف باختلاف اوضاع نخواهد شد و بطلان تالی محکوم
است و جواب از آن این است که اگر مراد از اختلاف اوضاع اختلاف صیغ و غیره
است پس در اینجا اختلاف حروف و اصوات است باختلاف و منع آن برای
معانی مختلفه اختلاف ماهیت و اگر مراد از اختلاف اختلاف ماهیت کذب است
پس بطلان آن اوضح است چه آن هرگز مختلف نمیشود و همچنین ماهیت قبیح که آنهم
مختلف نمیشود چه کذب عبارتست از عدم مطابقت خبر للواقع به زبان و لغت و غیره
که بوده باشد دلیل نهم آنکه کذب اگر قبیح لذات باشد پس مقتضای آن یا لفظ من غیره
باشد یا عدم خبر عنه باشد یا مجموع هر دو باشد و هر یک از آنها باطل است چه اول مستلزم
لفظ است اگر چه صدق بهم باشد و ثانی مستلزم علیت امر عینی برائے وجود است و آن
غایست و الا جائز باشد که واجب الوجود عدم باشد العیاذ بالله و بر ثالث نیز چنین
لازم است زیرا که مرکب از عدم و وجود است و عینی است و اینجا عدم خبر عنه و واقع شده
است و جواب از این آنست که عدم علت وجود نمیشود اگر چه عدم منسب باشد و لیکن
عدم وجود منسب پس از کجا ثابت شد عدم جواز علیت آن آیات منبئی که اعلام عدم سبب
آوری عبادات موجب تحقاق عقاب میشود و ترک محرمات موجب تحقاق عتاب میشود

این کلام چنانکه بدون آنکه
اشیا را ترک کند و جواب از آن

دلیل نهم

مقتضای آنست که

عالم

وعدم مانع موثر در وجودش و بقا آن میشود و در مانع نیست مقتضی نه مجرد الفاظ است نه
عدم تجربه نه نه هر دو بلکه مقتضی اعلام حاصل از کلام غیر مطابق الواقع است و آن وجودیت
نه عدمی دلیل و سبب است اگر قبح فعل یا حسن آن بر او دیگر غیر لازم و ذی شاسع باشد پس
لازم می آید که تعلق طلب فعل با ترک فعل نفس فعل نباشد بحسب اینکه طلب و قوت است
برین فرض بر امر از ادلیلی فعل که آن صفت فعل است و لازم باطل است زیرا که آنچه گفته اند
برائے سخن باشد و قوت بر امر از ادلیلی باشد و جواب این است که آنچه از ملازم است بیان
کرده اند مسلم است و لیکن بطلان تاسی غیر مسلم است زیرا که طلب متعلق با فعل است و لیکن
بسبب وجود حسن در آن فعل و نبودن مانع دلیل بر آنست که اگر قبح کذب لاذ
باشد پس مقتضی امر شهودی خواهد بود چه آن مسلم حکم شهودی است و امر عدلی ملت
امر وجودی نمیباشد پس لابد امر وجودی خواهد بود پس اگر آن صفت مجموع حروف
باشد پس عدمی خواهد بود چه حروف در وجود جمع نمی شود و اجتماع آن محال است و درین
وقت لازم میشود که عدمی مقتضی وجودی باشد و آن محال است و اگر صفت بدیه
بعضی حروف باشد پس لازم می آید که بعضی از خبر کاذب کاذب باشد نه کل آن خبر
و بطلانش معلوم است و جواب این است که مقتضی اعلام حاصل از کلام غیر مطابق است
و آن وجودیت نه عدمی و در سببیت عدمی لو وجودی هم مضائقه نیست چنانچه سابقاً
دانستی دلیل و سبب است و از دهم آنکه با عدمی وجود قائم نمی شود یعنی قبح امر وجودیت و
امر عدمی است پس قیام قبح که وجودیت با ظلم که حدیثت جالز نیست و اما اینکه
ظلم حدیثت پس بیانش اینک ظلم عبارتست از ادیت و طریقه مستحق و این عدمیت

در حدیثت

در حدیثت

در حدیثت

زیرا که جزو آن عدمی است و مجموع از وجودی و عدمی است پس قبح آن قائم
 نخواهد شد چه آن وجودیست و وجودی با عدمی قائم نمیشود و جواب این اینکه ظلم عدمی
 نیست بلکه شئی وجودیست و آن عبارتست از اذیت حاصله در مظلوم در حال غیر احتیاج
 و بر سبیل تمیز مگر ظلم را عدمی هم بدانیم پس آنچه سابقا گفتیم میگوییم که عدم علیت عدمی
 للوجودی منوع است و دلیل سیم و چهارم آنکه قبح ظلم مقدم بر ظلم است پس محلول ظلم
 نخواهد بود چنانکه فعل ظلم از فاعل آن صادر شده و قبح ظلم بر ظلم مقدم است پس قبح محلول
 فاعل ظلم نیست و الا تقدم و تاخیر هر دو معا خواهند شد و آن باطل است و جواب این آنکه
 تقدم قبح بر ظلم و کذا تاخیر آن از منوع است بلکه صد و در ظلم صد و در قبح است فلیس
 لفاعل ان یفعل و دلیل چهارم و پنجم آنکه اگر حسن و قبح ذاتی بوده باشند پس لازم است
 قیام عرض بعرض و آن محال است و بیانش اینست که یرین فرض قیام عرض بمنتهی قیام
 شئی بمعنا لازم است آید زیرا که حسن فعل را اندر مفهوم فعل است چه اگر از آنکه نباشد پس
 یا عین فعل یا جزو فعل خواهد بود و برین تقدیر از تعقل فعل و صورت علم بلکه تعقل
 آنهم لازم خواهد بود و حال آنکه لازم نیست چنانچه معلوم است حسن و قبح امر وجودی و شئی
 هستند نه نقیض آن و آن لاجن است عدمی است و اگر لاجن مثلا عدمی نباشد
 بلکه وجودی باشد پس مستلزم فعل موجود خواهد بود و برین تقدیر صدق آن بر خدوم محال
 خواهد شد و حال آنکه متنع نیست بلکه صحیح است که بگوئیم المعدوم لاجن پس ثابت شد که
 لاجن عدمی و سلبی است پس حسن و وجودی خواهد بود و الا ارتقاع نقیضین لازم خواهد شد
 و بوجوه آنکه اگر حسن وجودی نباشد پس ذاتی للفعل نخواهد شد چه درین وقت عدمی

دلیل چهارم و پنجم جواب این

باشد و متناهی و مدت و ممتنع است چه مدت و ممتنع و غیر ثابتی باشد
 پس متناهی آن بجانب ثبات ممتنع است پس بر آنچه ذکر نمودیم قیام عرض که حسن است بفعل که عرض
 است بر آنکه فاعل خود لازم است آید و آن قیام عرض به عرض است و لکن اطلاق تامل
 پس باینکه لازم شود اثبات علم و قیام فعل یعنی فاعل آن نه فعل پس بر تقدیر قیام
 عرض که آن حسن است به عرض دیگر که آن فعل است لازم است آید که قیام به عرض نباشد بلکه
 قیام به فاعل باشد زیرا که هر واقع قیام حسن و فعلی مایه به است که آن فاعل باشد و
 حسن حاصل میشود باشد که جوهر یعنی فاعل حاصل باشد بطور حقیقت و تحقیق
 قیام به فعل یعنی حقیقت و تحقیق است و جواب این نیز اینست است اولاً نقض باینکه
 بگویم که اگر حسن و قبح عقلی نباشد و شرعی باشد پس برین تقدیر نیز باید بود که مبررات
 فعل بوده باشد و الا یا جزو یا نفس فعل باشد و برین تقدیر عقل آن به عقل فعل و
 در صورت علم باینکه لازم خواهد بود و نیست چنین است و در امکان بگویم که امکان اگر
 باشد قیام عرض به عرض لازم است آید چه امکان فعل از آنکه در خود فعل است و الا یا
 جزو یا عین آن خواهد بود و برین تقدیر نیز عقل فعل عقل آن لازم خواهد شد و نیست چنین
 و امکان وجود نیست چنانکه ممکن است که لا امکان باشد و نیست و آن سلب است و اگر
 سلب نباشد پس مستلزم عقل موجود خواهد شد و صدق آن بر حد و ممتنع بوده باشد
 با وجود صحبت آن چه بگویم للحد و مایه ممکن و تا سلب چون باطل است پس امکان
 ثابت شد که وجود نیست و لازم خواهد شد آنچه گذشت فاعل خواهد بود و خواهد
 نموده و ثانیاً باینکه صفات مذکوره امور تقدیریه میباشد و تحقیق آنرا سلب تقدیریه است

در این

و امور تقدیری و عروضا و اوقات عرضیه نمی باشد تا قیام عرض به عرض لازم بیاید فتاقل
 و لا تعقل و منع کنیم از لزوم تعقل آن به تعقل فعل زیرا که مراد بذاتی بودن حسن آنست
 که علت حسن یا ذات است یا صفت ذات و از تعقل مقتضی تعقل مقتضی لازم نیست
 و ثالثا اینکه آنچه میگویند که از تعقل فعل تعقل حسن یا قبح نمیشود مطلقا ممنوع است چه ظلم
 و احسان را اگر کنه تعقل بکنه قبح و حسن متعقل میشود و راجعا باینکه بعضی از ایشان قائل
 بجواز قیام عرض به عرض میباشد و اقتضای آنرا منع میکنند چه آنها میگویند که گاهی عرض
 قائم بخل میباشد مانند نعوت واجب تعالی و آنچه قیام عرض بچیز را تفسیر نموده اند از
 قبول ندارد بلکه میگویند که آن عبارتست از اختصاص با نعوت اگرچه حقیقت آن اختصاص
 لازم نیست و نعوت افعال و نعوت را محال نام گذارند مثل سرعت و بطوریکه از عرض مستند
 و قائم بحکمت میباشد و همچنین بلاست و خشونت که عرضین قاضین بالسطح میباشد
 و حجت بر این اول اینکه اطلاق عرض بر نعوت و تعالی غیر جائز است عقلا و نقل و در ثانی
 پس اینکه سرعت و بطور اذاعه عرض حرکت نیستند بلکه این هر دو از ممکنات محتمله کثرت
 و قلت هستند و لکن خشونت و بلاست پس آن برینا مشهور از قبیل کیفیات نیستند
 بلکه آن هر دو از قبیل وضع هستند و آن نزد متکلمین عرضی میباشد و بلی ممکن است
 که بگویند که اگر اراده میکند از قیام عرض به عرض لزوم اتصال محل بعرض ثانی بالذات
 پس آن ممنوع است بحکمت جواز اینکه ذات تصف به عرض بوده باشد بالذات و غیر
 دیگر تصف بمتبع باشد باینکه عرض ثانی عارض بعرض اول عارض بالذات است
 بوده باشد و اگر اراده نمی نماید از آن لزوم اتصال محل بعرض ثانی بمتبع پس آن مستلزم

غایب ثالث
 و بیان

بالذات بعرض

و آنچه در این مقام حسن یا قبح عارض فاعل هستند با ذات همان عارض
 به فاعل پس حسن یا قبح بالتبع از عوارض فاعل میباشند و خامس آنکه آنچه متعلق است ال
 به بیرون حسن از وجودیات بر بنابر این که نقیض او سلب حسن است یعنی لا حسن و آن حد
 سه نماید ممنوع است زیرا که حکم نفی گاهی ثبوتی میباشد مثل لا حد دوم که موجود است
 و گاهی منقسم میشود بطرف موجود و معدوم باین اعتبار که بعضی افراد آن موجود و بعضی
 دیگر معدوم میباشند مثل لا واجب و لا منتفی پس به مجرد صدق آن بر حد دوم حدی
 بودنش لازم نمی شود و برین صورت صورت نفی سلب میشود و قیاس مدخل حرف نفی
 به وجود یعنی امر وجودی باشد پس اگر موجودیت آن مدخل مستند و منسوب به حرف نفی باشد
 آن سلب است باشد پس در لازم خواهد بود و نیز گاهی صورت نفی سلب ثبوت
 امر از امر دیگر است باشد و آن حکم است از موجود و معدوم و این بود ادله عقلیه و وجه
 اعتباریه ایشان که جواب بهم از آن شنیدنی و بعضی آیات و اخبار نیز بظاهر بر مطالب
 ایشان دلالت نمایند و لکن حق اینست که عدلیه و مستزله سبب و اینها نیز علاوه بر ادله
 عقلیه مذکوره و وجه شریعه از اخبار و آیات قرآنی دارند و آن در بسیاری قوت میباشد
 و لکن از جمیع ادله مذکوره ثابت نمیشود که محجوب عقل فی الجمله و الا لکن مدعیان مدعیانند که
 ثابت نمیشود چه عقل قدرت با دواک جمیع محاسن بلکه بعضی محاسن این در اکثر نباتات و کما
 بلکه در کلیات ندارد پس دعوی این که نقل را باید مطابق عقل کنیم البتة مسلم است و لکن در آنچه
 عقل با دواک در آن مستقل باشد و آن در اصول اعتقادات است نه در حکم فروع که عقل
 را دخل در آن دادن البتة موجب خروج عن الدین است و فلا یحب الی الخوال

قول من اینست که مخالف است

مضوق که در التفتیح که قوله و لیکن لازم است که بیان نمایم که کدام امور را مخالف عقل
قطعی میدانیم پس از آن یک از منتعات عقلیه میباشد و دوم منتعات استقرائی که
بحد کلیه رسیده باشند و همان موسوم بقانون فطرت می باشند مثلاً مساواة جزا بل
یا عدم مساواة مساوی با مساوی یا خلق کردن موجود بالذات غیر موجود را مثل خود که از
منتعات عقلیه هستند و استقرائی که در آن تجربه و دیگر امور هم داخل استند که از تحقیقات علمی
ثابت شده اند و قیاس که بحد کلیت برسد و از آن قانون فطرت ثابت میشود و مخالف است
آن از منتعات استقرائی است و آن را نیز طریقه الباب از منتعات عقلیه تعبیر می نمایند
مثلاً بدون انسان ستقیم انعامت بادی البشره عارضی الاظهار که از استقرار کلی ثابت
شده است از همین استقرار آنچه از امور ثابت شده همان را قانون فطرت می گویند
و در این تغییر تبدیل ممکن نیست اقول آنچه از تحقیق رشیق بیان فرمودند البته نزد
عوام و فحوت آن بسیار میباشد و عقل نیز در باب فهم هیچ وقعت ندارد چه امور منتعده
با متناع عقل و احتمال عقل دیگر اند و امور منتعده استقرائی دیگر زیرا که منتع عقلیه محال
عقلی است و بیچگونگی و غیره همین امور عقلی تجویز نمی کند و منتع استقرائی محال عادی است
مثل طلایه در جنگ و سوار و غیره بابر عکس و امثال این که این چیزها محال عادی هستند
و وجود اینها یعنی منتع استقرائی ممکن است و عقل آنرا تجویز می نماید بلکه واقع
است چنانچه از تراکیب کیمیاوی ظاهر و باهر است و تجربه بران شاید است و با دخال منتع
استقرائی و منتع استقرائی قابل تماشای کسی از عقلا را گرفته و نخواهد گذشت که
محال عقلی و محال عادی متحد میباشد یا یکی از آنها در دیگر داخل بطور کلیت است

از منتع استقرائی محال
بطلان بطلان

و هیچ فرق در بین آنها نیست و چگونه حیواند کسی که بهره از علم داشته باشد زیرا که اعمال عقلی
 امریست که در عینک و عقل تجویز امکان آن نه نماید و محال است قرائی و عادی آنست که بنظر
 عادت و ملاحظه استقرار مخالفت آن را تجویز نکند و لکن مع قطع النظر عن العاده تجویز
 بے غاکیه نماید چنانچه عقل تجویز کند که ممکن است که انسان محدود و ب القامت
 بوده باشد و هیچ احتمال بدان لازم نمیکند پس بودن انسان مستقیم القامت لازم است
 بنظر عادت و مخالفت آن عاده محالست و عقل آنرا محال نمیداند بلکه تجویز میکند که ممکن
 است که انسان صاحب دوسر و کوزه پشت بهم پیدا شود پس هر که محال و متمنع عقلی است
 محال عالمیست و محال عادی محال عقلی نیست و از همین جا است که خارق عادت را
 معجزه میگویند پس مخالفت قانون فطرت محال نیست بلکه ممکن است چنانکه تجویز مشابه
 معلوم است و انکار از ان بالمره مخالفت با عقل قطعی است چه عقل در تجویز خرق عادت
 هیچ پاک نمیکند چنانچه عقل تجویز نماید که هرگز خشک باندا نشود و مثل از دها گرد و جو
 مثل چوب و و هیچ احتمال بر آن وارد نمیکند بلکه چون طریقه تصدیق رسالت و نبوت
 و اقرار و اعتقاد بکسی که این شخص از جانب او تعالی نبوت شده است غیر از معجزه
 نیست یعنی ظاهر شدن امری بر دست کسی که مدعی نبوت باشد و آن امر عاده محال و
 مخالفت قانون فطرت بوده باشد و چون معاصر مذکور مدعی اسلام باشد و دعوی تصدیق
 نبوت جناب محمد مصطفی علیه السلام نماید اگر چه بظاهر زبان باشد پس از نشان
 و از امثال شان باید پرسید که چه طور نزد شما با تصدیق بر رسالت آنحضرت حاصل
 شد زیرا که امر مخالفت قانون فطرت نزد شما با وجود شدن محالست پس آنچه

ظاهر شده باشد لابد موافق قانون فطرت بوده باشد و در این نتیجه ایجاز تصور نیست پس
 کدام عنوان تصدیق به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده آید و خود را مسلمان داند
 و اگر قرآن مجید را سبب تصدیق رسالت آنحضرت قرار داده آید پس آیا این کلام موافق
 قانون فطرت است یا نه در صورت اول بجهت یقین خواهد شد که این کلام بشریت
 پس تحمل خواهد شد که معاذ الله خود آنحضرت فرموده اند و اقتراف الله بر خدا بسته اند و بکذب
 و دروغ نسبت نزول آن از آسمان از خود خداست و بیان فرموده اند چنانچه کفر
 میگویند بر فرض ثانی چنانچه حق است مخالف قانون فطرت خواهد بود که کلامی بشر
 و نتیجه فرد از فصیح ترین تشکیلات قادر بر مثل این کلام نبوده و نیست و این کلام فوق
 طاقت بشری بوده باشد و همه افراد انسان سیما فصحاء و بلغاء از بدو دعوی آنحضرت
 تا این زمان اقرار میانی مثل کوه چکری من سوره بانه او عاجز اند پس کدام امر زیاده از این
 عجیب خارق عادت خواهد شد و برین تقدیر اطلاق مجرّه بران صحیح خواهد شد که ماضی
 فی الواقع و لازم آن وقوع مخالف قانون فطرت است و چون در اینجا تسلیم دارند پس
 در همه جا مسلم باید نمود و لعدم الفارق فی المقامین **قول** الزهیرین استقر آنچه از امور ثابت
 شده اند مستلزم بقانون فطرت است باشد و در آن تغییر و بدل ممکن نیست **اقول**
 به نتیجه عاقله پوشیده نیست که این دعوی محض غلط است زیرا که در هر حال عادی انسان
 عقلی موجود است چنانچه دانستی و چون استقرار کلی خودش فوق عادت و فوق طاقت
 بشری است پس قول بوجود استقرار تام و استقرار عقلی بحیث لا یشد فیہ چیزی
 خلاف قانون فطرت است چه استقرار را تعریف نموده اند هو تصفیه الجزئیات

لاشک شکری کلی یعنی استقرار عبارات است از تصنیف و تحسین جزئیات بر است
 اثبات حکم کلی پس بر صورت فرض تحقق آن در موردی از موارد نیز مفید قطع خواهد شد
 بلکه غیر از مطلقه نتیجہ الزام حاصل نمیشود زیرا که اولاً در امکان عادی در تصنیف تمامی جزئیات
 در احوال خاص گفتگو داریم و اثبات بر ذمه عقلی است مثلاً چون اکثر حیوانات را دیدیم
 که در وقت آل و مضغ فک اسفل ایشان حرکت میکند از آن کلی ساختند که کل حیوان
 بتحرک فک لا کشفل عندا ملضع ولیکن بعد تحقیقات بسیار حیوانی را پیدا کردند
 که چنین نبود پس لابد متناً لازم شد پس بعد قضیه مذکور گفتند الا التمساح پس عقل
 احتمال میداد که ممکن است که بعد از تحقیق ثانی شاید حیوانی را پیدا کنند که اینهم شریک
 حیوانات دیگر در تحرک فک اسفل در حالت مضغ نبوده باشد و کذا و کذا در دیگر صورتها
 و حق آنست که تحقق استقرار کلی در جمیع جزئیات متعذر است علاوه مثلاً خیر و دامی در اکثر افراد آنها
 یافتیم و بعد تحسین در باقی افراد نیز یافتیم و لکن از کلیات متعذر است که فردی از افراد انسان باقی نماند اگر چه تمامی
 بنده و سده عراق و حجاز و غیره و اطاکیه و قریبا و ده بار آتیج نمیکند چه تا این زمان اکثر جزایر و یونان
 ظاهر میشوند قبل از آن عیال بنیان بر شاخ نشان اشم پس چه طور خواهیم گفت که جمیع افراد انسان را
 دیدیم پس وقتیکه در یک نوع جنین باشد ذکر انواع آخر چه طوری است و حالا دعوی ما صحر
 مذکور و واضح گردد که منتفع استقرار می لا منتفع عقلی قرار داده بنابر فاسد علی الفاسد نموده
 و نیز اگر فرض نمایم که همه جزئیات را تصنیف نموده اند و در کفایت و حاسه متعذر یافتند و از آن
 حکم کلی نموده اند باز هم مفید یقین نخواهد شد چه تصنیف مشهوره عدم الوجدان لا یكون دلیل
 لعدم الوجود شاید قطعی داریم قول و چنانچه در آن تعبیر تبدیل عقل است پس بعین

در این مختصر در این مختصر

طوری در مذهب اسلام در آن تغییر و تبدل ممکن نیست در قرآن مجید جایگزینی فرموده است که
 تَبْدِيلُ لِكُلِّ شَيْءٍ لِّلَّهِ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُ لَشَيْءٌ لِّلَّهِ تَبْدِيلًا کَیْسَ بِرِفَافٍ قَانُونِ فَطَرْتَ
 کُلَّ شَيْءٍ اَزْ مَتَعَاتٍ عَقْلِی است اقول بر مصنف خیر و ناقد بصیر واضح و لاج گروید که متنع
 استقرای و محال عادی ابداع محال عقلی نمی باشد بلکه عقل تجویز وجود آن می کند پس قول
 به اینکه متنع استقرای متنع عقلیست متناهی ضحاک به الشکلی می باشد و لکن استدلال
 به آیه که تَبْدِيلُ لِكُلِّ شَيْءٍ لِّلَّهِ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُ لَشَيْءٌ لِّلَّهِ تَبْدِيلًا بر مطلب خود پس آن
 نیز ناشی از سوء فهم و عدم علم بمعانی قرآنیست و ما محصل اعراض می نمایم که مطلب از آن
 این است که کسی قدرت بر تبدیل آنچه خدا خلق فرموده و عادت قرار داده ندارد و این
 ظاهر است و کمال ظهور کمال التور علم شاهق لطور و اما اینکه خود او تعالی
 قدرت بر تبدیل ندارد و چگونه آیت بر آن دلالت نمیکند و از جایی دیگر هم ثابت نمیشود
 بلکه قدرت او تعالی بر جمیع مایکین در علم کلام به برهان ثابت است علاوه آنچه برین تفکیک
 از لزوم مجز و بودن آن قاعل بالاضطرار و غیره لازم است بطلان این عقیده به هیچ مسئله
 متسلل از المؤمن حقیقی و پوشیده نیست پس تفوه باین حرف که اسلامان نیست پس او تعالی
 قادر است بر تبدیل قانون فطرت و هر وقت که مقتضی و مصلحت بآن داعی باشد و از اینجا
 است که بر دست انبیاء علیهم السلام هزار و هزار امر مخالف قانون فطرت ظاهر می سازد
 و الا تمکار کابره قوله و بر همین بنام حدیث صلوات الله علیه و حدیث و حدیث و حدیث
 ان کان المراد ردها حقیقه حدیث شوق القم غیر مسلم است خواه از موضع
 قهر و هتک راویان آن کاذب لبیان باشد یا نه می غلط فهمی رواه بگویند اگر رواه را عادل

قول مسلم

در این مختصر در این مختصر

بدان اقول حالا معلوم شد که انکار جناب عالی از محض عراج جسمانی نیست بلکه از تمامی محترقات
 انکار میفرمایند و متوجان اظهار است که دعوای اسلام خود و اقرار به نبوت و قرآن و بودن
 آن از جانب خدا محض لسانی است یعنی بر مصلح ظاهر و دینوی و قلبی است و امر ازین امور
 معتقد جناب ساسانی نیست چه انکار از حیزه شق القمر که به اتفاق جمیع فرق اسلام ثابت
 است و کذا الک و غیر محجزات کار مسلمانان نیست و انشاء الله تعالی اثبات این حیزه
 با اثبات حیزه رد شمس در تفسیر سوره اقصی است لسانه خواهیم نمود و فاشطه در این جزو
 نیز در تفسیر آیه ذکر بعضی اذ انموده ام من شاء الا حلاله علیک فلین جمع الیه
 قوله متعلق معراج هر مقدار یکی از اخبار و احادیث می باشد در آن تشریف بردن
 آنحضرت مجبده و معراج دست چیر نیل گرفته یا بر براق سوار شده یا در آشیانه طائر
 نشست یا بذر یحیی سلم عروج فرمودن است و این همه امور خلاف قانون فطرت است
 و از همین جهت داخل تنوعات عقلی است اگر چه اذین احادیث را ثقة و متحد فرض
 نموده شود پس این قرار داده خواهد شد که آنها را در فهم اصل مطلب و بیان آن غلطی واقع
 شده است و این گفتن که خدا بر همه چیز قادر است همچنین فرموده باشد که هر حال نا فهمان
 بلکه مروج القلم اشخاص می باشد نه کار کسانی که از دل یقین بر اسلام دارند و دیگر آن را
 بر اسلام میخوانند که یقین پیدا کنند و اعلا رکله اند میخوانند نبوت و افعات خلوات
 قانون فطرت اگر گویان در دست هم گواهی بدهند پس آنها هم از محالات است چه درین وقت
 دو دلیل که هر دو بر یک حیثیت منبئی می باشد پیش می شویم یکی که از ان قانون فطرت
 است که از هزار اولکث تا تجربه جلا بعد جلیل و زمانا بعد زمان ثابت شده و یکی که گویان

رویت که عدالت ایشان نیز از تجربه ثابت شده پس تصفیه این لازم میشود که ازین هر دو
تجربه کدام یکی ازین قابل ترجیح است قانون فطرت را غلط فهمیدن یا در فهم راوی
و بیان آن بسوء و غلطی فهمیدن نتیج عاقله بیان راوی را بر قانون فطرت ترجیح نخواهد
داد و قول پیغمبر و نبوت البتة قابل تسلیم است ولیکن کلام در همین است که قوانین غیر
است یا نه **اقول** آنچه افاده فرموده اند که تشریف بری آنحضرت به معراج و خروج جسد
سبارک آنحضرت بعنوان هائے مذکوره در اخبار مانوده پس چون مخالف بقانون فطرت
است دخل متعاضات عقلی گردید و ازین جهت مخالف عقل گشته پس باطل باشد مضم
تکلیف و تعلیم است زیرا که دانستی که مخالف قانون فطرت منته عقلی نیست بلکه ممکن عقلی
است و ترجیح آنحال بر آن عقل وارد نمیشود و غایت الامر لزوم متابعت است و آن در ترجیح
خوارق عادات موجود است نه متعاضات به معراج جسمانی ندارد پس در وقوع معراج
بجسد اشرف بی هیچ شک و شبهه باقی نمانده و در آن نسبت سهل و سفاست و جنون بعضی است که
قائل بحدیث خدا شده و ادعا است چه قدر زیاده سرائی است زیرا که تمامی محققان
و علمای و فقهای و حکمین و صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیره قائل بمعراج جسمانی آنحضرت
شده باشند و خود نیز در تفسیر مذکوره خود به صفا ۵۷ بطبیعه اگر میگویید که گروه کثیر علمای
و محدثین و مجتهدین و فقهای و صحابه و غیره قائل بمعراج بجسد و فی الیقظه شده اند
و قبل ازین فهرست اسماء بعضی قائلین مذکور نموده ام پس آیا اینها نزد کسی از مسلمانان
بشی باشد یا شیعه منرا و از این کلمه میباشند حاشا و کلام الله عما یقول الظالمون
خلق اکبیر و اما آنچه من بعد ازین میفرمایید که نتیج ذل عقل بر قانون فطرت بیان راوی

روایت پیغمبر و نبوت

ملازم جمع نخواهد داد پس در بعضی صور شاید همچنین باشد و لکن مطلقاً پس منوط است زیرا
 که اکثر امور را می بینیم که مخالف قانون فطرت بطور رسید و مثلاً قبل ازین وقت در
 زمان سابق که مرکب و خانه ایجاد نشده بود حرکت کردن یک هزار آدم یک دفعه در خشکی
 و میا و زمین محال و افعال و در یک شب یک روز بقدر دو صد کرد و جهاد می
 کردن با وجودیکه نه خود پیاده باشند و نه سواره حیوانی که حرکت بآرد و باشد البته
 بقانون فطرت در آن وقت بود و من بعد چون این سوار می حکما فرنگی و کجا و فرمود
 مخالف بقانون فطرت سابقه گردید زیرا که مثل این حرکت با این اوصاف از بد فطرت
 حضرت آدم تا زمان وجود این مرکب با ما موجود نبوده پس اثباتاً مخالف بقانون
 فطرت بود پس برینار قول معاصرند که آن متنع عقلی بود و محال بقدرت خدا و دیدنی
 که چه طور موجود شده تا بدانند و به فهمند که مخالف بقانون فطرت در تحت قدرت
 خدا هیچ وقت ندارد و خدا بر آن قادر است هر وقت که خواهد بعضی بنده گان خود
 چنان قدرت می دهد که همچنین می نمایند و همچنین در اکثر امور موجوده فی زمانه تا
 مثل صنعت تلخ و فلفل مثل مرکب هوایی که در هندوستان بسیار است که از هزار با تجربه
 و لک با تحقیقات علمی ثابت شده بود و با استقرار تمام حکم فنی حاصل بود که گفتن
 با کسی که گویند در شرق عالم باشد و شنونده در غرب عالم بوده باشد و این از شرق
 بگوید و او در غرب بشنود و باز جواب بهم بدد و زمانه از یکدو ساعت بیش نشود از مسافت
 معلوم شده بود که است و متنع و محال چنان وجود دارد که است البته نیز از ان انکار نمی کند
 همچنین قانون فطرت که از استقرار ثابت شده این است که گوا از خون من و خواست

شخص غیر موجود بلکه صدوم شنیدن محال است یعنی صدایک شخص که مرده است حالا
 بشنوم که او چیز میخواند استقرار محال است و چون ثبوت فون که قسمی است از سرود آواز هم
 بعض حکما زمانه ایجاد نموده اند و دیدم مخالف قانون فطرت و خلاف استقرار سابق ظاهر
 گردید که در آیه آوازهاست هر دم والفاظ آنها و صدای شعر خوانی و مرثیه خوانی و قرآن
 خوانی و حرف های دیگر و قهقهه و گریه و غیره بقاعده بند می کنند و هر گاه می خواهند
 همان آواز و حروف و غیره را که میخوانند می شنوند و کذا الک صد با امور فعلی ثابت شد
 که سابق ازین قانون فطرت بر آن نبود بلکه خدا آن بود پس بر اقوال انبیاء و ائمه علیهم السلام
 و آنچه از افعال عجمیه و غریبه استبعده بظاهر نظر ظاهر میشود و آنرا رواه معتبرین مؤلفین
 مدد و همین عدول بعد قوا تر لقل نمایند در حالیکه عقل کلی حکم بر کذب و کفر ایشان موع
 بداند بخصوص و تشبیه کثرت ایشان و توافق و توافق ایشان بر امر واحد کدام عقل آرا
 رد خواهد کرد و معمول بر غلطی و غلط فهمی رواه خواهد فهمید نفس بحسب بودن آنها مخالف
 قانون فطرت غیر از معاصره کور و امثال شان و حق آنست که منکر این مطالب را میدانند
 و پیغمبر و قلبا بان یقین دارد و لکن حلیت الدنیا فی اعیانهم و اقصاء زججها
 محبت شخص بهر باطن و اجازت نمیکند به اظهار بلکه حاکم است بر آن شان بر کتمان پس
 یمین حضرات صدق بخدا و ایهام و استیقظتھا أنفسھم و میباشند و برین
 تقدیر تجربه گویا ان دوست با تجربه قانون فطرت در امثال فیما نحن فیہ اگر عارض باشد
 لابد ترجیح للادول خواهد بود و آنچه گفته کرد قول آنها که از صدق دل تصدیق یقین بر
 اسلام دارند و اعلا کلام الله میخوانند چه قدر بے عقل است زیرا که هر یک قائل باستحلال

خلاف قانون فطرت بوده باشد و متنع استقرای رانحال عقلی میدانند اگر چه قول این
 قائل در نفس الامر غلط است و لکن بر بنابر اعتقاد خود چه طور تصدیق نمی خواهد کرد و چگونه
 قائل و مصدق رسالت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد چه تصدیق
 رسالت آنحضرت موقوفست بر صدق دعوی رسالت آنحضرت و آن موقوفست بر
 معجزه بردست آنحضرت و معجزه بودن آن امر یا امور موقوفست باینکه آن
 مرقان فطرت را چه اگر آن امور موافق قانون فطرت بوده باشد لابد غارگی عادت
 نباشد و آنچه خارق عادت نباشد معجزه نخواهد شد و مخالف قانون فطرت بنا بر
 اعتقاد ایشان محال عقلی است پس صدور و ظهور معجزه محال عقلی است پس تصدیق
 نمی منتنع گردید و چون نبوت ثابت نشد بلکه نبوت آن برین تقدیر منتنع عقلی شد
 پس تصدیق اسلام چه طور شد و اینها چه طور تصدیق دل مسلمان و خواستگار اعلیٰ کرد
 گردیدند کلاً **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ** و اینها چه فرموده اند که قول پیغمبر بلا دلیل و حجت
 قابل تسلیم است لکن کلام در همین است که آیا قول پیغمبر است یا نه طرف تمسح است که غیر از
 نقادان سکه عرفان دیگر نمیگزینند و آنکه بکنند پس نفی مباد که سبیل شناخت و طریق حجت
 اینک این قول قول پیغمبر است باید در امثال این زمان غیر از نقل نیست و آن بعنوانها
 است باشد مثل احواد و متواتر و غیره پس قضیه حجاج بعبده که بکوث عنایه باشد بچندین
 هزار طریق لذت هزار بار و احوال و علماء و غیره با نقل شده و آنها میگویند که پیغمبر خدا چنین و چنان
 فرموده و ما بگویم که البته قول آنحضرت مسلم است و لکن نمی دانیم که آنحضرت فرموده یا نه
 پس چون با وجود نقل کذا فی محل گفتگو بر فرض معاصرند کوربانی باشد پس هیچ قول آنحضرت

ابد اثبات نخواهد و در هر قول آنحضرت مدعی خواهد گفت که گفتگوی همین است که آیا قول
 پیغمبر است یا نه و برین تقدیر فردی از افراد احکام و چیزهای جزئیات و کلیات احکام
 و اوامر و تخصص و دیگر منقولات ثابت نخواهد شد و آن موجب خروج عن الدین خواهد
 و هیچ عنوان دیگر باینست صدق اینک این قول پیغمبر است در عقل نمی آید مگر اینکه خود
 شخصی از پیغمبر باشد و یا اینکه پیغمبر از وقت پیش ایشان زنده شده بیاید و خود بگوید
 اینهم خلافت قانون فطرت خواهد بود و ایشان بهین سبب از قبول نخواهند کرد
 يَقُولُونَ بِاللَّيْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَانكُارُ الَّذِينَ واقعه متوجه
 متفق علیها انکار از فهم و صدق و عدالت تمامی علماء و فقهائ و محدثین و مفسرین است و هر
 یک از آنها است بلکه انکار از ان نیست بودن آن مخالف به قانون فطرت انکار
 از نبوت سالقیه است بحیث بودن جزو مخالف به قانون فطرت و انکار رسالت
 بنابر سوره انکار از اسلام است چنانچه شخص چه طور مدعی اسلام نمیشود
 علاوه بر آنکه مدعی شود که اسلام میتوانست بشود قوله حالا ما خودی کنیم بر او اینست
 حراج که در آن بطور واضح موجود است که آن یک فایده است که آنحضرت بخواب
 دیده بود و تحلی غلط است در هیچ خبر اثری نیست که ازان واقعه حراج واقعه خواهد
 ثابت بشود چنانچه مفسر ادنیستی قوله و از دلالت انقص نیز بهین ظاهر میشود و انقول
 حال دلالت انقص سابقا مذکور شد که ظاهر بلکه اظهر در اثبات واقعه بیداری است و ثابت
 خواب قوله و در هیچ حدیثی که در صحاح مذکور اند اثری نیست که ازان در حالت بیداری
 بکسب شریعت فتن آنحضرت بیت المقدس و بر آسمانها ثابت بشود و انقول در جمله احادیث

فکر اندیش

و

در

صالح و غیر صالح در حالت بیداری بجهت اشرافیت تشریف بر می آید و تشریف بر می آید
و غیر مذکور است و لکن منزه از این جهت است که در حق تعالی هیچ گونه قیاسی
بر خلاف این چند احادیث حالت خواب یافت می شود و اقوال در غیر حدیث شریف است
حسب التعلیل الی غیره که مقدم و غیر متناهی و معارض بهر کثرت و غیره است و در
غیر حدیث نیست چنانچه شریعتی قول پس فرض ما در حدیثی است و هر چه عقلی
که اگر اکتفا خواب بدانند اقوال فرض بر همه مسلمانان صاحبان فهم و عقل است که
این واقعه را بنا بر آنچه از احادیث ثابت است واقعه بیداری بدانند و هیچ شک و شبیه
در ظهور چنین امر خارق عادت از آن حضرت بدل نیارد چنانچه از اول تعلق این مطلب
و واضح گردید و شکر استقامت در باقی نمانده چنانچه اول متکرمین که معاصرت کور ذکر نمود
و آنها را بسیار قوی و متین بر علم خود فهمید بود و ابطال آن نماند و شدت غیر از دلیل دوم
از اول متکرمین و در کتاب ابطال آن نیز است بر واقع و آن دلیل از اول متکرمین و اول
و غیر از این دلیل است ایشان علی قیاس و تفاوت بر دو وقت ابطال آن بود و در
قول نصیح دلیل دوم آنکه آیت کریمه و ما جعلنا للی و لیلنا آیه و ما
لا فتنه فی الکتب بعض مفسرین میگویند که تعلق به عراج و عراج به عراج
معلوم میشود که چون این آیت خاص در همین سوره است که در آن ذکر عراج است پس
از متعلق به عراج نه فهمیدن بیوجه است خصوص در حالیکه خود این عباس این که در
متعلق به عراج فهمیده باشد اقول اگر چه مفسرین امتدین اختلاف فرموده و اقدار
اما که آیه مذکوره در بیان کدام واقعه است پس اکثر مفسرین این آیه را متعلق به عراج

در تفسیر حدیث
در حدیث شریف
در حدیث شریف

در حدیث شریف

در حدیث شریف

میدان چنانچه در اکثر تفاسیر است ففی لباب التاویل الخازن فی ذیل تفسیر
 الکریم المذکور که اکثر و من المفسرین علان المراد منها ما رای
 النبی صلی الله علیه و آله لیلته المعراج و قیل ما رای رسول الله صلی الله
 علیه و آله عام الحدیبه ان دخل مکة هو اصحابه فحجّل المسیر الی
 مکة قبل ان یجزل فصله المشرکون فرجع الی لمدینة فکان
 رجوعه فی ذلک العام بعد ما اخبر به فتنه لبعضه ما اثر دخول
 مکة فی العام المقبل و قیل ان النبی صلی الله علیه و آله رای فی المنام
 ان ولد الحکم ابن امیة یبذل ولون منبره کما یبذل اول الصبیان
 الذکاة فساخ الخالک خازن در باب سقول در آیه کریمه مذکوره نقل نموده اول الذکاة
 مراد از روایت مذکوره روایت شب معراج است دوم اینکه مراد از روایت مذکور روایت
 عام حدیبیه است که آنحضرت بخواب ملاخط فرمود که خود آنحضرت با اصحاب خود داخل
 مکة شد پس آنحضرت در فتن به مکة قبل مدت جهو تعجیل فرمود و مشرکان مکة مانع
 شدند پس آنحضرت به مدینه واپس آمد پس این امر سبب فتنه و آزمائش بعضی امور
 گردید زیرا که آنحضرت بدخول مکة خبر داده بودند و آنحضرت داخل مکة نشد و بعد ازان در سال
 دیگر داخل مکة شد و میگویم اینکه مراد ازان روایت بخواب در باب بنی امیه است که آنحضرت
 بخواب دیده بود که اولاد حکم ابن امیه منبر سهار که آنحضرت اوست بدست یکدیگر میگیرند
 گرفته اند چنانکه اطفال کره را یکدیگر میزدند پس بدانجا بخواب و کذاکشف الکشاف فی فصل عباد
 الکشاف بعد حذف مالا غرض مذکوره این است قیل ان یأهل لاسراة قیل

علی و یاراه اذ کسب علی مکه و قیل راسخ فی المذاهب ان ولداً حکماً یبتدأ و لا
 منبره کما یبتدأ و لا لصبیان الا حکم و مطلب این عبارت مثل عبارت
 است مع تغیر سیر و در بیاض است در تحت آیه کریمه اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُنُوا
 لِحُكْمِ اللَّهِ فَذِکْرٌ لِّأُولَئِیْنَ اِنَّهُمْ کَانَ عَلَیْهِمْ اَمْرٌ مِّنْ قَبْلِ
 اَمْرِهِمْ یَرْقُونَ مِنْ بَرِّهِمْ وَ یُکْرَهُونَ عَلَیْهِمْ نَزْرُ الْقِرَدَةِ فَقَالَ لَقَدْ
 فِیْ ذَٰلِكَ لَآیَاتٌ لِّعُلَّیِّهِمْ اِنَّهُمْ کَانَ عَلَیْهِمْ اَمْرٌ مِّنْ قَبْلِ
 اَمْرِهِمْ وَ کَفَتْ اِنَّهُمْ کَانَ عَلَیْهِمْ اَمْرٌ مِّنْ قَبْلِ اَمْرِهِمْ
 بدست خیر می نمایند بر آن مثل است و خیر باشد بودینه پس فرمود که این نصیب
 شان از دنیا است که داده خواهند شد اینها آن را بسبب اسلام شان اگر چه در کثافت
 و لباب و غیره آنچه از حکایت روایه آنحضرت در باب بنی امیه مذکور است کاشف حقیقت
 اسلام ایشان میباشد لکن حضرت بیضاوی چون بدین طریقی دارد به نهایت وضاحت و غایت
 فصاحت احوال اینها را در اسلام نقل فرموده بر تمام خود و ادا الصاف داده است و لکن حق
 آنست که قطره از بخار و دانه از خرد و راست از احوال اسلام ایشان بجهت نقل کرده است و از آنجا
 که تمام حجت او تقاضای بر بندگان ناتمام نباشد ازین فقرات نیز چنین امر عالی میشود اول
 اینکه حضرت ماضی نبودند که اینها بالاسی منبرش بروند و در این فعل از اینها آنحضرت بدست
 سیوم بودن اینها مثل چکان مثل بوزینه و از آن ظاهر است که اینها هیچگونه تعلقی به منبر
 آنجناب ندارند چهارم حصه شان یعنی ثواب اسلام ظاهری در دنیا یا فتن و در آخرت
 حدیث شریف پنجم عدم اسلام باطنی ایشان قبیل ازین بیضاوی براسی خود در باب

خبیر حاکم
 بنی امیه

این روایات جنان ظاهر نموده است و کلام سرور یا راها فی واقعیه سبب بقوله
 تعالی اخیر نیکو خداوندی منامک قلیلا ترجمه و شاید این خواب همان خواب
 باشد که آنجناب در واقع بدر ملاحظه فرموده بود بدلیل قول حق تعالی لیریکه صراحت
 ولما لدوی رائه لما ورح ماء مدین قال لکانتی انظر الی مصارع
 القوم واهل المصارع فلان واهل المصارع فلان فتسامعت
 به قرین و استنصر و امینه ترجمه یا بدلیل آنچه روایت است که هرگاه آنحضرت
 بر آب بدر (چاه بدر) رسیدند فرمودند که این قتل فلانست و این قتل فلانست پس
 قریش این خبر را تسامع نمودند و از آنجناب تسخر و استهزا کردند اقول این قول در
 غایت قوت باعتبار سیاق و سباق است چه سابق ازین آیات نازل در واقع بدر
 می باشد چنانچه او تعالی میفرماید و اخذ قلنا الکفران ربک احاط بالناس
 و بعد ازین میفرماید و ما جعلنا الزور ویا الکی لئلا نکفر الا فتنه للناس در
 تفسیر آیه اولی مثل یغیاوی و غیره گفته که این بشارت واقع بدر است و بنابر
 روایات همان روایات است پس آنچه معاصرند گویند که بر آیه و ما جعلنا الزور
 تعلیم بکلام است که آیه سبک الدنیا و آیه و ما جعلنا الزور و متصل میباشد
 و آیه و ما جعلنا مفسر آیه سبحان الذی است یعنی این تفسیر آن می کند بدلیل
 برین بودن هر دو آیه در یک سوره را می آرند و محض باطل است بحیث اینکه احوال تفسیر
 و تعلق آن به اسطر و غیر آن باختلاف تعلیم که غلبی ازان شنیدی معلوم گردید و دلیل که
 آورده آنهم مقدوح است که بودن دو آیه در یک سوره دلیل اتحاد نمی باشد پس باید که

قول المصنف مثلاً

آنکه مذکور متعلق واقع به باشد چنانکه واضح شد و آنچه از نظم قرآن ایراد آورده که اگر اینها
متعلق روایات که بگیریم پس فصل بسید لازم می آید پس در حقیقت این ایراد از نظم عثمانی است
بر مصل نظم قرآنی و طرفه اینکه اگر آیه مذکوره را متعلق آیه اسر بگیریم و فرض نهائیم درین وقت
نیز همان اش در کاسه است زیرا که این کدام نظم است که آیه اسر اورا اول است و بعد مکن
بنی اسرائیل و غیره و غیره و قریب با خبر و قرآن و ما جعلنا الخ و بیان آنکه دو وجه است
این امور مستقی بهتیم چه آنچه است از قبیل این الزام و مثل ن بر حضرت جامع است
و محصل اینکه اتفاق مفسرین ندارند بر اینکه مراد از روایات مذکور و تفسیر اسر و مخرج
است بلکه آن اختلافی است فی التفسیر الکبیر و فی هذه الزوايا اقوال الکلام
ان الله ارى محمدا صلی الله علیه و آله فی المنام مصارعه فریض فحین
و سرجه ما بدهر قال و الله الخ ترجمه درین روایات چند قول است اول اینکه او تعالی
آنحضرت صلی الله علیه و آله را در خواب مصارع و قتل گاه فریض را در دست فرمود و بعد
ازین تفسیر را مثل آنچه سابقا گذشت بیان نموده است و القول الثانی از الزوايا
سُرُورِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ هَذَا أَنَا بِدُخُلِ مَكَّةَ وَأَخْبَرَ بِهَذَا إِلَهًا صَحَابَةً فَمَا
مُنِعَ عَنِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ كَأَنَّهُ يُبَيِّتُ كَانَ ذَلِكَ فَتَنَةً لِبَعْضِ
الْقَوْمِ وَقَالَ عُمَرُ كَأَنِّي بَكْرٌ أَلَيْسَ قَدْ أَخْبَرَ نَبِيَّ سُبُوْلَكَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ وَسَلَّمَ أَنَا نَدْخُلُ الْبَيْتَ وَنَطُوقُهُ بِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّهُ لَمْ
يُخْبِرْ أَنَا فَكَيْفَ عَمِلْتُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ فَكَفَعَلَ ذَلِكَ فِي
سَنَةِ أُخْرَى فَلَمَّا جَاءَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ وَخَلَعُوا وَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى

اینکه در تفسیر
آنحضرت صلی الله علیه و آله
را در خواب مصارع و قتل گاه
فریض را در دست فرمود و بعد
ازین تفسیر را مثل آنچه سابقا
گذشت بیان نموده است و القول
الثانی از الزوايا

كَقَدْ صَدَقَ رَسُولُكَ الْوُحْيَ بِالنَّحْوِ رَجَبِهِ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
 خوابیست که رسوخدا دیده بود که در رگه دخل شده است و اصحاب خود را بآن خبر
 فرموده بودند پس هنگامیکه آنحضرت از داخل بیت الحرام ممنوع شد و در من حدیبیه پس
 این امر شگرت کرد و بدین واسطه بعضی مردمان و عمر از ابوبکر گفت که آیا خبر کار رسوخدا اندوخته
 که مایان دخل حرم خواهم شد و طواف بیت خواهم نمود ابوبکر گفت که آنحضرت این خبر
 نماده بود که در چنین سال دخل بیت خواهم شد پس عنقریب در سنوات آیند که دخل
 خواهم شد پس چون سال دوم دخل شد پس آنحضرت دخل مکه با اصحاب خود کرد و دید پس آنجا
 آیه كَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولُكَ الْوُحْيَ بِالنَّحْوِ نازل فرمود و این ایراد که آیه مذکور
 است و واقعیت بے دخل است چه بودن خواب در مدینه و تصدیق آن در مکه استبعاد
 ندارد و الْقَوْلُ الثَّالِثُ قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيَّ أُمِّيَّةٍ يَنْزُورُ عَلَى مِنْبَرٍ الْخ و این بیان ثالث
 الاحوالست که خواب آنحضرت متعلق نبی اُمیّه در آن مذکور است چنانچه گذشت و الْقَوْلُ
 الرَّابِعُ وَهُوَ الْأَصْحَابُ الْمُرَاجِعُ مِنْهُمْ الْخ و قول چهارم و این صحیح است که
 مراد از رسوخدا تفسیر حجاج است الخ ما قال اذا نجاك آیه مذکوره از قوی ترین ادوات معنی
 منکرین و اقوی ترین مفسرین می باشد و لذلک دلیل دوم بر ثبوت حجاج
 خوابی معاصر مذکور آن را شمرده میگردد بقوله تصریح دلیل دوم اینکه آیه وَكَلَّجْنَا
 الْوُحْيَ بِاللَّيْلِ سَهَابًا كَلَّجْنَا لِلنَّاسِ سَابِقَ بَرِينِ گفتیم که متعلق حجاج
 است الخ اقول من هم مال اثبات نمودم که اتفاق مفسرین بر مدعای جناب است

فکر

نمیست بلکه بسیار اختلاف دارند کما من بعض اخصیله اتفاقاً قول معنای اصلی رویا و لغت
چنین خواب دیدن است اقول بدانکه اگر تسلیم نمایم که رویا استیقت در خواب است
پس از کجا ثابت شد که ذکر رویا که در آیه کریمه مذکور واقع است رویا معراج
است چنانچه در نستی که اختلاف دارند لغت عرب و چون تمامی مفسرین و علمای
اتفاق دادند بر اینکه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله بحالت بیداری بحکم معراج
واقع شده است پس چه طور آنها قائل خواهند شد که آیه کریمه در صورتیکه رویا
در خواب هم بمعنا خواب باشد متعلق باشد است پس اتفاق آنها بر بودن معراج
بحالت بیداری کاشف است از دو امر علی سبیل التمسد و بدینکه آیه کریمه متعلق
فقط معراج نیست و لفظ رویا در خواب بمعنا لغوی خود است که خواب باشد یا اینکه
آیه مذکور متعلق به معراج است و معنای رویا در خواب رویت است نه خواب و حتی
همین است زیرا که لفظ فتنه قرینه واضح بر همین است زیرا که معراج اگر فتنه خواب باشد
ابداً محل تنازع کسی از عقلاً نخواهد بود و امتحان و آزمائش کسی در آن تصور
نخواهد شد چنانچه در نستی و بداهت و تجربه بر آن شایسته است که خواب که براس و دیگر
آزمائش نمی شود و سبب فتنه و ضلالت احدی نمیشود زیرا که در معراج غیر
از ذکر فتنه آنحضرت صلی الله علیه و آله در آسمانها و ملاقات با انبیاء و ملئک و غیره
چیز نیست که موجب فتنه کسی باشد مثلاً اگر معاصر مذکور مدعی معراج خوابی بشود
و بالیقین می دانم که کسی از معتقدین و توالیع ایشان یا از مخالفین ایشان تعرض بآن
و سوال بطرف آن نخواهد نمود چه باینکه فتنه و آزمائش باشد و مگر در صورت مراد ذکر فتنه

بمعنی

بمعنی

از رویارند کور خواب واقع بر یا خواب فتح نکرد پس در صورت فتنه بودن آن بر ظاهر است
 زیرا که در واقع بدخبر قتل شدن کفار و مقام قتل ایشان و غیره مذکور است پس البته سبب
 منازعت ایشان با آنجناب و آزمائش و امتحان و تصدیق و تکذیب پیدا است و کذا
 در خواب فتح نگردد و صلح حدیبیه فتنه شدن برائے بعضی ایشان مثل جناب خلیفه ثانی
 ظاهر و معلوم است و همچنین نیست اگر این رویا خواب معراج بدانیم کمال آنجفی و بزمین
 و جود کسی که آیه متعلق معراج هم گرفته قائل نشود که در خیال الفطر و یا بمعنا خواب است
 بلکه آنرا بمعنا چشم دید بحالت بیداری گرفته چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر در صفحہ ۹۵
 از سطر ۱۴ تا سطر ۱۷ مطبوعه مصر جلد پنجم گفته بلکه در این مقام ابطال قول آنها نموده
 که رویا بمعنا خواب گرفته است و همچنین علامه محمود ابن عمر زنجشیری جارا ندند که نزد
 تمامی اهل سنت ممدوح و موثق است در تفسیر کشاف در جزء و اول جلد اول در صفحہ
 ۵۵۳ از سطر ۱۹ تا ۲۱ مطبوعه مطبع مشرقیه گفته وَبِهِ تَعْلَقُ مَنْ قَالَ كَانَتْ كَوْنًا
 وَ الْمَتْنُ يَنْبَغِي سِكَ مَعْرَاجِ الْأَخْبَابِ يَكُونُ إِذَا يَكْرُمُهُ اسْتِدْلَالُ مَنْ أَرَادَ وَهْمًا
 قَالَ إِنَّهُ كَانَ فِي لَيْقُظَةٍ فَتَسَرُّوْا بِهَا لَتُرْوِيَهُ وَهِيَ كَمَا يَكُونُ بِهَا مَعْرَاجُ بَحَالَتِ
 بِهَا مَعْرُودٌ هِيَ أَنْ رَوَى رَابِعُهُ رَوَيْتُ تَفْسِيرَهُ كُنْتُ دَاوِدَ أَجَاكَ خُودِ صَاحِبِ كَشَافِ
 از جمله کسانی هستند که معراج را بحالت بیداری میگویند پس لابد از توضیح بدهند که
 رویا بعینه رویت نخواهد بود و چون کلام حکیم است پس لابد وجه وجیه در عدول اندوخت
 بد رویا خواهد بود و حکمت درین عیب نیست که زمین باشد که ذکرش خود صاحب مذکور فرمود
 قَالَ مَتَاهَا فِي يَأْخُذُ قَوْلًا لَمَّا كُنْتُ بَيْنَ حَيْثُ قَالُوا لَكَ لَعَلَّ طَارُفًا يَكُونُ

فصل در تفسیر معنی رویا

قول صاحب کشف

تفسیر در اختیار الفطر و یا در رویا

الْحَقِّ الْمَقْدَسِ یعنی ابن عباس میفرماید که مختار رو یا مذکور در آیه مذکور
 رو یا چشم یعنی رویت است آنچه حضرت رسول خدا در شب معراج که در آن شب آنحضرت
 را بجانب بیت المقدس سیر داده بودند ملاحظه بنگاه و نظر چشم فرموده بود پس ارباب
 ایمان بنظر انصاف ملاحظه نمایند که مثل ابن عباس در مختار رو یا رویت گفته جز
 یقین گردید که البته رو یا بمعنا رویت است پس خواب از کجا ثابت شد و همچنین
 علامه ابوالسعود و تفسیر خود رو یا بمعنا رویت گفته و هیچ تعرض اختلاف هم نفرموده
 چنانچه اصل عبارت شان این است وَالْمُرَادُ بِاللَّيْلِ يَوْمًا عَائِنَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ كَيْلَةُ الْمَعْرَاجِ مِنْ عَجَائِبِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ حَسْبُنَا
 خُكْرٌ فِي فَاتِحَةِ السُّورَةِ ترجمه مراد از رو یا چیزی است که مشابه
 و معانی فرموده آنحضرت در شب معراج موافق آنچه در ابتداء سوره مذکور شد
 وَالتَّعْبِيرُ عَنْ خَالِكٍ بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلَةُ لَا تَفْرُقُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ السُّورَةِ أَوْ
 لَيْلَهَا وَقَعَتْ بِاللَّيْلِ وَلَا تَفْرُقُ الْكُفْرَةَ قَالُوا لَعَلَّهُ رُؤْيَا أَيْ وَاجْعَلْنَا
 الرُّؤْيَا الَّتِي آمَرْنَاكَ بِهَا عِبَادًا مَعَكُمْ كَوَيْلًا أَيْ عَظِيمَةً لِعَنْوَابِ عَمِيرَانَ
 محاکمه مشاهده به لفظ رو یا پس یا این است که در مختار رویت درو یا فرق نیست
 یعنی آنچه بر آن رویت اطلاق میشود رو یا هم بر آن اطلاق میشود یا بجهت اینکه رو یا
 بر رویت وقت شب اطلاق نمیکند و آن معانی رویت شب است یا بجهت اینکه
 کفار بعد از آن واقعه معراج آنحضرت را گفتند که شاید این خواب بیانی نیستی و نیز
 و علامه عبداللہ ابن عمر شافعی و تفسیر خود مستعمل بیضاوی در جلد اول در صفحه ۴۷۷

در بیان قول علامه محمد باقر
 ابن شامی

مطبوعه نو کاشور که بنویشت آنرا که لیلته المعراج و به تعلقی من قال ان
 کان فی المنامه من قال راقه کان فی القیظه فتشیر الروایه بالروایه و از
 آنجا که مفسرین و علماء و محدثین که عدد آنها بحد هزار و نه بل که زیاده از آن می رسد قول
 به معراج فی القیظه دارم پس همه آنها را روایا معتبره و سنی می گزیند و فی تفسیر
 الکبیر للرازی که فرقی بین الروایه و الروایه فقال ترایت بعینه
 رؤیه و رؤیه صاحب تفسیر کبیر می فرماید که فرق در روایا و روایت نیست یعنی هر دو
 بمعنا واحدند چنانچه عرب گویند رائه و قد صرح اهل اللغة بذلك
 الضم چنانچه صاحب لسان العرب که پیش معاصر مذکور نهایت معتبر و عارف به لغات است
 در کتابها بمعنا چشم دید روایا گفته و در آن قول را می شاعر جاویدت را پیش برده و گفته
 للروایه و ههش فها حلاله و کشتی کفسا کان قبل یلی میجا یعنی بگفت
 بخوان دید آن را و دلش شادان و فرحان گردید و بشادت داد نفس نمود که پیش از آن
 ملاست با و میگردد و چنین متبعی میگردد و رؤیا که احلای فی العیون من الغمض
 یعنی دیدار تو بسیار شیرین در چشم است از بند نمودن آن و چون واضح شد که کلامی که
 آنرا روایت و لغات عرب و محاورات ایشان واقفیت تمامه دارند و صریح باین روشند و
 که روایا و روایت هم معناست و فرق فیما بین ما نیست پس تعلیط حریری یعنی را در استعمال
 روایا بمعنا روایت میا است لما نقل عنه راقه قال عاکل المتنبی حیث قال
 الروایه فی مقام الرؤیه لان العرب جعل الرؤیه بمعانیها فی
 القیظه و الرؤیه بمعانیها فی المنامه یعنی متنبی لفظ روایا در نقل روایت استعمال

غلط کرده است زیرا که عرب رویت عامه چیز را میگویند که در بیداری بینند و رو یا آنچه را که
 خواب بینند و شارح خفاجی میفرماید وَفِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ أَحَدُهَا مَا ذَكَرَهُ
 الْمُصَنِّفُ كَعَنْهُ مَا ذَكَرَ نَاكُفِيهِ انْفِائاً يَعْنِي دَرَانِ عَشْرَةَ قَوْلٍ أَوَّلُهَا نَحْوُ
 مُصَنِّفٍ يَعْنِي حَرِيرِي كَقَوْلِهِ رَوَى بِمَعْنَاهُ نَحْوِ بَسْتٍ وَالثَّانِي الرَّعْمَاءُ بِمَعْنَى دَوْمٍ أَوْ
 هَرٍ وَوَيْكَ مَعْنَاهُ دَمْدَمٌ وَالثَّلَاثُ أَنَّ الرُّؤْيَا عَامَّةٌ وَالرُّؤْيَا مُخْتَصَّةٌ لِمَا
 يَكُونُ بِاللَّيْلِ وَكَوْنُهَا لِيَقْظَاةٍ أُنْتَهَى بِقَدْرِ إِلَى حَجَرٍ سَيُومُ أَنْكَرُ رَوَيْتَ
 عام است و رو یا خاص رویت شب را میگویند اگر چه در بیداری باشد و هم علامه مذکور
 از ابن جریر رو یا را در رویت مجاز مشهور نقل فرموده و صاحب فتح الباری شارح
 بخاری نیز رو یا را بمعنای رویت تسلیم نموده گنگما یظهر من کلماته وَقَالَ
 ابْنُ الْبَرِّ الرُّؤْيَا أَوْ أَنَّكَ كَانَتْ فِي الْمَنَامِ فَالْعَرَبُ اسْتَعْمَلَهَا فِي الْقِيَظَةِ
 كَثِيرًا فَيَعْنِي مجاز مشهور كَقَوْلِهِ لَرَأَيْتُ وَهُوَ مُسْتَبْعٍ نَحْوُ مَسَاوِي
 رَأَيْتُ عَلَى الرَّجُلِ فِي طَحْيَاءٍ طَمْسٍ نَحْوُ مَهَا رَفَعْتُ لَهُ مَشْبُوبَةً
 عَصَفْتُ لَهَا صَبَاتٍ دَهِيهَا مَرَّةً وَتَقِيمُهَا فَلَكَ لِلرُّؤْيَا
 وَهِيَ فَوَاحِدَةٌ وَبَعْضُ نَفْسٍ كَانَ قَبْلَ يَوْمِ مَهَا وَبَيْنَ نَحْوِ مَبْنَى كَقَوْلِهِ
 مِنْ قَوْلِهِ مَضَى اللَّيْلُ وَالْفَضْلُ الَّذِي أَكَلَهُ مَضَى وَرُؤْيَاكَ
 أَخْلَقَ فِي الْعُلُوقِ مِنَ الْعَمُصِ بِرَأْسٍ وَاضِحٌ شَدِيدٌ رَوَى دَرَايَهُ مَذْكُورٌ بِمَعْنَاهُ
 رویت آمده چنانچه از تحقیق سابق ثابت نموده شد قَوْلُهُ از تمام بحث معلوم شد که
 بخمار حقیقی و اصلی رو یا خواب است و در معنای رویت فی الیقظة مجازاً اطلاق میشود

فَلَا يَرَى

اقول احمد که از زبان ساهی هم این کلمه خارج گردید که روایات معتبره روایت هم می
 میشود و لکن آنچه گفت که مجاز است غلطی فرموده زیرا که به تصریح اعظم علماء مثل ابن جریر
 و غیره معلوم شد که بمعنای مذکور لفظ مذکور مجاز است و آن مساوی حقیقت
 بلکه راجع بر آن است باشد چنانچه در علم اصول و غیره بر این ثابت است و غلطی مجاز
 چنین نیست **قول** پس محتاج بقدر عقلی یا حالی یا لفظی خواهد بود چنانچه از احوال
 اشعار را می بینیم میشود و بعد از چند فقرات میگوید و لکن لفظ روایات در قرآن مجید
 که در آیه مذکوره واقع است چنین نیست اگر تسلیم نمایم که روایات روایت شده لفظ
 هم اطلاق میشود هم کفایت نمی کند بلکه ثبوت این امر لازم است که در آیه مذکوره
 نیز مراد روایت است و آیه مذکوره قرین و اشاره برین ندارد که از روایات مذکور مراد
 روایت است بلکه اگر این آیه را از آیه او سأل که در آن لفظ اسری پیدا است
 اگر با هم متصل نمایم که در آن لفظ پیدا است پس قرینه این امر پیدا است که این نحو
 است نه روایت فی لفظ مخصوصا در صورتیکه اطلاق روایات روایت در قرآن مجید
 نیامده **اقول** بر منصف خیر عقلی و پوشیده نخواهد ماند که اطلاق روایات روایت در
 زمان عرب می رسیده است که عبادت دور گردیده و کس از کمال این نمی نماید
 و اقوال جمیع مفسرین و علماء و اهل لغت و شعرا کمالین است و در کافی بسیار
 و انکار از آن مکابره است و بعد غرض بصر میگویم که اگر روایات معتبره روایت حقیقت
 یا مجاز مشهور نباشد و آیه کریمه را متعلق معراج بدانیم چنانچه تحقیق آن گذشت
 پس در آیه کریمه مجاز اطلاق تسلیم نموده آیه و قرینه نیز لفظ گفته است چنانچه اعتبار و اطمینان

در علم اصول
 و غیره

فصل در بیان

در صورت بودن معراج قصه خواب هیچ نیست چنانچه دستی قوله علماء چونکه در حدیث
ابن عباس لفظ رویا عین آمده بر لفظ عین بحث نموده اند رویا را رویت فی لفظ
مراد گرفته اند چنانچه در حاشیه بخاری است رویا عین قید به الاستعاره بان
الترویا بمعنی الرویه فی الیقظه لاسویا التامه و همچنین کرمانی شراح
بخاری گفته مثل آنچه مذکور شد و آن این فقره هم را نموده که و لیس فی معنی العلم
و در شفا قاضی عیاض گفته که ابن عباس میفرماید که مراد از رویا رویت چشم و بیداری
آنچه در خواب دیده رویت خواب واضح باد که در حدیث ابن عباس لفظ لا رویا است
نیست پس اگر ثبوت این امر که نزد ابن عباس معراج خوابی نبود بر همین حدیث
است پس ما تسلیم نمی کنیم که مذاهب ابن عباس هم همین بود که معراج فی الیقظه
شد اقول تمامی علماء تسلیم نموده اند که مراد از لفظ عین در حدیث ابن عباس معراج
چشم است که در حالت بیداری میشود چنانچه اقوال جمیع مفسرین و غیرهم دلالت
بر آن می دارند و از چندین اخبار و احادیث ثابت است که معراج در لفظ واقع
شد پس کدام وجه عدم تسلیم است و از اینجا است که چون ابن عباس مذاهب
معراج جسمانی فی الیقظه می داشت از همین جهت و تفهیم و ما جعلنا الزکاة
التي فرموده رویا عین را ههنا رسول الله یعنی آنچه حق تعالی میفرماید
آیه کریمه مذکوره لفظ رویا که ظاهرش خواب است اینجا بمعنای خواب نیست بلکه رویا
است یعنی رویت چشم است پس اگر از ایشان مذاهب معراج فی الیقظه می داشت چنانچه
تفسیر رویا بر رویا عین میفرمود و آنچه محقق مذکور میفرمایند که لفظ رویا ناممکن در خبر ابن عباس

نیست پس آن مسلم است و لکن مفهوم از منطوق چون در بیت عین شده آن در لفظ
 محقق میشود و در خواب پس معنای ویا عین در بیت چشم در بیداری شده مفهوم آن
 لایرو یا منام است کما لا یخفی علی من جاس خکال قالک الذی اذو عدم تسلیم
 امثال جناب شما بعد تسلیم جمیع ادعاها بخیار قبال حدیقا و التفتات از باب فهم نیست
 الا باید بفهمانند که اگر مراد این عباس از لفظ ویا عین بیداری نیست پس قائمه
 تیر لفظ عین چه چیز است زیرا که در رسووت بودن ویا عین خواب حدیقا عین
 چه خواهد بود و لکن مقتضای حدیقا خواهد شد که یک کلمه چنانچه معنی آن بفرسیده اند ساقی نیز قبول
 فرمایند تا قیاس عین بکلام ویا عین در کلام مثل است عباس نشود قوله وازین
 ثابت شد که لفظ عین چنانکه در است ویا عین مراد ویا عین فی الیقظ لفظ اولی
 و عنوان اولی لفظ فهم آید چنانچه بعضی فهمیده اند اقول آنچه ساقی افتاده فرموده اند
 که در اکابر و اعیان دعوی آن کرده و بعد از آن چاکس از چندین هزار که احوال آن
 چهار تاد وین و آشکار و در همین نموده شد قول حدیقا لفظ عین در بحث حقیقه اشرفیه
 در لسان العرب گفته الحدیث حقیقه ما الشیء یقال جاء بکلام من عین
 ضا فیه لا من حقیقه و حقیقه و جاء بمعنی ای محال صدا و اخراج
 قول ابن عباس در ویا عین معنایش مدویا حقیقه لان در ویا الانبیاء حق و دعوی و از کلام
 جهت لفظ ویا عین که در حدیث ابن عباس است الا ان تبدیل معنای ویا عین
 و لفظ ویا که در قرآن عید است بدون قرینه معنای عید است و در کلام حدیث نیست
 و مراد تاکید حق و واقعی بودن ویا است از غیر یعنی نه از باب شکی و نه از خیال و نه از

احلام نبو و بلکه در حقیقت آنچه در خواب ملاحظه فرمود صحیح و حق بود زیرا که خواب با سئ انبیاء
حق و راست میباشد پس از قید لفظ عین لازم نمی آید که در حالت بیداری ملاحظه فرمود
اقول آنچه از لسان العرب معناه لفظ عین تحریر فرموده اند گفتگو در آن نیست و در کتاب
مذکور در حالی متعذره لفظ عین مذکور است پس بدانکه لفظ عین در لغت عرب چند معنی
دارد اول بمعنی چشم آمده و چنانچه میگویند عین سحاریه اثنا سمیت عینا لا الماء
یعنی عینا یعنی چشم چار یا درم بمعنی عا سیه آمده و جمع آن عین و عیون است
قل الله تعالى علی عین الناس ای معاینا مشاهدا بمرئی من الناس
یعنی بمعنی نظاره چنانچه در قرآنست تجری یا عیننا ای بمرئی منا و لفظ عین
بمعنا با سیه است و جمع آن عیون و عیان آمده و در چشم چنانچه میگویند عیان الماء و در
آفتاب چنانچه میگویند عین الشمس یعنی چنانچه میگویند اخذت مالی بعینه و بر درم و
درینار سکوک و بر آنکه که مغالیل سیه باث یقال اشعریت بالمدین او بالحدین و بر آن
سورت از لفظ عین که چندین معنی دارد و همین که در آن یک معنی من بین حالتی متعذره لابد
تحتاج بقیوه معین است و در حدیث ابن عباس و کذا لکن رأی کریمه قرینه و ضمه معینه معناه
عاسه بعد و با سیه و صحیح است اگر لفظ و یا چون بر خواب نیز و الا است می کند پس بعد لفظ
عین گفتن نیست مگر کجاست تصدیق معناه در حدیث چشم و لفظ عین را درین حدیث معناه حقیقت
گرفتن بمعنی است کما الا یخفی و چون بحدیث فارغ شدیم از حصه فارسی باز
بماند

پس نمایم بقیه حصه از ذوالانشاء الله

اینکه در حدیث آمده است که هر که در این کتاب از خداوند تعالی بخواهد که...

فهرست غلط‌ها که سببند

نمره	خط	غلط	صحیح	نمره	خط	غلط	صحیح
۱	۴	البصیر	البصیر	۱۱	۳	سبحان الله	سبحان الذی
۲	۵	وفیه	وفیه	۱۲	۴	کرمه	کرمه
۳	۱۲	سبحانا	سبحانا	۱۳	۵	وتطیق	وتطیق
۴	۳	سوره	سوره	۱۴	۸	او طاق	او طاق
۵	۱۳	پانچویستین	پانچویستین	۱۵	۱۵	بکته	بکته
۶	۱۴	سبحان	سبحان	۱۶	۲۲	حاضر	حاضر
۷	۱۵	تنزیه	تنزیه	۱۷	۵	بیه	بیه
۸	۱۰	معطوف علیه	معطوف علیه	۱۸	۳۳	انا	انا
۹	۵	عبد بحائب	عبد بحائب	۱۹	۱۱	شرق	شرق
۱۰	۱۵	وقدرت اسماء	وقدرت اسماء	۲۰	۳۵	سبب	سبب
۱۱	۱۵	خداش	خداش	۲۱	۷	مرد و قرب	مرد و قرب
۱۲	۱	وفقرها	وفقرها	۲۲	۱۹	نقصی	نقصی
۱۳	۳	تنبیئی	تنبیئی	۲۳	۲۵	و	و
۱۴	۷	سبکی	سبکی	۲۴	۳۱	و مشوجه	و مشوجه
۱۵	۷	بغیب	بغیب	۲۵	۱۷	بدر	بدر
۱۶	۱۱	والیقظه	والیقظه	۲۶	۳۳	نثبت	نثبت
۱۷	۱۰	امم بانی	امم بانی	۲۷	۱۵	میشوند	میشوند
۱۸	۱۶	انحضرت بیت	انحضرت بیت	۲۸	۳۲	باز القبول نیست	باز القبول نیست
۱۹	۱	انحضرت بیت	انحضرت بیت	۲۹	۱۳	تصل	تصل

صفحه	خط	صحیح	صفحه	خط	صحیح
۳۵	۱۲	لا یتال	۲۲۷	۱۰	گوشت
۳۶	۱۵	عَهْدِي الظَّالِمِينَ عَهْدِي الظَّالِمِينَ	۱۲	۱۲	آنها
۳۷	۱۳	که سواه	۲۲۸	۲	مَرَجِبًا
۳۸	۲	کشف العظام	۱۰	۱۰	//
۳۹	۳	السابق	۲۲۸	۵	مرجا
۴۰	۱۲	آن آنست	۶	۶	النزین
۴۱	۷	کوتاه تر	۲۲۹	۱	ذبی مستجیرا
۴۲	۱۲	ساکت باش	۲	۲	اصبح
۴۳	۱۵	عیه	۱۱	۱۱	برود
۴۴	۱۸	توازن	۱۲	۱۲	بادو
۴۵	۱۱	من کن	۵۰	۱	مخلف اند
۴۶	۱۳	در قزع	۴	۴	حضری
۴۷	۱۸	حطفت	۵۱	۲	برود و
۴۸	۱۱	پس تمام	۱۱	۱۱	مانده
۴۹	۸	کلمه را لا ارا فی عید کلامان لا ارا فی عید	۱۲	۱۲	و حدیث
۵۰	۷	علیون	۱۴	۱۴	بر نظر
۵۱	۵	اری	۵۲	۳	سی دشت
۵۲	۱۱	النار	۴	۴	سی دشت
۵۳	۲	//	۵	۵	سی دشت
۵۴	۴	زمین با	۵۳	۱	سحاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	نقطه	صحیح
۵۷	۷	توقرض	توتزفرض	۱۵	الآیت
۵۸	۵۵	ماتیه تعلیم	یه تعلیم	۱۳	للعبد
۵۹	۶	مهرمان	مهرمان	۶۴	تقیین
۶۰	۷	آنکه	اینکه	۱۳	میلانیت
۶۱	۷	دو باشد	ده باشد	۱۵	جناب خود
۶۲	۷	دینار	دینار	۶۹	علم عمدا
۶۳	۷	احمر	احمر	۲	لا حقیقه
۶۴	۷	دو	بود	۳	بالا فنی
۶۵	۷	گورا	گورا	۲۴	سرای
۶۶	۷	چماضی	چماضی	۷	بالا فنی
۶۷	۷	گفتن و سویی	گفتن و سویی	۵	سرای
۶۸	۱۳	سیکرو	سیکرو	۷	بالا فنی
۶۹	۱۲	والطان	والبطال	۷	السرائی
۷۰	۲	روح جسم	روح جسم	۷	بالا فنی
۷۱	۵	درسته	در حده	۸	الملک
۷۲	۶	در علیقه	علیقه	۱۰	بالا فنی
۷۳	۱۴	مود	نمود	۱۱	الاحار ویت
۷۴	۵	یقطع	یقطع	۱۵	ان جبریل رعی
۷۵	۲	الی	انی	۶۶	الایه
۷۶	۱۸	روحانی	روحانی	۱۸	یمعنی

معنی	غلط	معنی	غلط	معنی	غلط	معنی	غلط
۸۷	نبود	بنور	۸۷	فتدلی	فتدلی	۸۷	فتدلی
۱۳	//	//	۱۵	فرایند	فرایند	۱۵	فرایند
۲	بیان	بیان	۵	الله	الله	۵	الله
۲۷	بلافت	بالافت	//	رسول	رسول	//	رسول
۵	نافذ خیر معلوم	نافذ خیر معلوم	۱۳	دزان	دزان	۱۳	دزان
۱۱	زریع	زریع	//	بودید	بودید	//	بودید
۱۶	سرای	رای	۶	بشما	بشما	۶	بشما
۱۷	زریع	زریع	۷	//	//	۷	//
۱	بیوه	بیوه	۱۶	الرسول	الرسول	۱۶	الرسول
۱۶	تحقیق	تحقیق	۱۸	درعین	درعین	۱۸	درعین
۲	ایستاد	ایستاد	۸	نخوس	نخوس	۸	نخوس
۱۶	المادی	المادی	۱۳	بجبریل	بجبریل	۱۳	بجبریل
۱۷	سیدرکة	سیدرکة	۱	ان ظلمی	ان ظلمی	۱	ان ظلمی
۱۸	سوار نخواهد شد	سوار نشده نخواهد شد	۲	یعفوک	یعفوک	۲	یعفوک
۱۳	طون آب	ظرف پر از آب	//	ذلی	ذلی	//	ذلی
۱۸	برویند	بردین	۲۷	مستجیر	مستجیر	۲۷	مستجیر
۸	دقاده	ده تاده	۹	دور دهم	دور دهم	۹	دور دهم
۱۲	بسیارند	بیارند	۵	بادلی	بادلی	۵	بادلی
۲	اورسانی	اورسانی	۷	خود دانست	خود دانست	۷	خود دانست
۳	برو	برد	۱۳	وَأَسْأَلُ	وَأَسْأَلُ	۱۳	وَأَسْأَلُ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۰	که منم	که من ام	۱۱۳	۱۲	بخواب	بخواب
۹۸	۱	جوابها	جوابها	"	۱۵	ان الحمد	ان الحمد
"	۱۰	درواز	دروازه	۱۱۵	۴	دادن و جمع	دادن جمیع
"	۱۲	موسن خدا	خدا موسین	۱۱۶	۴	بمن مخصوص	بمن مخصوص
"	۱۳	شفاعت محمد	شفاعت شما	"	۶	که من بعد	که من بعد
"	۱۴	خواهند شد	خواهد شد	"	۸	وزمان	وزمان
۹۹	۳	ایمن دوسر	این مردیر	"	۱۳	وحد و محمد	وحد و محمد
"	۷	بلا فم	بلا فم	۱۱۷	۱	سعیل	سعیل
۱۰۰	۳	از غنوم	از غنوم	"	۸	رحمة الله	رحمة الله
۱۰۱	۱۷	وگذاختن بیک	وگذاختن بیک	۱۱۹	۴	والپی زمین	والپی زمین
۱۰۲	۱	از وزیر	از وزیر	۱۲۰	۱	شما با بچه	شما با بچه
۱۰۳	۱	تشریف برکت	تشریف برکت	"	۱۱	مصلحت و	مصلحت و
۱۰۵	۸	بالا سبزه	بالا سبزه	"	۱۸	و گفتگوی	و گفتگوی
۱۰۶	۱	بزم	بزم	۱۲۱	۶	وزیرین	وزیرین
"	۹	آخرا من	آخرا من	۱۲۲	۸	چار نیر	چار نیر
۱۰۷	۱	واطعام	واطعام	۱۲۳	۸	میباشند	میباشند
۱۰۸	۱۲	اداس	ادین	۱۲۴	۱۰	هدیه	هدیه
۱۱۳	۵	از آن نور	از آن نور	۱۲۵	۹	آنحضرت که	آنحضرت که
۱۱۴	۲	صادر	صادر	"	۱۸	ان النبی	ان النبی
"	۶	حمیه سبزه	حمیه سبزه	۱۲۶	۱۵	ابن بشا	ابن بشا

صفحه	مط	غلط	صحیح	صفحه	مط	غلط	صحیح
۱۳۸	۱	اِنَّهٗ قَالَ	اِنَّهٗ قَالَ	۱۳۸	۵	الاسراء	الاسراء
۱۳۹	۱۸	ابْنُ تَشَا	ابْنُ بَشَا	۱۳۹	۸	اوھام	اوھام
۱۴۰	۲	عَنْ لَيْكَلَةٍ	عَنْ لَيْكَلَةٍ	۱۴۰	۱	از آنها	از آنها
۱۴۱	۱۶	بِقَدْحَيْنِ	بِقَدْحَيْنِ	۱۴۱	۶	میفرمودند	میفرمودند
۱۴۲	۱۴	از این سب	از این سب	۱۴۲	۳۷	مزارج او	مزارج او
۱۴۳	۳	يُوشِ	يُوشِ	۱۴۳	۶	ضمضم	ضمضم
۱۴۴	۸	وسان	وسان	۱۴۴	۷	رأيت رَا	رأيت رَا
۱۴۵	۱۰	أَبُو سَلَمَةَ	أَبُو سَلَمَةَ	۱۴۵	۵	خورا	خورا
۱۴۶	۱۸	حَدَّثَنِي	حَدَّثَنِي	۱۴۶	۱۸	تعبیر نمودند	تعبیر نمودند
۱۴۷	۱	عَنْ لَيْكَلَةٍ	عَنْ لَيْكَلَةٍ	۱۴۷	۴	بعددعوه	بعددعوه
۱۴۸	۳	يَرَى قَلْبَهُ	يَرَى قَلْبَهُ	۱۴۸	۶	واذعان	واذعان
۱۴۹	۹	رَجُلٌ مِّنْ	رَجُلٌ مِّنْ	۱۴۹	۴	قول جنائی	قول جنائی
۱۵۰	۱۳	بافرنیہ از سابق	بافرنیہ از سابق	۱۵۰	۷	بچار کس	بچار کس
۱۵۱	۱۲	جَبْرِئِيلُ بِأَصْبَعِهِ	جَبْرِئِيلُ بِأَصْبَعِهِ	۱۵۱	۵	فاصل معاصر	فاصل معاصر
۱۵۲	۲	الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ	الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ	۱۵۲	۶	ایضاً	ایضاً
۱۵۳	۱	خَمْسِينَ	خَمْسِينَ	۱۵۳	۶	وصفی است	وصفی است
۱۵۴	۲	کسانے	کسانے	۱۵۴	۱۰	بجس رفته	بجس رفته
۱۵۵	۴	أَخْبَرَنِي	أَخْبَرَنِي	۱۵۵	۴	تَعْبَرُونَ	تَعْبَرُونَ
۱۵۶	۶۸	ومتیقنا	ومتیقنا	۱۵۶	۱۸	أَطُوفُ	أَطُوفُ
۱۵۷	۱۷	آورود	آورود	۱۵۷	۱۰	وچه قدر	وچه قدر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۲	۱۲	نموده و در دو	نموده و در دو	۱۶۷	۱۸	یا لفظ	بالفظ
۱۵۳	۱۱	کوره ایچ	کوره ایچ	۱۶۹	۳	در جوارش	در جوارش
۱۵۵	۷	بنام عینه و کائنات	بنام عینه و کائنات	۱۷۱	۱۶	روایت	روایت
۱۵۷	۷	فی خصمه	فی خصمه	۱۷۲	۱۶	در مسوقیت	در مسوقیت
۱۵۸	۱۳	جسم مبارک	جسم مبارک	۱۷۳	۵	میند و دو	میند و دو
۱۵۹	۳	اثر انجابه	اثر انجابه	۱۷۴	۱۵	نزد و مانان	نزد و مانان
۱۶۰	۱۲	چشم دید	چشم دید	۱۷۵	۱	فتق در	فتق در
۱۶۱	۱۰	در لقطه	در لقطه	۱۷۶	۹	ریراک	ریراک
۱۶۲	۱۲	نقرار و او اند	نقرار و او اند	۱۷۷	۱۰	بنار مجیت	بنار مجیت
۱۶۳	۱	فلاید	فلاید	۱۷۸	۱۲	اشراط	اشراط
۱۶۴	۲	لزم	لزم	۱۷۹	۷	الفاق است	الفاق است
۱۶۵	۵	که این تمیه	که این تمیه	۱۸۰	۸	تحریراد	تحریراد
۱۶۶	۹	وان تعذر	وان تعذر	۱۸۱	۲	اجازش	اجازش
۱۶۷	۱۱	یتد بزو	یتد بزو	۱۸۲	۱۰	علم درایه	علم درایه
۱۶۸	۱۲	بهر سوک	بهر سوک	۱۸۳	۱۲	ایضا	ایضا
۱۶۹	۲	ابن متمب	ابن متمب	۱۸۴	۱۵	فالحديث المنسوق	فالحديث المنسوق
۱۷۰	۱۲	بر متبع	بر متبع	۱۸۵	۱۴	نافذ خیر	نافذ خیر
۱۷۱	۲	در قصر	در قصر	۱۸۶	۱	کاذب و نسین	کاذب و نسین
۱۷۲	۹	بگوید	بگوید	۱۸۷	۱۵	جاری	جاری
۱۷۳	۱۱	و شلک و مجاز مشهور	و شلک و مجاز مشهور	۱۸۸	۱۱	قوانین	قوانین